۳۳۵۴

مجموع

فوز الکبیر شاه ولی الله
و چند رسائل دیگر

جامعة الرياض
المكتبة المركزية - قسم المخطوطات

مكتبة جامعة الرياض - قسم المخطوطات
اسم الكتاب: مجموع [illegible]
اسم المؤلف: [illegible] الرقم: ٣٢٥٣
تاريخ النسخ: [illegible]
عدد الأوراق: ١٤٣
ملاحظات: القياس: ٢٢×١٥
٨٠ م
٣٢٥٣

فوز الکبیر فی اصول التفسیر

[redacted]

از تصنیفات

مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی والد ماجد مولانا شاه عبد العزیز قدس سرهما

برای تفهیم معانی قرآن عظیم و اسلوب طریق نظم و نسق آن مصر

بتصحیح خیرخواه خلق الله بیمدان عبد الله ولد سید بهادر علی مرحوم مصر

در مطبع احمدی سنه ۱۲۶۹ هجری بمقام شهر چچره متعلقه ضلع موکلی

این کتاب در ملک فقیر محمد بن عبد الغنی نقشبندی درآمد عفو الله

صحی با اصل کرده

بسم الله الرحمن الرحیم

نعم الهی درباره این بنده ضعیف بی شمار اند و اجل آنها توفیق فهم قرآن
عظیم است و منن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر کمترین امتیان
بسیار اند و اعظم آنها تبلیغ فرقان کریم است آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم قرآن را تلقین فرمود بقرن اول با ایشان نیز بقرن ثانی رسانیدند
و هلم جرا و هکذا تا آنکه این درمانده را نیز از روایت و درایت آن حصه رسید
اللهم صل علی هذا النبی الکریم سیدنا و مولانا و شفیعنا افضل صلواتک و ایمن
برکاتک و علی آله و اصحابه و علماء امته اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

اما بعد می گوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بلطفه العظیم چون
برین فقیر دری از فهم کتاب الله کشاده خواست که بعضی نکات نافعه
که در تدبر کلام الله یاران را بکار آید در رساله مختصری مضبوط نماید امید داری
از غایت عنایت حضرت باری است که طالب علمان را بمجرد فهم این
قواعد راهی واسع در فهم معانی کتاب الله کشاده گردد که اگر عمری در مطالعه
تفاسیر یا گذرانیدن آنها بر مفسران علی انهم اقل قلیل فی هذا الزمان بسر برند
بآن ضبط و ربط بدست نیارند وسمیتها بالفوز الکبیر فی اصول التفسیر و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و هو حسبی و نعم الوکیل و مقاصد این رساله که منحصر است در پنج باب
باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیص بر آنها دلالت فرموده است
و گویا نزول قرآن بالاصالة برای آن بوده است باب دوم در بیان وجوه خفاء نظم
قرآن به نسبت اذهان اهل زمان و علاج آن وجوه با وضح بیان باب سیوم
لطایف نظم قرآن و شرح اسلوب بدیع آن بقدر طاقت و امکان باب چهارم
در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین باب پنجم

در ذکر جمله صالحه از شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که تفسیر را حفظ آن مقدار
ضرورت است و خوض در تفسیر بدون ضبط آن ممنوع و محظور **باب اول** در بیان علوم
پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیص بیان آن فرموده است باید دانست که معانی منطوقه
قرآن خارج از پنج علم نیست علم احکام از واجب و مندوب و مباح و مکروه و حرام خواه
از قسم عبادات باشد یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنیه و تفصیل این علم ذمه
فقیه است و علم مخاصمه با چهار فرقه ضاله یهود و نصاری و مشرکین و منافقین و تفریع این
علم ذمه متکلم است و علم تذکیر بآلاء الله از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بندگان
بآنچه ایشان را در می باید و از بیان صفات کامله او تبارک و تعالی و
علم تذکیر بایام الله یعنی بیان وقایعی که از خدای تعالی ایجاد فرموده است
از جنس انعام مطیعین و تعذیب مجرمین و علم تذکیر بموت و ما بعد آن از حشر و نشر
و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ تفاصیل این علوم و الحاق احادیث
و آثار مناسبه آن وظیفه واعظ مذکر است و بیان این علوم بر روش تقریر عرب
اول واقع شده نه بر روش تقریر متاخران پس در آیات احکام اختصار که عادهٔ

متن نویسان است و تنقیح قواعد از قیود غیر ضروریه که صناعت اصولیان است
التزام نفرموده و در آیات مخاصمه التزام به مشهورات مسلمه و خطابیات نافعه
اختیار نموده نه تنقیح براهین بر روش منطقیان و مناسبت در انتقال از مطلبی به مطلبی
چنانکه قاعده ادبای متاخرین است رعایت نکرده بلکه آنچه القای آن بر عباد خود مهم
دانست آن را نثر فرموده هر چه مقدم شود گو شود و هر چه موخر شود گو شود و عامه
مفسرین هر آیتی را از آیات مخاصمه و آیات احکام بقصه مربوط سازند و آن
قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آن است که قصد اصلی از نزول قرآن
تهذیب نفوس بشر است و در هم شکستن عقاید باطله و اعمال فاسده ایشان
پس وجود عقاید باطله در مکلفین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال
فاسده و جریان مظالم در میان ایشان سبب نزول آیات احکام است
و تنبه نشدن ایشان بتذکیر آلاء الله و ایام الله و وقایع موت و ما بعد آن
سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات قصص جزئیه که بتقدیم روایات
آن کشیده اند چندان دخل نیست الا در بعض آیات که آنجا تعریض است

بواقعی از وقایعی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
واقع شده یا پیش از زمان آن حضرت بظهور پیوسته اند و انتظاری
که سامع را از شنیدن آن تعریض حاصل می شود بدون بسط قصه
زایل نمی گردد پس لازم آمد که این علوم را بوجهی شرح کنیم که مؤنت
ایراد قصص جزئیه لازم نیاید **فصل** در قرآن مجید با چهار فرقه ضاله
مخاصمه واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این مخاصمه
بر دو قسم است یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کنند و تنصیص نمایند
بر شناعت او و بر آن انکار کنند پس پس دیگر آنکه شبهات ایشان
تقریر نمایند و آن را با دله برهانیه یا خطابیه حل نمایند اما مشرکین خود
را حنفا می گفتند و دعوی تدین بملت ابراهیمی متدین باشد و شعار
می کردند و حنیف کسی را گویند که بملت ابراهیمی متدین باشد و شعار آن
ملت را لازم گیرد و شعار ملت ابراهیمی حج خانه کعبه است و استقبال
آن در نماز و غسل از جنابت و اختتان و سایر خصال فطرت و تحریم

اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات نسبیه و رضاعیه و ذبح در حلق و نحر
در لبه و تقرب بذبح و نحر خصوصًا در ایام حج و در اصل ملت وضو و نماز و صوم
از طلوع فجر تا غروب و صدقه بر یتامی و مساکین و اعانت بر نوائب حق و صله
ارحام مشروع بود و تمدح بفعل این اشیا در میان ایشان جاری بود اما
جمهور مشرکین آن را ترک نموده بودند و در میان ایشان کان لم یکن
شده بود و تحریم قتل و سرقه و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت
بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله جاری اما جمهور مشرکین مرتکب آن بودند
و بحکم نفس اماره می رفتند و عقیده اثبات خدای تعالی و آنکه خدا
خالق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال
رسل و مجازی عباد بر اعمال ایشان و مقدر حوادث قبل از وقوع
آن و آنکه فرشتگان بندگان مقرب خدا اند و مستحق التعظیم اند نیز
در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان بر آن دلالت می کنند
اما جمهور مشرکین درین عقاید شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور

و عدم الفت با دراک آن بهم رسانیده بودند و گمراهی ایشان در شرک
بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد در رسالت آن حضرت
صلی الله علیه و سلم و فاش بودن اعمال قبیحه و مظالم در میان یکدیگر
و ابتداع رسوم فاسده و مدار ساختن عبادات شرک آن است
که غیر خدا را صفات مختصهٔ خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم
باراده که تعبیر از آن بکن فیکون می شود یا علم ذاتی از غیر اکتساب
بحواس و دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفا و مرض
یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از او تا بسبب آن کم همت
تنگدست یا بیمار و شقی گردد یا رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن
رحمت فراخ معیشت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق
جواهر و تدبیر امور عظام هیچ کس را شریک نمیدانستند و چون خدای تعالی
بر کاری ابرام فرماید هیچ یک را قدرت ممانعت اثبات نمی کردند
بلکه اشراک ایشان در امور خاصه به بعضی بندگان بود گمان می کردند

که مانند

که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک
مبعوث کنند و ایشان را در امور جزئیه تا وقتیکه حکم صریح پادشاه نرسیده است
مختار و متصرف میدارد و خود به تدبیر امور جزئیه بندگان نمی پردازد و حواله
سایر بندگان بآنها میکند و شفاعت آنها در باب خادمان و متوسلان
ایشان قبول مینماید همچنین ملک علی الاطلاق جل مجده بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده که در رضا و سخط ایشان در سایر بندگان
اثر می کند پس واجب می دانستند تقرب بآن بندگان خاص
تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در
مجازی امور درجه پذیرائی یابد و بملاحظهٔ این امور سجده بسوی ایشان
و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور
ضروریه به قدرت کن فیکون ایشان تجویز می نمودند و صورتها از
سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیده قبله توجهها بآن ارواح
ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگها را از ابتها خود معبود انگاشتند
و خلط عظیم راه یافت و تشبیه عبارت از اثبات صفات بشریه است

خدا را تبارک و تعالی پس می گفتند که ملائکه دختران خدا اند و می گفتند
شفاعت بندگان خود قبول می کند اگرچه رضامند نباشد چنانکه
پادشاهان به نسبت امرای کبار گاهی چنین می کنند و علم و سمع و بصر
که بدون حجاب الوهیت است چون در ذهن ایشان جا نمی گرفت
بر علم و سمع و بصر خود قیاس می کردند و در تجسیم و تحیز می افتادند
و بیان تحریف آن است که اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام بر ملت
جد بزرگوار خود بودند تا آنکه عمرو بن لحی لعنة الله علیه پیدا شد و برای
ایشان اصنام وضع کرد و عبادت آنها مشروع ساخت و بحیره کردن
سوایب و بحایر و حام و استقسام بازلام و مثل آن برای ایشان اختراع
نمود و این حادثه پیش از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
نزدیک سیصد سال وقوع یافت و آن جماعت درین باب تمسک
به آثار آبای خود می نمودند و آن را الهی از حجج قاطعه خود می دانستند
و اگرچه انبیای سابق حشر و نشر بیان فرموده اند اما نه باین شرح و بسط

که در قرآن عظیم مذکور است لهذا جمهور مشرکین عرب برای مطلع نبودند و مستبعد
می انگاشتند و این جماعه اگرچه نبوت حضرت ابراهیم و حضرت
اسمعیل بلکه نبوت حضرت موسی علیهم السلام نیز اعتراف نموده
بودند اما صفات بشریه که حجاب جمال با کمال انبیاست ایشان را
تشویش می داد و حقیقت تدبیر الهی که مقتضی بعثت انبیاست نشناخته
چون مالوف بمماثله رسول بمرسل نبودند آن را استبعاد می نمودند و
درین باب شبهات واهیه ناشموعه درمیان می آوردند مانند آنکه
محتاج شراب و طعام نبی چرا باشد و خدای تعالی فرشته را چرا نه
فرستد و هر آدمی جدا جدا چرا وحی نازل نکند و علی هذا الاسلوب
و اگر در تقریر حال مشرکین و عقاید و اعمال ایشان توقف داری
احوال منحرفان اهل زمان خصوصاً آنانکه باطراف دار الاسلام سکونت
دارند ملاحظه کن که ولایت را چه خیال کرده اند و با وجود اعتراف
بولایت اولیاء متقدمین درین زمانه وجود اولیا محال می انگارند

و به قبور و آستانها می روند و انواع شرک بعمل می آرند و تشبیه و تحریف
چگونه در ایشان راه یافته است و به چه حکم حدیث صحیح لتتبعن سنن
من قبلکم از این آفات هیچ خبر نیست که امروز قومی مرتکب آنند و معتقد
مثل آن عافانا الله سبحانه عن ذلک بالجمله خدای تعالی برحمت خود آن
حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم درمیان عرب مبعوث ساخت و آن حضرت
را باقامت ملت حنیفه امر فرمود و در قرآن عظیم با ایشان مخاصمه نمود و در
مخاصمه تمسک به مسلمات ایشان از بقایای ملت حنیفه واقع شد
تا الزام متحقق شود پس جواب شرک اولاً طلب دلیل است و نقض تمسک
به تقلید آبا و ثانیاً عدم مساوات این بندگان با خدای تبارک و تعالی
و اختصاص خدا باستحقاق اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان و
ثالثاً بیان اجماع انبیا برین مسئله وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن
رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ و رابعاً بیان
شناعت عبادت اصنام و سقوط احجار از مرتبه کمالات انسانیه

فکیف

فکیف حجر به الوهیت و این جواب مسوق است برای قومی که
اصنام را معبود لذاته انگارند و جواب تشبیه اولاً طلب دلیل است
و نقض تمسک به تقلید آبا و ثانیاً بیان ضروری بودن مجانست
درمیان والد و ولد و آن مفقود است و ثالثاً بیان شناعت اثبات
مکروه و مذموم پیش خود خدا را تبارک و تعالی ام له البنات و لکم البنون
و این جواب مسوق است برای قومی که به مشهورات و موهومات
شعریه خو کرده اند و اکثر ایشان به همین صفت بودند و جواب
تحریف بیان عدم نقل آن است از ائمه ملت و بیان آنکه این
همه اختراع و ابتداع غیر معصوم است و جواب استبعاد حشر و نشر اولاً
قیاس است بر احیاء ارض و مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت
و امکان اعاده است و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الهیه است
در اخبار آن و جواب استبعاد رسالت اولاً بیان وجود آن است
در انبیای متقدمین وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي

الیهم ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله
شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب وثانیا
دفع استبعاد به بیان آنکه انحصار رسالت عبارت از وحی است قل انما انا
بشر مثلکم یوحی الی و تغییر وحی بانچه محال نبود وما کان لبشر ان یکلمه الله
الآیه وثالثا بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی که اقتراح آن می کنند و عدم موافقت
حق با آیات ایشان در تعیین شخصی که پیغمبری آن می خواهند و با فرشته
را انعام بر آن حق با هر کس وحی نفرستادن بنا بر مصلحت کلیه است
که علم ایشان از ادراک آن قاصر است وچون اکثر مبعوث الیهم منکرین
بودند این مضامین را در سورتهای بسیار با اسالیب متعدده و با تاکیدات
بلیغه اثبات فرمود از اعاده آن غرابت کثیره نمی نمود آری
مخاطبه حکیم مطلق به نسبت این جاهلان چنین باید در مقابله این
بی عقلان سخن گفتن به همین تاکید شاید ذلک تقدیر العزیز
العلیم ویهود بتوریت ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان تحریف

احکام

احکام توریت بود خواه تحریف لفظی باشد خواه تحریف معنوی و
کتمان آیات آن و افترا با الحاق انچه از آن نیست با آن و اهمال
در اقامت احکام آن و متابعه و تعصب مذهب خود و استبعاد رسالت حضرت
پیغامبر ما صلی الله علیه واله وسلم و بی ادبی و طعن به نسبت آن حضرت
بلکه به نسبت خدا تبارک و تعالی نیز مبتلا بودن به بخل و حرص و غیر آن
اما تحریف لفظی در ترجمه توریت و امثال آن بکار می برند
نه در اصل توریت مثل تغییر انجیل محقق نشد وهو قول ابن عباس
و تحریف معنوی تاویل فاسد است و حمل آیتی بر غیر معنی آن بسینه
زوری و انحراف از راه مستقیم از انجمله آن است که فرق میان متدین
فاسق و کافر جاحد در هر ملتی بیان کرده اند و کافر را خلود و عذاب شدید
اثبات نموده اند و فاسق را خروج از نار بشفاعت انبیا درست کرده
و در تعبیر این معنی در هر ملتی اظهار نام متدین بآن ملت کرده اند
و در توریت یهودی و عبری را این منزلت اثبات نموده اند

بسینه زوری

ودر انجیل نصرانی را درین قرینه داشته اند و در قرآن عظیم مسلمانان
را این عزت نهاده اند و مناط حکم ایمان است بخدا و روز آخرت
و انبیا و پیغامبری که بر ایشان مبعوث باشد و عمل بشرایع ملت
و اجتناب از منهیات آن نه خصوص هیچ فرقه تنها لیس یهود دانستند
که هر که یهودی باشد یا عبری البته بهشتی خواهد بود و شفاعت انبیا
او را خلاص خواهد ساخت و جز چند روز در دوزخ نخواهد ماند اگرچه از
مناط حکم متحقق نشود و ایمان بخدا و وحی او لابد باشد که صحیح نبود
و از ایمان باخرت و برسالت پیغامبری مبعوث بایشان از خود
ادراک نکرده باشد و این غلط صرف است و جهل محض چون قرآن
عظیم مبین است بر کتب سابقه و مبین مواضع اشکال آن این شبهه
را بر وجه اتم کشف فرمود بلی من کسب سیئة واحاطت به
خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و از آن جمله آنست که در هر ملتی احکام حسب
مصالح آن عصر بیان نموده اند و در تشریع بر وفق عادات قوم سلوک

نموده اند و بتاکید اخذ بآن و ادامت عمل و اعتقاد بر آن در
حقیقت در آن امر فرموده اند و مراد آنست که در آن عصر و در آن
زمان حقیقت در آن اعمال محصور است و ادامت ظاهری واد
است نه ادامت حقیقی یعنی تا آنکه نبی دیگر نیاید و پرده خفا
از روی نبوت وی انداخته نشود و ایشان آن را بر
استحاله نسخ یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت
فی الحقیقت بعثش و وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت
آن ملت تنها تنها معتبر نیست ایشان خصوصیت را معتبر دانسته
گمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را به یهودیت وصیت
کرده است و از آن جمله آنست که خدای تعالی در هر ملتی انبیا و
تابعان ایشان را به لقب مقرب و محبوب تشریف داده است
منکران آن ملت را به صفت مبغوضیت نکوهیده است و درین باب به لفظ
شایع در هر قوم تکلم واقع شد اگر لفظ ابنا بجای محبوبان ذکر شده باشد

چه عجب بود گمان کردند که آن تشریف دایم بر اسباط یهودی و عبری
و اسرائیلی است و نه دانستند که دایر بر صفت انقیاد و خضوع و تمشیه
براه حق است نه بعثت انبیا لا لغیره و ازین قبیل تاویلات فاسده
بسیار در خاطر ایشان مرکوز شده بود و آن را از آبا و اجداد خود
فرا گرفته و آن از ازاله این شبهات بر وجه اتم فرموده و کتمان آیات
آن است که بعضی احکام و آیات را برای محافظت جاه شریفی
یا برای طلب ریاستی اخفا می نمودند تا اعتقاد مردمان نسبت
با ایشان متزلزل نشود و بترک عمل بآن آیات ملزم نشوند
از آن جمله آن است که رجم زانی در توریت مذکور است و ایشان
بنا بر اجتماع احبار خود بر ترک رجم و اقامت جلد و تسخیم وجه بجای
آن آن را ترک کرده بودند و از خوف فضیحتی آن را می پوشیدند
و از آن جمله آن است که آیاتی را که در آن بشارت هاجر و اسمعیل
علیه السلام است به بعثت نبی در میان اولاد ایشان و بشارت

بوجود ملتی که در سر زمین حجاز شیوع تمام پیدا کند و به سبب آن جبال
عرفات به تلبیه مملو گردد و از اطراف اقالیم قصد آن موضع کنند
و آن آیات تا حال در توریت ثابت و تاویل می کردند که اخبار
است بوجود این ملت نه امر است باخذ آن و می گفتند ملحمه
کتبت علینا و چون این تاویل رکیک را هیچ کس نمی شنید
و پیش هیچ کس صحت نداشت با یکدیگر تواصی می کردند باخفاء آن
و تجویز اظهار آن به هر عام و خاص نمی کردند اتحدثونهم بما
فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم چه بلا
جاهل بودند منت نهادن خدا بر هاجر و اسمعیل باین مبالغه
و دیگر این امت بدین تشریف هیچ احتمال دارد که حمل بر
اخذ آن می باشد و تحریص مذهب آن نبود سبحانک هذا
افک عظیم و اما افترا پس سبب آن دخول تعمق و تشدد است
و احبار و رهبان ایشان و استحسان یعنی استنباط بعض احکام

بنا بر ادراک مصلحت وران بدون نص شارع و استنباطات
واهیه را رواج دادن پس اتباع آن را ملحق باصل ساختند
و اتفاق سلف خود را یکی از حجج قاطعه گمان می کردند خود در انکار
نبوت حضرت عیسی علیه السلام مستند ایشان بتمسک
اقوال سلف و همچنین در بسیاری از احکام اما مساهله در اقامت
احکام آن و ارتکاب بخل و حرص خود ظاهر است که مقتضی
نفس اماره است و آن بر همه کس غالب است الا من شاء الله
ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی اما این رزیلت در
اهل کتاب رنگی دیگر پیدا کرده بود که تکلف می کردند برای تصحیح
آن تاویل فاسد و آن را در رنگ تشریع اظهار می نمودند
و اما استبعاد رسالت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
پس سبب آن اختلاف عادات انبیا و احوال ایشان است
که در اکثار تزوج و تقلیل آن و انچه بدان ماند و اختلاف شرایع

ایشان

ایشان و اختلاف سنة الله در معامله با انبیا و بعثت پیغامبر از
قوم بنی اسمعیل بعد از ان که جمهور انبیا از بنی اسرائیل بودند
و امثال آن و اصل درین مسئله آنست که نبوت بمنزله اصلاح
نفوس عالم است و تلویه عادات و عبادات ایشان نه ایجاد
اصول بر امم هر قومی در عبادات و تدبیر منزل و سیاست
مدینه عادتی دارند اگر نبوت دران قوم پیدا شود آن عادات را
بر انداخت نکند و از سر نو ایجاد عادات دیگر نماید بلکه تمیز
نماید در میان عادات انچه بر قاعده باشد و موافق مرضی حق
بود باقی گذارد و انچه خلاف آن باشد تغییر دهد بقدر ضرورت
و تذکیر بآلاء الله و بایام الله نیز بهمان اسلوب می شود که در میان
ایشان شایع باشد و بدان آشنا شده باشند پس بسبب
این نکته شرایع انبیا مختلف شد و مثل این اختلاف اختلاف
حکم طبیب است چون تدبیر دو بیمار کند یکی را دوای سرد دهد

وغذائی بارد وصف کند ودیگری دوا حار وغذا حار امر نماید وغرض
طبیب در هر دو جا یکی است وآن اصلاح طبع وازاله مفسد للطبع
وباشد که در هر اقلیمی دوا وغذا علاحده وصف کند بحسب عادات
آن اقلیم ودر هر فصلی تدبیر دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فصل
هم چنان حکیم حقیقی جل مجده چون خواست که آن بیماران
مرض نفسانی را معالجه نماید وتقویت طبع وقوت ملکه وازاله
مفسدان ایجاد فرماید بر حسب اختلاف اقوام وعادات وشهوات وخصلت
وعلامات هر عصر آن معالجه مختلف شد بالجمله اگر نمونه یهود خواهی
که بینی علمای سوء که طالب دنیا باشند وخو گرفته به تقلید سلف
ومعرض از نصوص کتاب وسنت وتعمق وتشدد در سخنان عالمی را
مستند ساخته از کلام شارع معصوم بی پروا شده باشند تماشا
کن کانهم هم اما نصاری به حضرت عیسی علیه السلام ایمان آورده
بودند وضلالت ایشان آن بود که خدای را انبازک وتعالی شانه

۳ واعادت ایشان بصورت ...

متغایر بوجه من الوجوه ومتحد بوجه آخر میدانستند ولکن شعب را
اقانیم ثلثه می گفتند یکی اب وآن بازاء مبدأیت عالم بود و
دیگری ابن وآن بازاء اصدار اول است که معنی عام مشامل جمیع
موجودات است ودیگر روح القدس وآن بازاء عقول مجرده بود
واعتقاد می کردند که اقنوم ابن بروح عیسی تدرع نمود یعنی چنانکه
جبرئیل علیه السلام بصورت آدمی ظاهر می شود همچنین این به صورت
روح عیسی علیه السلام ظهور نمود پس عیسی هم خدا است وهم ابن الله
وهم بشر واحکام بشریه والهیه هر دو بروی جاری است ودرین باب
تمسک به بعض نصوص انجیل می نمودند که در انجا لفظ ابن واقع
شده وبعض افعال الهیه را بخود نسبت داده اند جواب اشکال
اول بر تقدیر تسلیم آنکه کلام حضرت عیسی علیه السلام باشد محرف
است آن است که لفظ ابن در زمان قدیم به معنی محبوب ومقرب ومختار
بوده است چنان که بسیاری از قرائن در انجیل دلالت میکند

وجواب اشکال ثانی آنست که آن بر سبیل حکایت است چنانکه
ایلچی پادشاه می گوید که ما فلان ملک را فتح کردیم و فلان قلعه را
بر هم زدیم و در حقیقت این معنی راجع است بپادشاه و ایلچی بجز
ترجمانی منصب دیگر نمیتواند بود که طریق وحی بر حضرت عیسی بطریق انطباع
معانی بوده است در لوح نفس ایشان از قبل عالم اعلی نه بتمثل
حضرت جبرئیل بصورت بشریه و القاء کلام پس بسبب این
انطباع کلامی از حضرت ایشان جاری می شد که مشعر نسبت
آن افعال بخود باشد و الحقیقه غیر حقیقته بالجمله خدای تعالی
رد این مذهب باطل فرموده و بیان نموده که عیسی بنده خدا است
و روح پاک وی که در رحم مریم صدیقه نفخ کرد و او را بروح القدس
تائید داد و عنایت خاص در باره او مرعی داشت بالجمله اگر
بالفرض خدای تبارک و تعالی در کسوت روحی که از جنس سایر ارواح
است برآمده باشد و تدرع به بشری کرده بود چون این نسبت را

بکل

ممکن است که فهم لفظ اتحاد برین معنی جاری نباشد بنابر تسامح و اطلاق الفاظ
باین معنی تقویم و مثل آن بود تعالی عما یقول الظالمون علوا
کبیرا اگر خواهی که نمونه آن ازین فریق ملاحظه کنی اغرور اولاد
مشایخ و اولیا را تماشا کن که در حق آبای خود چه ظنون دارند
و تا کجا کشیده برده اند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و نیز از ضلالت ایشان یکی آنست که جزم میکنند که حضرت
عیسی علیه السلام مقتول شده است و فی الواقع در قصه عیسی اشتباهی
واقع شده بود و رفع بر آسمان را قتل گمان کردند و کاتبین
همان غلط را روایت نمودند خدای تعالی در قرآن شریف
ازاله شبهه فرمود که ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم در انجیل
الحجه مقوله حضرت عیسی ازین باب مذکورست معنیش اخبارست
به جرأت یهود و اقدام ایشان بر قتل هر چند خدای تعالی ازین
هلکه نجاتی میسر کرده و انچه مقوله حواریان است منشأ آن

وقوع اشتباه است و عدم اطلاع بر حقیقت رفع که مألوف اذهان
و اسماع نبود و نیز از ضلالت ایشان یکی آن است می گویند
که فارقلیط موعود همان عیسی است که بعد قتل پیش حواریان
آمد و ایشان را به تمسک انجیل وصیت کرد و می گویند عیسی
وصیت کرده است که متنبیان بسیار خواهند شد پس هر که نام مرا
گیرد و سخن او قبول کنید و الا نه کنید و آن غلط بیان فرموده که
بشارت حضرت عیسی به پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم منطبق است
نه بر صورت روحانیه حضرت عیسی علیه السلام زیرا که در انجیل گفته
شده که فارقلیط موقتی درمیان شما باشد و تعلیم علم کند
و پاک سازد مردمان را و این معنی خبر به حضرت پیغامبر ما
ظاهر شد و نام عیسی علیه السلام گرفتن عبارت از آن است
که اثبات نبوت ایشان کنند نه آنکه الله گوید یا ابن الله
اما منافقان دو قسم بودند گروهی بزبان کلمه ایمان می گفتند

و دل ایشان مطمئن بود بکفر و جحود صرف بخاطر اظهار می کردند
و در حق ایشان است فی الدرک الاسفل من النار و گروهی
داخل شدند در اسلام بضعف مثلا به عادات قوم خود معتاد اند
اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان
نیز کافر و مثلا اتباع لذات دنیویه بر دل ایشان چندان هجوم
کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جایی نگذاشته
یا حرص مال و حسد و حقد و مثل آن مالک قلب ایشان شده
است که حلاوت مناجات و برکات عبادات را بخاطر ایشان
جایی نگذاشت و مثلا اشتغال امور معاش چندان مشغوف خود
ساخت که اهتمام امور معاد و آن را توقع داشتن و فکر آن اوقات
فرصت نداد و مثلا در رسالت حضرت پیغامبر ما ظنون واهیه و شبهات
رکیکه بخاطر ایشان می گذرد هرچند تا آنجا نمی رسند که خلع ربقه
اسلام کنند و از آن باب بالکلیه برآیند و منشاء آن شکوک

جریان احکام شرعیه است بر حضرت پیغامبر و ظهور ملت اسلامیه در
صورت غلبه ملوک بر اطراف ممالک و مانند آن و مثلا محبت
قبایل و غیر ایشان را بر آن داشت که در نصرت ایشان
و تقویت نمایند ایشان هرچند خلاف اهل اسلام باشد سعی
بلیغ به تقدیم رسانند و در مقابله اهل اسلام را شکست کنند و این
قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق است و نفاق اول بعد
از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نتوان دانست که از قبیل علم
غیب است و بر دیگر قلب اطلاع نتوان یافت و نفاق ثانی
کثیر الوقوع لاسیما در زمان ما و اشاره به همین نفاق است
آنچه در حدیث آمده ثلث من کن فیه کان منافقا
خالصا اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا خاصم
فجر و هم المنافق بطنه و هم المومن فرسه الی غیر ذلک
من الاحادیث حوای (?) تعالی اعمال و اخلاق ایشان در وان

عظیم

عظیم استکثار ساخت و از احوال این دو گروه چیزی بسیار بیان
فرمود تا همه امت از آن احتراز نمایند و اگر خواهی که از منافقان
نمونه ببینی رو در مجلس امرا و مصاحبان ایشان را ببین که وصی
ایشان را بر وصی شارع ترجیح میدهند و در الفاف (?) هیچ ذی نسبت (?)
در میان آنانکه کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه
نشنیده نفاق ورزیدند و در میان آنانکه الحال پیدا شده اند
و دلایل یقینی حکم شارع معلوم کرده اند بعد از آن بر انکار خلاف
آن اقدام می نمایند و علی هذا القیاس جماعه از معقولیان که
شکوک و شبهات بسیار بخاطر دارند و معاد را نسیا منسیا ساخته اند
نمونه آن کرده اند بالجمله چون قرآن بخوانی گمان نکنی که
مخاصمه با قومی بود که بودند و درگذشتند بلکه بحکم حدیث لتتبعن
سنن من قبلکم هیچ بلایی نبود مگر او را در نمونه آن موجود است
پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصد است نه خصوصیات

آن حکایات این است انچه درین کتاب از بیان عقاید این فرق ضاله
و تقریر اجوبه انها میسر شد و آن در فهم معانی آیات مخاصمه انشاء الله تعالی
کافی است **فصل** در بقیه مباحث علوم پنجگانه باید دانست که نزول قرآن
برای تهذیب طوایف ناس است از عرب و عجم و حضر و بدو پس حکمت
الهی مقتضی آن شد که در تذکیر بالاء الله زیاده از انچه معلوم اکثر افراد
بنی آدم بود خطاب نکرد و زیاده بحث و تفتیش بکار نباید و در سخن
در اسماء الله و صفات الله بوجهی مسوق ساخت که بادراکی و فطانتی
که افراد انسان در اصل فطرت بر آن مخلوق اند بدون ممارست
حکمت الهیه و بدون مزاولت علم کلام آن را توانند احاطه نمود
و بفهم آن رسید پس اثبات ذات مبدا اجمالا فرمود که این
علم ساری است در افراد بنی آدم هیچ طایفه ازین جماعه در
اقالیم صالحه و انکه قریبه باعتدال نه بینی که منکر آن باشند و چون اثبات
صفات بطریق امعان و تحقیق حقایق بنسبت انسان ممتنع

بود و اگر اصلا بر صفات الهی مطلع نشوند بمعرفت ربوبیت که انفع اشیاء
در تهذیب نفوس همان است نرسند حکمت الهی مقتضی آن شد
که از صفات کامله بشر که آن را امید انند و بوجود آن تمدح میان انسان
جاری است چندی برگزیند و آن را بازای معانی غامضه که عقول بشر را
بساحت جلال او راه نیست استعمال فرمود و نکته بیش کمند تشبیه
تریاق داء انهماک جهل و کثیف است چندی از صفات بشریه که در اثبات
مثل آن ثوران اوهام بجانب عقاید باطله حاصل میشد مثل اثبات
ولد و بکاء و جزع منع فرمود اگر نکته لطیف جریان بر نمط علوم نوعیه انسان
غیر مکتسبه ایشان و تمیز صفاتی که اثبات آن می توان کرد و در آنها
خلطی بهم نمی آید از صفاتی که ثوران اوهام باطله می نماید اعری و دقیقت
که اذهان عامه بان نتوان رسید لاجرم این علم توفیقی امد در حضرت
تکلم بانچه خواهند داده نشد و ذکر الاء الله و آیات قدرت او جل و علا
آن را اختیار فرمود که خضر و بدو عرب و عجم یکسان فهم کنند لهذا

ذکر نعم بغایه که مخصوص اولیا و علما باشد در میان نیاید و از نعمت های
ار تعاقبه مخصوصه سلوک خبر نداد پس انچه ذکر آن می بایست کرد مثل
خلق سموات و ارض است و نزول باد ز سحاب و جاری ساختن آن
ز ارض و برآوردن انواع اثمار و حبوب و ازهار بواسطهٔ آب والهام
صناعات ضروریه و اقدار بر فعل آنها است و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف
احوال مردمان در وقت هجوم مصائب و انکشاف آنها تعبیر کرده اند
که از عوارض نفسانیه کثیرة الوقوع است و از ایام الله یعنی وقایعی که
آن را حوادث فرموده است از مثل انعام مطیعین و تعذیب عصاة
تنها اختیار فرموده که بگوش ایشان رسیده باشد و اجمالاً ذکری از آن
شنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که عرب آن را اباً عن
جد تلقی نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم و انبیای بنی اسرائیل
که بسبب مخالطت یهود با عرب در قرون بسیار مانوس اسماع ایشان شده
بود نه قصص شاذه غیر مانوسه ایراد فرموده نه اخبار مجازات فارس

و هنود را ذکر نمود و از قصص مشهوره جماعی چند انتزاع فرمود که در تذکیر آن
بکار آید نه سرد تمام قصص به جمیع خصوصیات آن کرد و حکمت درین جا
آن است که چون عوام قصه نادره غایب بغایت شنوند یا بیان آن
استقصا در ذکر خصوصیات قصص کرده شود به نفس آن قصص میل
نمایند و از تذکیر که غرض اصلی همان است در مانند و این سخن بدان
ماند که عارفی گفته است که از آن بار که قواعد تجوید را مردمان یاد گرفتند
از خشوع در تلاوت باز ماندند و از آن بار که مفسران در وجوه بعیده
تفسیر سخن راندند علم تفسیر نادر کالمعدوم شد پس از آن قصص که مکرر
در قرآن می آید قصه خلق آدم از ارض است و سجده کردن فرشتگان
و سر باز زدن شیطان و ملعون شدن او و سعی کردن او از آن
باز در اغوای بنی آدم است و قصه مخاصمه حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم
و لوط و شعیب با قوام خود ها در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و سر
باز زدن آن اقوام و شبهات رکیکه آوردن ایشان و جواب دادن

حضرت انبیا و عقوبت الهی آن اشقیا را و ظهور نصرت او تعالی به نسبت
انبیا و تابعان ایشان و قصص حضرت موسی با فرعون و طغیان
و بی‌ادبیهای بنی اسرائیل و مکابرهٔ این جماعت با حضرت ایشان
و قیام خدای تعالی بعقوبت آن اشقیا و ظهور نصرت او و قوّه بعد
به نسبت این برگزیده جناب اعلی و قصهٔ خلافت داود و سلیمان
و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب و یونس و ظهور رحمت
الهی بر ایشان و استجابت دعاء زکریا و قصص عجیبه حضرت عیسی
و تولد ایشان بی پدر و تکلم ایشان در مهد و ظهور خوارق عادات
از ایشان پس این قصص باطوار مختلفه اجمالا و تفصیلا به حسب
مقتضای اسلوب سور مذکور شد و از آن قصص که در یک جا
یا دو جا فقط مذکور شد رفع حضرت ادریس است و مناظرهٔ حضرت ابراهیم
با نمرود و رؤیت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصهٔ حضرت یوسف و قصهٔ
تولد حضرت موسی و القای ایشان در یم و قتل ایشان قبطی را

ذکر رفتن

ذکر رفتن بمدین و تزوج آنجا و دیدن نار بر شجره و سخن شنیدن
از آن و قصهٔ ذبح بقره و قصهٔ ملاقات حضرت موسی با خضر و قصهٔ
طالوت و جالوت و قصهٔ بلقیس و قصهٔ ذو القرنین و قصهٔ اصحاب کهف
و قصهٔ دو مرد که محاوره کردند با یکدیگر و قصهٔ اصحاب جنت و قصهٔ رسل ثلاثه
حضرت عیسی و مؤمنی که او را کفار شهید ساختند و قصهٔ اصحاب الفیل
پس مقصود ازین قصص نه معرفت انفس آنها است بلکه مقصود انتقال
ذهن سامع است بوخامت شرک و معاصی و عقوبت خدای تعالی
بر آنها و مطمئن شدن بنصرت خدای تعالی و ظهور عنایت
او در باب مخلصین و از ذکر موت و ما بعد آن کیفیت موت
انسان و بیچارگی او در آن ساعت و عرض جنت و نار
بعد از موت و ظهور ملائکه عذاب بیان فرمود و اشراط قیامت
از نزول حضرت عیسی و خروج دجال و یاجوج و ماجوج و نفخهٔ صعق و
نفخهٔ قیام حشر و نشر و سؤال و جواب و میزان و یافتن نامهای اعمال

به یمین و شمال و در آمدن مومنین به بهشت و در آمدن کفار به دوزخ
و اختصام اهل نار تابعان و متبوعان با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن
و یکدیگر را لعن کردن و اختصاص اهل ایمان برویت خدای تعالی
و تعداد انواع تعذیب از سلاسل و اغلال و حمیم و غساق و زقوم
و انواع تنعیم از حور و قصور و انهار و مطاعم نفیسه و ملابس فاخره و زنان جمیله
و صحبتهای دلکشای اهل جنت با یکدیگر پس این قصص را در سوره
مختلفه باجمال و تفصیل بحسب اقتضا با اسلوب آن سوره متفرق گردانیده
شد و کلیه در مباحث احکام آن است که آن حضرت صلعم
در ملت حنیفیه مبعوث شدند پس لازم آمد که شرایع آن ملت
را باقی گذارند هیچ تغیری با جهات آن مسایل از قبیل
تخصیص عموم و زیادت توقیتات و تحدیدات و مانند آن و جلاء معانی
خواست که بدست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرب را پاک
کند و بدست عرب سایر اقالیم را پس لازم آمد که ماده شریعت آن

حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر رسوم و عادات عرب باشد چون مجموع
شرایع ملت حنیفیه و رسوم و عادات عرب را ملاحظه کنی و تشریع آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بمنزله اصلاح و تسویه آن است تامل
نمائی هر حکمی را سببی دانسته باشی و هر امر و نهی را مصلحتی فهم کرده
باشی و تفصیل این سخن دراز است بالجمله در عبادات از طهارت
و صلوه و صوم و زکوه و حج و ذکر فتوری عظیم راه یافته بود از جهت
تساهل در اقامت آن و اختلاف مردم در آن بسبب عدم
معرفت بودن اکثر آن و دخول تحریفات اهل جاهلیت
در آن قرآن عظیم آنهمه بی نسقی را بر انداخت و هموار و مسوی
نموده در تدبیر منزل رسوم فاسده و تعدیها و سرکشیها بسیار راه یافته
بود و احکام سیاست مدنیه نیز مختل شده بود قرآن عظیم ضبط اصول
آن و تحدید و توقیت آن فرمود ازین باب انواع کبایر و بسیاری
از صغایر مذکور شد و مسایل صلوه بطریق اجمال مذکور کرده شد

و نیز اقامت صلوة گفته آمد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اذان و بنای مساجد و جماعت و اوقات همه تفصیل آن کردند
و مسایل زکوة نیز باختصار فرموده شد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم تفصیل آن فرمودند و صوم در سوره بقره و حج درین
سوره و در سوره حج نیز ذکر کرده شد و جهاد در سوره بقره و انفال و جاهای
و صید در مایده و سوره و غیر آن در نساء و نکاح و طلاق
متفرق در سوره بقره و طلاق و غیر آن چون ازین قسم که
فایده آن تمام است جمیع امت را گوش نهی و قسمی دیگر است که
سوالی را که پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده باشند
جواب فرمود یا در حادثه اهل ایمان بذل انفس و اموال نمودند و
منافقان خویشتن را ازی واپس کشیدند پس خدای تعالی
مدح مومنان و نکوهش و تهدید منافقان فرمود یا حادثه واقع شد
از قبیل نصر بر اعداء و کف ضرر ایشان خدای تعالی منت بر
مسلمانان نهاد و آن نعمتهای را یاد ایشان داد یا جائی تنبیه نمود

که در آنجا تنبیهی و زجری یا تعریضی و ایمائی یا امری و نهی در کاری می نمود
خدای تعالی در آن باب نازل ساخت آنچه ازین قبیل آمده باید
ذکر آن قصص بطریق اجمال مقرر را می باید کرد تعریفات بقصه بدر
در انفال و احد در آل عمران و خندق در احزاب و حدیبیه در فتح و
بنی نضیر در حشر کرده شده است و حث بر فتح مکه و غزوه تبوک در
برات و بشارت به حجة الوداع در مایده و اشارت بقصه نکاح زینب در
احزاب و تحریم سریه در سوره تحریم و قصه افک در سوره نور و استماع جن
تلاوت آن حضرت را در سوره جن و احقاف و قصه مسجد ضرار
در سوره برات و قصه اسرا در اول بنی اسرائیل کرده آمد و این
قسم نیز به حقیقت از باب تذکیر بایام الله است لیکن چون
حل تعریفات او موقوف بر سماع قصه است از سایر اقسام او
ممتاز کرده شد

باب دوم

در بیان وجوه خفاء معانی نظم قرآن
بنسبت اهل زمان و ازاله آن خفا با وضح بیان باید دانست

باب دوم

که قرآن بلغت عرب راست است بغیر تفاوت نازل شد و یاران
بلیغه که داشتند فهم معنی منطوق آن می کردند کما قال
والکتاب المبین وقال قرآنا عربیا لعلکم تعقلون
وقال الحکمة آیاته ثم فصلت مرضی شارع عدم خوض بود در
تاویل متشابه قرآن وتفکر در حقایق صفات الهیه وتسمیه مبهم و
استقصای قصص و مانند آن ولهذا با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کم سوال میکردند و ازین باب اندک چیزی وقوع شد اما چون
آن طبقه درگذشت و عجم مداخلت کردند و آن لغت اول
متروک گشت در بعض مواضع صعوبت فهم مراد حاصل شد و احتیاج
تفتیش لغت و نحو افتاد و سوال و جواب در میان آمد و کتب تفسیر
مصنف شد پس لازم آمد که اجمالاً مواضع صعوبت را یاد کنیم و امثله
آن را بیان نمائیم تا عند الخوض بزیادت بیان حاجت نـ
افتد و مبالغت در کشف آن مواضع اضطرار نشود پس عدم وصول

بمراد لفظ گاهی بسبب استعمال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ
از صحابه و تابعین و سایر اهل معانی و گاهی بسبب ندانستن منسوخ
از ناسخ و گاهی بسبب ندانستن اسباب نزول و گاهی بسبب حذف
مضاف یا موصوف یا غیر آن و گاهی با ابدال چیزی بجای چیزی
یا ابدال حرفی بجای حرفی یا اسمی بجای اسمی یا فعلی بجای فعلی
یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا اسلوب غیبت بجای خطاب و گاهی تقدیم
ما حقه التاخیر و بالعکس و گاهی بسبب انتشار ضمیر و تعدد مراد از لفظ واحد
و گاهی بسبب تکرار و اطناب و گاهی بسبب اختصار و ایجاز و گاهی
بسبب استعمال کنایه و تعریض و متشابه و مجاز عقلی یاران سعادتمند
را باید که در مبدأ الکلام به تحقیق این امور و بعض امثله آن مطلع شوند
و در موضع تفصیل باشارتی در حرفی اکتفا نمایند فصل اول در شرح غریب
قرآن و بهترین شرح غریب آن است که ترجمان القرآن عبد الله
بن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری در صحیح خود

باب اول

غالبا بر همین طریق اعتماد کرده است و بعد از آن طریق ضحاک عن ابن
عباس و جواب ابن عباس از سوالات نافع ابن الازرق
و این هر سه طریق را سیوطی در اتقان ذکر کرده است بعد از آن
شرح غریبی که بخاری از ایمه تفسیر نقل کرده است بعد از آن شرح
غریبی که سایر مفسرین از صحابه و تابعین و تبع تابعین روایت
کرده اند و انسب می نماید که در باب پنجم ازین رساله جمله صالحه
از شرح غریب قرآن با شان نزول جمع کنم و آن را رساله مستقله سازم
تا اگر کسی خواهد داخل این رساله سازد و اگر کسی خواهد جداگانه
یاد گیرد و للناس فیما یعشقون مذاهب در اینجا می باید دانست
که صحابه و تابعین گاهی تفسیر می کردند لفظ را بلازم معنی او و گاهی
متاخران تعقب میکنند آن تفسیر قدیم را از جهت تتبع لغت و تفحص
موارد استعمال و غرض درین رساله نیز آن تفسیر سلف است بعینها
و تنقیح و نقد آن را موضعی است غیر این موضع مصرع هر سخنی وقتی

مصرع

فصل دوم

و هر نکته مکانی دارد **فصل دوم** از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث
آن بسیار است و اختلاف در آنجا بی شمار معرفت ناسخ و منسوخ
است و اقوی وجوه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین
است و درین باب آنچه از استقرا کلام صحابه و تابعین معلوم میشود
آن است که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازاء معنی لغوی که ازاله
چیزی است به چیزی نه بازای مصطلح اصولیان پس معنی نسخ نزدیک
ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی است بآیت دیگر خواه انتهای
مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی
بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه
قیس بر آن است ظاهرا یا ازاله عادت جاهلیت یا شریعت سابقه
پس باب نسخ نزدیک ایشان باب واسع آمد و عقل را در آنجا جولانی شد
و اختلاف را گنجایشی و لهذا عدد آیات منسوخه بپانصد رسانیده اند و اگر
نیک [illegible] غیر محصور است و آنچه باصطلاح متاخرین منسوخ است عدد قلیل

پیش نیست لا سیما به حسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین
سیوطی در کتاب اتقان بعد از آن که از بعض علما آنچه مذکور شد
به بسط بیشتر تقریر نموده و آنچه در رای متاخرین منسوخ است بر وفق
شیخ ابن العربی محرر کرده قریب بیست آیه شمرده فقیر را در اکثر آن
بحث نظرهاست فلنورد کلامه مع التعقب فمن البقرة كتب عليكم
اذا حضر احدكم الموت الاية منسوخة قيل
باية مواريث وقيل لحديث لا وصية لوارث وقيل
بالاجماع حكاه ابن العربي قلت بل منسوخة باية
يوصيكم الله في اولادكم وحديث لا وصية مبين
للنسخ قوله تعالى وعلى الذين يطيقونه فدية قيل
منسوخة بقوله فمن شهد منكم الشهر فليصمه وقيل
محكمة ولا مقدرة قلت عندي وجه اخر وهو ان
المعنى وعلى الذين يطيقون الطعام فدية هي طعام

مسكين

مسكين فاضمر قبل الذكر لانه متقدم رتبة
وذكر الضمير لان المراد من الفدية هو الطعام والمراد
منه صدقة الفطر عقب الله تعالى الامر بالصيام في هذه
الاية بصدقة الفطر كما عقب الاية الثانية
بتكبيرات العيد قوله تعالى احل لكم ليلة
الصيام الرفث ناسخة بقوله كما كتب على الذين
من قبلكم لان مقتضاه الموافقة فيما كان
عليهم من تحريم الاكل والوطي بعد النوم ذكره
ابن العربي وحكى قولا اخر انه نسخ لما كان بالسنة
قلت معنى كما كتب التشبيه في نفس الوجوب فلا
نسخ انما هو تغيير لما كان عندهم قبل الشرع ولم
نجد دليلا على ان النبي صلى الله عليه واله وسلم
شرع لهم ذلك ولو سلم فانما كان ذلك بالسنة

وقوله تعالى يسئلونك عن الشهر الحرام الاية منسوخة
بقوله وقاتلوا المشركين كافة الاية اخرجه ابن
جرير عن عطا بن ميسرة قلت هذه الاية لا تدل على
تحريم القتال بل تدل على تجويزه وهي من قبيل
تسليم العلة واظهار المانع فالمعنى ان القتال في
الشهر الحرام كبير شديد ولكن الفتنة اشد
منه فجاز في مقابلتها وهذا التوجيه ظاهر من
سياقها كما لا يخفى وقوله تعالى والذين
يتوفون الى قوله متاعا الى الحول منسوخة باية
اربعة اشهر وعشرا والوصية منسوخة بالميراث
والسكنى باقية عند قوم منسوخة عند اخرين
بحديث ولا سكنى قلت هي كما قال منسوخة
عند جمهور المفسرين ويمكن ان يقال يستحب او يكون

الميت الوصية ولا يجب على المراة ان تسكن في بيته
وعليه ابن عباس وهذا التوجيه ظاهر من الاية
وقوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم
به الله منسوخة بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها
قلت هو من باب تخصيص العام بينت الاية المتاخرة
ان المراد ما في انفسكم من الاخلاص والنفاق
لا امر احاديث النفس التي لا اختيار فيها فان التكليف
لا يكون الا فيما هو في وسع الانسان من ال عمران
اتقوا الله حق تقاته قيل انه منسوخة بقوله فاتقوا الله
ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس فيها اية يصح
فيها دعوى النسخ غير هذه الاية قلت حق تقاته في
الشرك والكفر وما يرجع الى الاعتقاد وما استطعتم

فى الاعمال من لم يستطع الوضوء يتيمّم ومن لم يستطع
القيام يصلّى قاعدا وهذا الوجه ظاهر من سياق
الاية وهو قوله ولا تموتنّ الّا وانتم مسلمون ومن النّا
والّذين عقدت ايمانكم فاتوهم نصيبهم منسوخة
بقوله والوا الارحام بعضهم اولى ببعض قلت ظاهر
الاية ان الميراث للموالى والبرّ والصّلة لمولى الموالاة
فلا نسخ وقوله تعالى واذا حضر القسمة الاية قيل
منسوخة وقيل لا ولكن تهاون النّاس فى
العمل بها قلت قال ابن عبّاس هى محكمة والامر
للاستحباب وهذا الظهر وقوله تعالى واللّاتى ياتين
الفاحشة الاية منسوخة باية النّور قلت لا نسخ
فى ذلك بل هو ممتدّ الى الغاية فلمّا جاءت الغاية

بين

بين النّبىّ صلّى الله عليه وسلّم انّ السّبيل الموعود كذا و
كذا فلا نسخ ومن المايده ولا الشّهر الحرام منسوخة
باباحة القتال فيه قلت لا تجد فى القران ناسخا له
ولا فى السّنّة الصّحيحة ولكن المعنى ان القتال المحرّم يكون
فى الشّهر الحرام اشدّ غليظا كما قال النّبىّ صلّى الله
عليه وسلّم فى الخطبة دماءكم واموالكم حرام عليكم
كحرمة يومكم هذا فى شهركم فى بلدكم هذا
وقوله تعالى فان جاؤك فاحكم بينهم او اعرض عنهم
منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله قلت
معناه ان اخترت الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع
اهوائهم فالحاصل انّه لنا ان نترك اهل الذّمّة ان
يرفعوا القصّة الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم

ولنا ان نحكم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او اخران
من غيركم منسوخ بقوله واشهدوا ذوي عدل
منكم قلت قال احمد بظاهر الاية ومعناها عند
غيره او اخران من غير اقاربكم فيكونون من سائر
المسلمين من الانفال ان يكن منكم عشرون صابرون
الاية منسوخة بالاية بعدها قلت كما قال منسوخة
من البراة انفروا خفافا وثقالا منسوخة بايات
العذر وهو قوله ليس على الاعمى حرج الاية وقوله
ليس على الضعفاء الايتين قلت خفافا اي مع اقل
ما يتاتى به الجهاد من مركوب وعبد الخدمة
ونفقة تقنع بها وثقالا مع الخدم الكثير والمراكب
الكثيرة فلا نسخ او بقول ليس النسخ متعينا من

سورة النور الزاني لا ينكح الا زانية الاية منسوخة
بقوله وانكحوا الايامى منكم قلت قال احمد
بظاهر الاية ومعناها عند غيره ان مرتكب
الكبيرة ليس بكفو الا الزانية او يستحب
اختيار الزانية وقوله تعالى حرم ذلك اشارة
الى الزنا والشرك فلا نسخ واما قوله فانكحوا الا
يامى فعام لا ينسخ الخاص وقوله تعالى ليستاذنكم
الذين ملكت ايمانكم الاية قيل منسوخة و
قيل لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت
مذهب ابن عباس انها ليست بمنسوخة وهذا
الوجه اولى بالاعتماد من سورة الاحزاب لا تحل
لك النساء من بعد الاية منسوخة بقوله انا احللنا
لك ازواجك اللاتي قلت يحتمل ان يكون الناسخ

مسئد ما في الثلاثة وهو الاظهر عندي من سورة
المجادلة اذا ناجيتم الرسول فقدموا الاية منسوخة
بالاية بعدها قلت هذا كما قال من سورة الممتحنة
فاتوا الذين ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا قيل
منسوخ بالاية السيف وقيل باية الغنيمة وقيل محكم
قلت الاظهر محكم ولكن المحكم في المهاونة وعند
قوة الكفار من سورة المزمل قم الليل الا قليلا
منسوخة بالاخر السورة ثم نسخ الاخر بالصلوة الخمس قلت
دعوى النسخ بالصلوة الخمس غير متجهة بل الحق ان
اول السورة في تاكيد الندب الى قيام الليل واخرها
نسخ التاكيد الى مجرد الندب قال السيوطي موافقا
لابن العربي فهذه احدى وعشرون اية منسوخة
على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى النسخ في غيرها

والاصح

والاصح في اية الاستيذان والقسمة والاحكام
هذه من النسخ فصارت تسعة عشر قلت وعلى ما حررنا
لا يتعين النسخ الا في خمس ايات ديگر از مواضع صعبه معرفت
اسباب نزول است ووجه صعوبت دران باب نيز اختلاف
متقدمين ومتاخرين است انچه از استقراء كلام صحابه وتابعين معلوم
مي شود كه نزلت في كذا نه محض براي قصه كه در زمان آن حضرت
صلى الله عليه وسلم بوده وسبب نزول آيه گشته استعمال كنند
بلكه گاهي يكي از ما صدق عليه آيه را كه در زمان آن حضرت
صلى الله عليه وسلم بوده است يا بعد از ان حضرت ذكر كنند
وگويند نزلت في كذا ودرين جا انطباق جميع قيود لازم نيست
بلكه اصل حكم مي بايد كه منطبق باشد ليس وگاهي سوالي كه پيش
آن حضرت صلعم آورده باشند يا حادثه كه در آن ايام بيك فرجام
متحقق شده باشد وآن حضرت صلعم حكم آن را از آيتي استنباط

کرده باشند و آن آیت را در آن باب تلاوت نموده باشند
تعریض نمایند و گویند نزلت فی کذا و گاهی در این صورت ها گویند
فانزل الله تعالی قوله کذا یا فنزلت گویند و گویا این اشارات
بآن است که استنباط آن حضرت صلی الله علیه وسلم از آن آیت
و القاء آن آیه در آن ساعت بخاطر مبارک آن حضرت نیز
نوعی از وحی و نفث فی الروع است از این جهت می توان گفت
فانزلت و اگر کسی در این جا تکرر نزول تعبیر کند نیز می توان شد
و محدثین در ذیل آیات قرآن خبرهای بسیار تقریر می کنند که به حقیقت
نه از قسم سبب نزول باشند مثل استشهاد صحابه در مناظرات خود
بآیت یا تمثل ایشان بآیت یا تلاوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
آیه را برای استشهاد کلام خود یا روایت حدیثی که موافق آیه
باشد در اصل غرض یا تعیین موضع نزول یا تعیین اسماء مذکورین
بطریق ابهام یا طریق تلفظ بکلمه قرآنیه یا فضل سور و آیات قرآن یا

صورت امتثال آن حضرت بامری از اوامر قرآن و مانند
آن و این همه در حقیقت از اسباب نزول نیست و شرط مفسر
احاطه بآن نیست شرط مفسر معرفت دو چیز است یکی قصصی که آیات
تعریض بآن می کند پس فهم ایمای این آیات بغیر معرفت
آن قصص میسر نمی شود و دیگر قصه که تخصیص عام یا مثل آن از وجوه
صرف از ظاهر می نماید پس فهم مقصد آیات بدون آن قصص
میسر نمی شود و در اینجا می باید دانست که قصص انبیای سابقین در
حدیث کم مذکور شده اند این قصص طویله عریضه که مفسرین بتفریع
روایت آن می کنند همه منقول از علماء اهل کتاب است الا ما شاء الله تعالی
و در صحیح بخاری آمده مرفوعا لا تصدقوا اهل الکتاب ولا تکذبوهم و نیز
باید دانست که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود و عادات
جاهلیت ایشان قصص جزئیه ذکر می کردند تا آن عقاید و آن
عادات روشن تر شود و می گفتند نزلت الآیة فی کذا وامثاله

ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد این مانند یا مانند این
ویا نزدیک باین و اظهار آن صورت نه بقصد خصوص آن صورت
می کردند بلکه بنابر آن که تصویر صالح است آن امور کلیه را و لهذا
بسیار است که اقوال ایشان مختلف شود و هر یکی بجانبی کشند
و فی الحقیقت مطلب یکی باشد او در و ارض همانا بهمین نکته
اشارت کرده است انجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک آیت
را بر محامل متعدده نهد و علی هذا الاسلوب بسیار است که در قرآن عظیم
دو صورت مبین شود یکی صورت سعید و در آن جا بعض اوصاف
سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی و در آن جا بعض
اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین بیان احکام
آن اوصاف و اعمال باشد نه تعریض بشخصی معین چنانکه فرموده
ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها
ووضعته کرها و بعد از آن دو صورت ذکر نمود صورت سعید

وصورت

وصورت شقی و مانند این دو آیت واذا قیل لهم ما
ذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین وقیل
للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا و بر همین طور
حمل باید کرد آیت ضرب الله مثلا قریة کانت امنة
مطمئنة و آیت اهو الذی خلقکم من نفس واحدة
وجعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها
الایة قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون
ولا تطع کل حلاف مهین و در هر صورت لازم نیست که
آن خصوصیات بعینها در شخصی یافته شود چنان که در آیت کمثل
حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
لازم نیست که حبه برین صفت یافته شود بلکه مقصود تصویر زیادت الخ
اجر است لا غیر اگر صورتی موافق آن در اکثر خصوصیات یا کل آن
یافته شود از قبیل بر دم ما لم یلتزم خواهد بود و گاهی شبهه ظاهر او رده

جمهور از دفع کرده شود یا سؤالی قریب الفهم را جواب گفته آید بتصدیق الفاظ
کلام سابق نه آنکه کسی در آن عصر سؤال کرده باشد و شبهه بهم رسانیده
بود بسیار است که صحابه در تقریر آن مقام سؤالی فرض کنند و مطلب را
در صورت جواب و سؤال تقریر نمایند و اگر بنظر تحقیق تفحص نمایم آن همه
یک کلام است متسق نزول بعضی بعد بعضی کما ینبغی ندارد یا یک جمله است
منتظم فک قیود آن بر قاعده نباشد و گاهی صحابه ذکر تقدم و تأخر
کنند و مراد ایشان تقدم و تأخر رتبی باشد چنانکه ابن عمر در آیت
والذین یکنزون الذهب والفضة گفته است هذا قبل ان تنزل
الزکوة فلما انزلت جعلها الله تعالی طهر الاموال معلوم است که سوره
برائت آخرین سورت است و این آیه در تضاعیف قصص متأخره است
و فرضیت زکوة پیش ازین سالها بود لیکن مراد ابن عمر تقدم
اجمال است رتبة از تفصیل بالجمله آنچه شرط مفسر است ازین انواع
دو نوع بیش نیست یکی قصص غزوات و غیر آن که در آیات ایما

بکیفیات

بکیفیات آن قصص واقع می شود تا آن قصص ندانند بفهم حقیقت
آن نرسند دیگر فواید بعض قیود و سبب تشدد در بعض مواضع که موقوف
بر معرفت حال نزول باشد و این که اخیر بحقیقت فنی است
از فنون توجیه و معنی توجیه بیان وجهه کلام است و حاصل این کلمه آنست
که گاهی در آیتی شبهه ظاهره می آید از استبعاد آن صورت که مدلول آیت
است یا تناقض دو آیت با هم بتصور ماصدق آیت بر ذهن مبتدی مشکل
می شود یا فایده قیدی بذهن او نمی نشیند چون مفسر حل این اشکال نماید
آن حل را توجیه خوانند چنانکه در آیت یا اخت هارون سوال کردند
که میان حضرت موسی و حضرت عیسی مدت بسیار بود پس هارون چگونه
برادر مریم باشد گویا سایل در خاطر مقرر کرده بود که این هارون همان
هارون برادر حضرت موسی است پس آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم جواب دادند که بنی اسرائیل تسمیه میکردند باسماء صالحین
که پیش از ایشان گذشته بودند چنانکه سوال می کردند که ادمی

روز محشر بر روی خود چگونه مشی کند فرمودند ان الذی امشاه
فی الدنیا علی رجلیه لقادر ان یمشیه علی وجهه چنانکه
از ابن عباس سوال کردند در یک آیت آمده لا یتساءلون و در آیت
دیگر واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون آمده وجه تطبیق چه باشد
ایشان گفتند عدم تساؤل در روز حشر است و تساؤل بعد
دخول در جنت و از حضرت عائشه سوال کردند که سعی بین الصفا
والمروه اگر واجب است چرا لا جناح گفته شد ایشان جواب دادند
که قومی از آن تجنب میکردند باین سبب لا جناح گفته شد و
حضرت عمر از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردند که
قید ان خفتم چه معنی دارد فرمودند صدقه تصدق الله بها یعنی
کرما در صدقه مضایقه نمی کنند هم چنین خدای تعالی این قید
برای مضایقه ذکر نه فرموده است قید اتفاقی است و مانند این
توجیه بسیار است و مقصود تنبیه است بر معنی آن و مارا

مناسب

مناسب می نماید که در باب تخمین آنچه بخاری و ترمذی و حاکم در
تفسیرهای خود از اسباب نزول و توجیه مشکل ذکر کرده اند
بسند درست تا صحابه یا تا حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم
بطریق تنقیح و اختصار نقل کنیم برای دو فایده یکی آنکه حفظ
اینقدر آثار مفسر را ضروری است چنانکه شرح غریب قرآن قدری
که ذکر کردیم ضروری است دیگر آنکه دانسته شود که اکثر اسباب
نزول در فهم معانی آیات دخل ندارد اللهم الا شیئی قلیل از قصص مذکور
می شود و درین تفاسیر ثلثه که اصح تفاسیر است نزدیک محدثین
و آنچه محمد بن اسحق و واقدی و کلبی درین باب افراط کرده اند
در زیر هر آیتی قصه آورده اند نزدیک محدثین اکثر آن غیر صحیح
است و در اسناد آن نظر است آن را شرط تفسیر دانستن خطای
بین است و بر حفظ آن تدبر کتاب الله را موقوف داشتن حظ خود را
از کتاب الله فوت کردن است وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و هو

فصل

رب العرش العظیم **فصل** در تتمهٔ مباحث این باب حذف بعضی از اجزا
یا ادوات کلام که تفخامی آورده وهم ضمن ابدال جیزی از جیزی
وتقدیم ما حقه التاخیر وتاخیر ما حقه التقدیم واستعمال متشابهات
وتعریفات وکنایات خصوص بتقریر معنی واو بصورت محوریکه
لازم آن معنی باشد در عادت واستعاره مکنیه ومجاز عقلی است
پس بطریق اختصار بعضی امثله این اشیا مطلع سازیم یا
بصیرتی حاصل شود اما حذف پس آن خود قسم است حذف مضاف
وموصوف ومتعلق وغیر آن ولکن البر من امن ای بر
من امن واتینا ثمود الناقة مبصرة ای ایة مبصرة
لانها مبصرة غیر عمیا واشربوا فی قلوبهم العجل
ای حب العجل اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس ای بغیر قتل
نفس او فسادا ای بغیر فساد من فی السموات والارض
ای من فی السموات ومن فی الارض لان شیا واحد

هو فی السموات والارض ضعف الحیوة وضعف الممات ای
ضعف عذاب الحیوة وضعف عذاب الممات واسال
القریة ای اهل القریة ابدلوا نعمت الله کفرا ای فعلوا
مکان شکر نعمت الله کفرا یهدی للتی هی اقوم ای
للخصلة التی هی اقوم بالتی هی احسن ای بالخصلة التی
هی احسن سبقت لهم منا الحسنی ای الکلمة الحسنی
والعدة الحسنی علی ملك سلیمان ای علی عهد ملك
سلیمان او عدتنا علی رسلك ای علی السنة رسلك
انا انزلناه فی لیلة القدر ای انزلنا القران وان لم
یسبق له ذکر حتی توارت بالحجاب ای توارت الشمس
وما یلقیها ای خصلة الصبر وعبد الطاغوت فمن
قرأ بالنصب ای جعل منهم من عبد الطاغوت فجعله
نسبا وصهرا ای جعل له نسبا وصهرا واختار موسی

قومه اي من قومه الان عاد كفروا ربهم اي كفروا
نعمة ربهم او كفروا بربهم بنزع الخافض تفتؤا اي
لا تفتؤ ومعناه لا تزال اما نعبدهم الا ليقربونا الى الله
زلفى اي يقولون ما نعبدهم ان الذين اتخذوا
العجل اي اتخذوا العجل الها تاتوننا عن اليمين اي
وعن الشمال فظلتم تفكهون انا لمغرمون اي
تقولون انا لمغرمون لو نشاء لجعلنا منكم ملئكة
اي بدلا منكم كما اخرجك ربك اي امض بايد دانست
كه حذف خبر ان يا جزاي شرط يا معمول فعل يا مبتداي جمله
ومانند ان وديگر مابعد دلالت مي كند بر حذف ان در قران
معروف است فلو شاء لهديكم اجمعين اي لو شاء هدايتكم
لهديكم الحق من ربك اي هذا الحق من ربك لا
يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك

اعظم

اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا اي
لا يستوي من انفق من قبل الفتح ومن انفق من بعد
الفتح فحذف الثاني لدلالة قوله اولئك اعظم درجة
من الذين انفقوا من بعد واذا قيل لهم اتقوا ما
بين ايديكم وما خلفكم لعلكم ترحمون وما تاتيهم
من اية من ايات ربهم الا كانوا عنها معرضين
اي اذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم
اعرضوا ونيز بايد دانست كه اصل در مثل واذ قال ربك للملائكة
واذ قال موسى ان است كه اذ ظرف فعلي باشد ليكن اين را نقل
كردند بمعني تهويل وتخويف پس مانند ان است كه كسي مواضع بلايا را
يا وقايع هايله را تعداد مي كند بتغير تركيب جمله وبوقوع در خبر ابواب
بلكه مقصود وذكر انها است تا صورت ان در ذهن مخاطب مرتسم شود
واز ان حادثه خوف بر ضمير او مستولي گردد پس تحقيق ان است كه در امثال

این مواضع تعیینش قایل او ضروریست والله اعلم ونیز باید دانست
که حذف جار از ان مصدریه در کلام عرب مطرد است و معنی
دون باشد یا بان یا وقت ان ونیز باید دانست که در مثل و
لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت ولو یری الذین
ظلموا اذ یرون العذاب اصل ان است که جواب شرط
محذوف باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند به معنی
تعجب پس حاجت تعیین محذوف نمانده است والله اعلم
واما ابدال تفریقی است کثیر الفنون گاهی باشد که فعلی را بجای
فعلی ذکر نمایند برای اغراض شتی که استقصا در ذکر ان اغراض
وظیفه این کتاب نیست اهذا الذی یذکر الهتکم ای
یسب الهتکم اصل کلام ان بود که اهذا الذی یسب لیکن
ذکر سب نکرده داشتند وان را بدل کردند بذکر درین قبیل
انچه در عرف میگویند که بدشمنان فلان کس عارض شده است

و والد ان است که بفلان عارض شده است و میگویند که بندگان
حضرت در اینجا تشریف اورده اند یا بندگان جناب عالی این
مقدمه را میدانند و مراد ان است که جناب عالی اورده اند و جناب
عالی این را می دانند منا لا یصحبون ای منا لا ینصرون
چون نصرت بدون اجتماع و صحبت صورت نمی بندد یصحبون
بدل ان اورده اند ثقلت فی السموات والارض ای خفیت
لان الشیء اذ خفی علمه ثقل علی اهل السموات والارض
فان طبن لکم عن شیء منه نفسا ای عفون لکم
من شیء من طیبة من نفوسهن وگاهی اسمی بجای اسمی
فظلت اعناقهم لها خاضعین ای خاضعة فکانت
من القانتین ای من القانتات او ما لهم من ناصرین
ای من ناصر فما منکم من احد عنه حاجزین ای
من حاجز والعصر ان الانسان لفی خسر ای افراد بنی ادم

افرد اللفظ لانه اسم جنس یا ایها الانسان انك كادح
الی ربك كدحا المعنی یا بنی ادم انكم افرد اللفظ لانه
اسم جنس وحملها الانسان یعنی افراد الناس كذبت
قوم نوح المرسلین ای نوحا وحده انا فتحنا لك انا
لقادرون ای انی لقادر ولكن الله یسلط رسله
ای یسلط محمدا صلی الله علیه وآله وسلم والذین قال لهم
الناس ای عروة الثقفی وحده فاذاقها الله لباس الجوع
ای طعم الجوع ابدل الطعم باللباس ایذانا بان الجوع له
اثر من النحول والذبول یعم البدن ویشتمل كاللباس
صبغة الله ای دین الله ای ابدل بالصبغة ایذانا بانه كالصبغ
یتلون به النفس او مشاكلة بقول النصاری فی العمودیة
وطور سینین ای طور سینا سلام علی الیاسین ای علی
الیاس قلب الاسمان للازدواج وگاهی حرفی بجای حرفی

بجا

دیگر آرند فلما تجلی ربه للجبل ای علی الجبل كما التجلی
فی المرة الاولی علی الشجرة هم لها سابقون ای الیها
سابقون لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم ای
لكن من ظلم استیناف لاصلبنكم فی جذوع النخل
ای یستمعون علیه السماء منفطر به ای منفطر فیه
مستكبرین به ای عنه اخذته العزة بالاثم
ای حملته العزة علی الاثم فاسأل به خبیرا ای فاسأل
عنه لا تاكلوا اموالهم الی اموالكم ای مع اموالكم
الی المرافق ای مع المرافق یشرب بها عباد الله
ای یشرب منها وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا
ما انزل الله علی بشر من شیء ای ان قالوا وگاهی جمله
بجای جمله ایراد كنند تا یك جمله دلالت میكند بر حاصل مضمون
جمله ثانیه وسبب وجود آن لیس بدل كرده میشود بآن جمله وآن

ای علی جذوع النخل ام لهم سلم یستمعون فیه

تخالطوا هم فاخوانكم اي ان تخالطوهم لا باس
بذلك لانهم اخوانكم وشان الاخ ان يخالط اخاه
لمثوبة من عند الله خير اي لوجدوا ثوابا ومثوبة
من عند الله خير ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل
اي ان سرق فلا عجب لانه سرق اخ له من قبل من
كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله
اي من كان عدوا لجبريل فان الله عدو له فانه نزله
على قلبك باذنه فعدوه يستحق ان يعاديه الله تعالى
محذوف فان الله عدو له بدليل الاية التالية و
ابدل منه فانه نزله على قلبك وگاهی اصل کلام مقتضی تنکیر
است و در آن کلام با دخال لام و اضافت تصرف کنند و معنی
برهان تنکیر اولی باشد وقیل یا رب ای رب قیل الیا ب
فایدل بقیله لانه اخصر في اللفظ حق اليقين اي حق

يقين

يقين اضيف ليكون ابين في اللفظ وگاهی سنن طبعی کلام
مذکر ضمیر است با تانیث آن یا افراد آن پس از سنن طبیعی
بر آرند و مذکر را مونث کنند و مونث را مذکر سازند و مفرد را جمع
نمایند بسبب میل معنی فلما رای الشمس بازغة قال هذا
ربي هذا اكبر القوم الظالمين مثلهم كمثل الذي
استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
وگاهی بجای تثنیه مفرد ذکر کنند الا ان اغنهم الله ورسوله
من فضله ان كنت على بينة من ربي واتاني رحمة
من عنده فعميت عليكم والاصل فعميتا فافرد
لانهما كشيء واحد ومثله الله ورسوله اعلم
وگاهی مقتضای طبیعت کلام آن است که خبر را در صورت خبر آرند
و شرط را در صورت شرط و جواب قسم را در صورت جواب قسم
پس در کلام تصرف کنند و آن جزء جمله را جمله مستقله مستانفه سازند

تا میل کنند به معنی واقامت چیزی نمایند که دلالتی دارد بران
بوجهی من الوجوه والنازعات غرقا والناشطات نشطا
والسابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات
امرا یوم ترجف الراجفة المعنی البعث والحشر حق
یدل علیه یوم ترجف والسماء ذات البروج
والیوم الموعود وشاهد ومشهود قتل اصحاب
الاخدود المعنی المجازاة علی الاعمال حق اذا السماء
انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض
مدت والقت ما فیها وتخلت واذنت لربها
وحقت یا ایها الانسان انک کادح المعنی الحساب
والجزاء کائن وگاهی قلب در اسلوب کلام کنند که اسلوب
کلام مقتضی خطاب باشد وغایب آرند حتی اذا کنتم فی الفلک
وجرین بهم بریح طیبة وگاهی اناث را بجای اخبار گیرند

واخبار

واخبار را بجای اناث فامشوا فی مناکبها ای لیمشوا
ان کنتم مومنین ای ایمانکم یقتضی هذا من اجل
ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل المعنی علی قیاس حال
ابن آدم کتبنا او علی مثال حال ابن آدم فابدل
منه من اجل ذلک لان القیاس لا یکون الا
بملاحظة العلة فکان القیاس نوع من التعلیل
ارایت در اصل بمعنی استفهام از رؤیت است واینجا نقل کرده اند
تا تنبیه باشند بر استماع کلام آینده چنانکه در عرف گویند هیچ می
بینی وهیچ می شنوی وتقدیم وتاخیر نیز صعوبت فهم مراد بهم رسانند
چنانکه در شعر مشهور لبثینة شانها سلبت فوادی
بلا جرم اتیت به سلاما وتعلق به بعید نیز صعوبت می آرد
وانچه ازین قبیل باشد الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعین
الا امرأته ادخل الاستثناء علی الاستثناء فصعب

فما يكذّبك بعد بالدّين متصل بقوله لقد خلقنا
الانسان في احسن تقويم يدعو لمن ضرّه اقرب
من نفعه اي يدعو من ضرّه السّوء بالعصبة اولي القوّة
اي لتنوء العصبة بها وامسحوا برؤسكم وارجلكم
اي اغسلوا ارجلكم ولولا كلمة سبقت من
ربّك لكان لزاما واجل مسمّى اي لولا كلمة
سبقت من ربّك لكان لزاما ان لا تفعلوه تكن
فتنة متصل بقوله فعليكم النصر الّا قول ابرهيم
متصل بقوله كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم
يسئلونك كانّك حفي عنها اي يسئلونك عنها
كانّك حفي درياده ارسن طبعي نيراقمست كابي
بصفت بابشد ولا طائر يطير بجناحيه خلق الانسان
هلوعا اذا مسّه الشّرّ جزوعا واذا مسّه الخير منوعا

وكما

واجلا مسمى اي لولا كلمة
سبقت واجل مسمى لكان لزاما

وكابي بدل للّذين استضعفوا لمن امن منهم وكابي
بعطف تغيري حتّى اذا بلغ اشدّه وبلغ اربعين سنة
وكابي تكرار وما يتبع الّذين يدعون من دون الله
شركاء ان يتبعون الّا الظنّ اصل الكلام وما
يتبع الّذين يدعون من دون الله شركاء الّا الظنّ
ولمّا جاءهم كتاب من عند الله مصدّق لما
معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الّذين كفروا
فلمّا جاءهم ما عرفوا كفروا به وليخش الّذين
لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم
فليتّقوا الله يسئلونك عن الاهلّة قل هي مواقيت
للنّاس والحجّ اي هي مواقيت للنّاس باعتبار انّ الله
شرع لهم لتوقيت بها والحجّ باعتبار انّ التّوقيت
بها حاصل للحجّ ولو قيل هي مواقيت للنّاس في حجهم

كان اخضر ولكن المطلب لتنذر ام القرى
ومن حولها وتنذر يوم الجمع اي تنذر ام القرى
يوم الجمع وترى الجبال تحسبها جامدة اي ترى الجبال
جامدة ادخل الحسبان لان الروية تجيئ لمعان
والمراد هيهنا معنى الحسبان كان الناس امة
واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين
وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس
فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه
من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله
الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله
يهدي من يشاء الى صراط مستقيم ادخل وما اختلف
فيه الا الذين اوتوه في تضاعيف الكلام المنتظم
بعضه ببعض بيانا لضمير اختلفوا وايذانا بان المراد

من

من الاختلاف هيهنا هو الاختلاف الواقع في امة الدعوة
بعد نزول الكتاب بان امن بعض وكفر بعض
وكاهي بر سر فاعل يا مفعول حرف جر زياده كنند وآن را بواسطه حرف
جر مفعول فعل سازند بجهت توكيد وصلت يوم يحمى عليها
اي يحمى هي وقفينا على اثارهم بعيسى ابن مريم اي
قفيناهم بعيسى ابن مريم ودرين مقام نكته بايد دانست كه
واو در مواضع بسيار براى توكيد وصلت باشد نه براى عطف اذا وقعت
الواقعة وكنتم ازواجا ثلثة وفتحت ابوابها
وليمحص الله وهم حنين فانها زايد باشد قسطلاني در شرح كتاب
الحج درباب المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل
يجزيه من طواف الوداع گفته ويجوز توسط العاطف
بين الصفة والموصوف لتاكيد لصوقها بالموصوف
نحو اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض

قال سيويه هو مثل مررت بزيد وما جبك اذا اردت
بماجبك زيد او قال الزمخشري في قوله تعالى
وما اهلكنا من قرية الا ولها كتاب معلوم
جملة واقعة صفة لقرية والقياس ان لا تتوسط
الواو بينهما كما في قوله تعالى وما اهلكنا من
قرية الا لها منذرون وانها توسطت لتاكيد
لصوق الصفة بالموصوف كما يقال في الحال جاءني
زيد عليه ثوب وجاءني وعليه ثوب انتهى وكاهي
بسبب انتشار ضمير واراده دو معني از يك كلمه موجب فهم واو بهم سيد
وانهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون انهم
مهتدون يعني ان الشياطين ليصدون الناس
عن السبيل ويحسب الناس انهم مهتدون قال
قرينه في موضع واحد المراد به الشيطان وفي

الموضع

الموضع الاخر الملك يسئلونك ماذا ينفقون
قل ما انفقتم من خير ويسئلونك ماذا ينفقون
قل العفو فالاول معناه اي انفاق ينفقون واي
نوع من الانفاق وهو صادق بالسوال عن المصرف
لان الانفاق يصير باعتبار المصارف انواعا والثاني
معناه ايمال ينفقون وازين قبيلست امرن لفظ جعل
وشيء ومانند آن براي معاني شتي وكاهي به معني خلق جعل الظلمات
والنور وكاهي بمعني اعتقدوا وجعلوا الله مما ذرا
وشيء كاهي فاعل آيد وكاهي مفعول به وكاهي مفعول مطلق وغير
آن ام خلقوا من غير شيء اي من غير خالق فلا
تسالني عن شيء مما يتوقف فيه من امري وازامر وبناه
وخطب وكاهي مخبر عنه اراده كند هو نباه عظيم اي قصه
عجيبة وهمچنين خير وشر وانچه بآن معني آيد در هر محل مختلف شود

ازین قبیل است انتشار در آیات آنی که مقام اصلی آن بعد ایراد
قصه است وگاهی مبادرت کنند و آن را قبل از تمام قصه ایراد نمایند
باز عود کنند بقصه و آن را تمام فرمایند وگاهی در نزول متقدم باشد
و در تلاوت متأخر باشد قد نری تقلب وجهك در نزول
مقدم است و سیقول السفهاء متأخر و در تلاوت بالعکس وگاهی
جواب را در میان قول کفار درج کنند ولا تؤمنوا الا لمن تبع
دینکم قل ان الهدی هدی الله ان یؤتی احد
مثل ما اوتیتم بالجمله این مباحث تفصیل بسیاری طلبد
اما در آنچه گفتیم کفایت است خواننده سعادتمند چون این
امور را انجا مستحضر داشته باشد در اثنا خواندن باید که تأملی
غرض سخن دریابد و خبر مذکور را بر مذکور قیاس کند و از یک مثال
بامثله دیگر انتقال نماید فصل باید دانست که محکم آن است که دانندهٔ
لغت ازان کلام بجز یک معنی ادراک نکند و اعتبار داشتن

از

عرب است نه موشکافان زمان ما را که موشکافی بجا داده است
عقال که محکم را متشابه میسازد و معلوم را مجهول و متشابه
آن است که محتمل دو معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر بدو
مرجع چنانکه شخصی گفت امرنی الامیر ان العن
فلانا لعنه الله یا باشتراک کلمه در دو معنی مانند لامستم در جماع
و لمس بید و احتمال عطف بر قریب و بعید مانند وامسحوا برؤسکم
وارجلکم فی قراءة الکسر و احتمال عطف و استیناف مانند لا یعلم
تأویله الا الله والراسخون فی العلم و کنایت آن است که حکمی
اثبات کنند و قصد ثبوت عین آن نباشد بلکه قصد آن است که
انتقال کنند ذهن مخاطب بلازم آن بلزوم عادی یا عقلی چنانکه
زر عظیم الرماد بمعنی کثرت ضیافت [illegible] بمعنی
سخاوت ادراک می شود و تصویر معنی را بصورت محسوسه از
همین قبیل است و آن بابی است واسع در اشعار عرب و خطب ازین

و قرآن عظیم و سنت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بآن
مشحون است واجلب علیهم بخیلک و رجلک تشبیه داده شد
بر هیئت دزدان چون یاران خود را آواز دهد که ازین سو حمله
کنید و زان سو در آید و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا
و جعلنا فی اعناقهم اغلالا تشبیه داده شد اعراض ایشان را
از تدبیر آیات بکسی که او را مغلول کرده باشند یا بر رهها حجابها
او سدها بنا کرده باشند پس اصلا نتوانند شد و اضمم الیک جناحک من
الرهب یعنی مجموع خاطر شو و پراکنده بگذار و نظیر این باب
در عرف آن است که چون شجاعت کسی را تقریر کنند
به شمشیر اشاره کنند که این طرف بزنند و آن طرف بزنند و مقصود
خبر غلبه او بر اهل آفاق به صفت شجاعت نباشد که او در تمام
عمر شمشیر بدست نگرفته باشد یا گویند فلان می گوید که در زمین
کسی را نمی بینم که با من مبارزت تواند کرد یا گویند که فلان

خود چنین میکند و اشاره کنند بسیتی که اهل مبارزت در وقت حمله
بر خصم میکنند گو که این شخص گاهی این کلمه نگفته باشد و این فعل
نکرده باشد یا گویند فلان خلق را خفا کرده است و دست در
گلوی من انداخته لقمه را برکشیده است و تعریض آن است که حکم
عام یا منکر گویند و مقصود تقریر حال شخص خاص باشد یا تنبیه بر حال شخص
معین و بعض خصوصیات آن شخص در کلام در آید و مخاطب را
بر آن شخص مطلع سازد و در مثل این موضع خوانند و قرآن
مکرر خاطر شود و محتاج آن قصه گردد و آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم چون می خواستند که بر شخصی انکار کنند می فرمودند
ما بال اقوام یفعلون کذا و کذا احیان که و ما کان
لمومن و لا مومنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان
تعریض است زینب و برادر او را و لا یاتل اولو الفضل منکم و السعة
تعریض بحضرت ابوبکر صدیق و درین صورتها تا آن قصه ندانند

بفهم مطلب برسد ومجاز عقلی آن است که اسناد کنند فعلی را بانکه
فاعل آن نیست ومفعول به سازند چیزی را که مفعول به آن
نیست بعلاقهٔ آنکه میان این هر دو مشابهتی هست و متکلم
ادعاء آن کرده است که داخل در اعداد آن است ویکی از
جنس آن مانند آنکه گویند بنی الامیر القصر حال آنکه بانی معماران
بودند یا مراد انبت الربیع البقل حالانکه منبت حضرت حق است
در موسم ربیع والله اعلم بالصواب

باب سیوم

در بیان اسلوب
بدیع قرآن واین بحث در سه فصل بیان می شود فصل اول
قرآن را بر روش متون مبوب ومفصل ساخته نشده است تا هر مطلبی
ازان در بابی یا در فصلی مذکور شود بلکه قرآن را مانند مجموعهٔ مکتوبات
فرض کن چنانکه پادشاهان بر رعایای خود بحسب اقتضای حال مثال
مینویسند وبعد زمانی مثال دیگر وعلی هذا القیاس تا آنکه امثله
بسیار جمع شود شخصی آن امثله را تدوین کند ومجموعهٔ مرتب سازد

باب سیوم

همچنین

همچنین ملک علی الاطلاق بر پیغامبر خود صلی الله علیه وآله وسلم برای
هدایت بندگان بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره نازل فرمود
ودر زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر سوره علحده
محفوظ ومضبوط بود اما سورها را تدوین نه فرموده بودند ودر زمان
حضرت ابوبکر وعمر رضی الله عنهما همه سورهها را در یک مجلد بترتیب
خاص جمع نمودند واین مجموع به مصحف مسمی شد ودر میان اصحاب
سورهها را به چهار قسم معلوم ساخته بودند یکی سبع طوال که اطول سور
اند ودیگر مئین که هر یکی صد آیت است یا اندکی بیشتر ودیگر
مثانی که از صد کم است ودیگر مفصل ودر ترتیب مصحف دو سه سوره
که از اعداد مثانی است در مئین داخل نموده شد بملاحظهٔ مناسبت
سیاق آن بسیاق مئین وعلی هذا القیاس در بعض اقسام دیگر
تصرفی رفته است حضرت عثمان رضی الله عنه مصاحفی چند ازان
مصحف انتساخ فرموده بآفاق فرستادند تا ازان مصاحف استفاده

نمایند و به نثر نبی دیگر میل نه کنند چون اسلوب سور با اسلوب مالهایی
بادشاهان مناسبت تمام داشت در ابتداء و انتهاء چنانچه مکاتیب
رعایت نموده شد چنان که بعض مکاتیب را بحمد خدای تعالی
شروع می کنند و بعض را به بیان غرض املاء آن و بعض را به بیان
نام مرسل و مرسل الیه و بعض رقعها و شقها می باشند بغیر عنوان
و بعض مکاتیب مطول می باشند و بعض مختصر همچنان بعض خدای تعالی
سوره را بحمد یا تسبیح شروع نموده و بعض را به بیان غرض املاء نموده
چنان که فرموده ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى
للمتقين سورة انزلناها وفرضناها و این قسم بدان
ماند هذا ما صالح فلان وفلان وهذا ما اوصى به
فلان آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم در واقعه حدیبیه نوشته بود
هذا ما قاضى عليه محمد صلى الله عليه و آله و سلم و بعضی را
بذکر مرسل و مرسل الیه چنان که فرموده تنزيل من الله العزيز الحكيم

کتاب

كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير و
و این قسم بدان ماند که نویسند حکم حضرت خلافت صادر شد
یا نویسند سکنه فلان شهر را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آن
حضرت صلى الله عليه و سلم نوشته بودند من محمد رسول الله
الى هرقل عظيم الروم و بعضی را بر روش رقعها و شقها بغیر
عنوان چنان که فرموده اذا جاءك المنافقون قد سمع الله
قول التي تجادلك في زوجها يا ايها النبي لم تحرم و چون
اشهر فصاحات عرب قصاید بوده است و در مبادی قصاید تشبیب بذکر
مواضع عجیبه و وقایع هایله رسم قدیم ایشان بود این اسلوب
را در بعضی سور اختیار فرموده والصافات صفا فالزاجرات زجرا
والذاريات ذروا فالحاملات وقرا اذا الشمس كورت
واذا النجوم انكدرت و چنان که اواخر مکاتیب را
بجوامع کلم و نوادر وصایا و تاکید بر احکام سابقه و تهدید کسی که مخالفت

آن کنند ختم می کردند بهمان اسلوب خدا تعالی اواخر سورها را بجوامع کلم و
منابع حکم و تاکید بلیغ و تهدید عظیم ختم فرمود و گاهی شروع کرده
میشود در اثنای سوره بکلام بلیغ عظیم الفایده و بدیع اسلوب بنوعی
از حمد و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانچه شروع فرموده بیان
تباین مراتب خالق و مخلوق بقل الحمد لله سلام علی
عباده الذین اصطفی الله خیر اما یشرکون بعد از آن
در پنج آیه این مدعا با بلیغ وجوه و ابدع اسالیب بیان فرمود
چنانکه شروع فرمود مخاصمه بنی اسرائیل را در اثنای سوره بقره
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی به همین کلمه ختم فرمود پس ابتدای
مخاصمه باین کلام و انتهای مخاصمه برین محلی وارد عظیم از بلاغت
و همچنین شروع فرمود مخاصمه اهل کتابین در آل عمران بآیت
ان الدین عند الله الاسلام تا بتصویر محل نزاع باشد و تواردی قبل
و حال بر آن مدعا واقع شد و الله اعلم بحقیقة الحال فصل دوم

فصل دوم

در اکثر سور سنت الله جاری شده است به تقسیم سور با آیات چنانکه
قصاید را با ابیات منقسم میکردند لیکن الامر آنکه در میان آیات
و ابیات فرقی نهاده شده است و آیات و ابیات هر دو نشانه اند
برای التذاذ نفس متکلم و سامع آن کرده می شود الا آنکه
ابیات مقید اند به عروض و قافیه که خلیل تدوین آن کرده است
و شعراء آن را ازوی یاد گرفته اند و بنای آیات بر وزنی
و قافیه است اجمالی که اشبه است به امر طبعی نه بر افاعیل و تفاعیل
عروضیان و قوافی معینه ایشان که امری است صناعی و اصطلاحی
و تنقیح امری مشترک که در ابیات و آیات واقع است و شاید
بازاء آن عام اطلاق می نمائیم با ضبط اموری که در آیات
التزام آنها واقع شده است و آن بمنزله فصل است تفصیل مطلب
و الله ولی التوفیق تفصیل این اجمال آنکه فطرت سلیمه در قصاید موزونه
مقفاه دار اخیر رایقه و امثال آن لطفی ادراک میکند و حلاوتی

ذوق می نماید چون در سبب ادراک آن لطف تامل میکنند
می باید که در دو کلامی که بعض اجزای او با بعض موافقت دارد
نفس مخاطب را لذتی داده است وانتظار مثل آن بخشیده
بعد از آن چون بیت دیگر بهمان توافق اجزا بر نفس مخاطب
واقع شد وان منتظر بوجود آمد لذت دوبالا شد و چون هر دو
بیت در قافیه اشتراک دارند لذت آن شد چندان گشته
پس التذاذ با ابیات بسبب این امر فطرت قدیمهٔ آدمیان است
و همه امزجهٔ سلیمه از اهل اقالیم معتدله بر آن متفق اند بعد از ان
در توافق اجزا در هر بیتی و در شروط قافیه مشترکه در ابیات
مذاهب مختلفه و رسوم متباینه واقع شد عرب قانونی
دارند که خلیل انضباط آن کرده و هنود رسمی دارند که سلیقهٔ ایشان
بآن حاکم است و همچنین اهل هر زمان وضعی اختیار کرده اند
ورای سلوک نموده اند چون ازین همه رسوم و مذاهب مختلفه

او جامع امتزاج کنیم و بیشتر تامل نمائیم موافقت تخمینی باشد
لا غیر مثلا عرب بجای مستفعلن مفاعلن و مفتعلن می آرند
و بجای فاعلاتن فعلاتن و فاعلتن بر قاعده می شمارند
و موافقت ضرب بیت با ضرب بیت دیگر و عروض بیت
با عروض بیت دیگر مهم میدارند و در حشو زحافات
بسیار تجویز میکنند بخلاف شعراء فارس که زحافات بیشتر ازان
متعین است و هم چنین شعرای عرب اگر در یک بیت قافیه
مکرره باشد و در بیت دیگر غیره احسن انگارند بر خلاف شعراء
عجم و همچنین شعرای عرب حاصل و داخل و نازل را از یک
قسم میشمرند بخلاف شعرای عجم و هم چنین وقوع یک کلمه
در مصراعین بوجهی که نصف آن از مصراعی باشد و نصف از
مصراعی پیش عرب صحیح بود نه پیش عجم بالجمله اوزان مشترکه
موافقت تخمینی است نه موافقت حقیقی و هنود اوزان اشعار خفه

خود را بر عدد حروف نهاده‌اند بغیر ملاحظهٔ حرکات و سکنات و از آن
نیز لذت دهنده است بعضی اهل بدور را شنیده‌ایم که در تقریرات
خود که بجهت التذاذ میکنند کلامی متوافق با هم بتوافق تجنیس
یا ردیفی که کلمه باشد یا زیاده‌تر از کلمه اختیار کرده‌اند و مثل
قصاید آن را انشاد میکنند و وزن نیز بر هجی که بندند و بر نوعی را
صنعتی خاص است در نظم خودها و علی هذا القیاس للاتفاق امم
در التذاذ بلحون و نغمات واقع است و اختلاف ایشان
در رسوم تغرید و قواعد متحقق است یونانیان او را اینا استنباط
کرده‌اند و آنها را بمقامات مسمی ساخته‌اند و از مقامات اوازات
و شعبات بر آورده‌اند یعنی شدید التفصیل برای خود درست
ساخته و اهل هند شش راگ تفطن نموده و از آن راگها
راگینها تفریع کرده‌اند و اهل بدور را دیدیم که ازین هر دو اصطلاح
دست باز داشته بحسب سلیقهٔ خود تابیعی و ایقاعی را تفطن نموده

اوزانها

اوزانی چند بغیر ضبط کلیات و حصر جزئیات هنگامه آراسته‌اند
و چون بعد ازین ملاحظه‌ها حدس را حکم کنیم امر مشترک بجز موافقت
تجنیس بدست نمی‌آید تجنیس عقل و ادراک را به همان متنزع اجمالی است
بتفصیل قوانین مدونه موصله و ذوق سلیم را دوستی با همان اخلاد است
نجست به بابحر طویل و مدید حضرت خلاق چون خواست که
با این مشت خاک هم زبان شود نظر بر همان حسن اجمالی
انداخت نه بر قوالب مستحسنه عند قوم دون قوم و مالک الملک
چون اراده فرمود که بروش آدمیان سخن گوید همان اصل
بسیط را ضبط فرموده نه این قوانین متغیره به تغیر ادوار و اطوار
تمسک بقوانین مصطلحه ناشی از عجز و جهل است و بدست
آوردن حسن اجمالی بغیر توسط آن قواعد موهبی که در اغوار و انجار
بیان از دست نرود و در نشیب و فراز سخن ضایع نشود معجز
و مفحم بس از جریان حق سبحانه در آن سنن آمیزایح اصلیح میکنیم

و انتقال بقاعده منمایم و آن قاعده آنست که در اکثر سور امتداد
صورت را معتبر داشت نه بحر طویل و مدید و مانند آن و در فواصل
انقطاع نفس را مدّه و آنچه مدّه بر آن قرار معتبر کبیر و معتبر داشت
نه قواعد فن قوافی را این کلیه نیز سبطی می طلبید اندکی
گوش را حواله آن باید کرد و اگر رفت نفس و درازی گلو جلبت
آنست و هر چند درازی و کوتاهی نفس بمقدور بشرست اما چون
آن را بر طبع خودش بگذارند لابد امتدادی داشته باشد
پس در اول برآمدن نفس نشاطی بهم رسد و آهسته آهسته
آن نشاط تنزلی میگردد و در آخر منقطع میشود و احتیاج
اعاده نفس تازه پیش می آید و این امتداد اولست
محدود بحد مبهم مقدر بمقدار منتشر که نقصان دو سه کلمه
بلکه نقصان قدر ثلث و ربع از آن متجاوز نمی سازد و زیاده
دو سه کلمه بلکه قدر ثلث و ربع از آن حد بیرون نمی کشد

اختلاف

اختلاف عدد و زیاده و اسباب آن که بجانب مدید و تقدیم بعض
ارکان را بر بعض رعایت می نماید پس این امتداد نفس را
وزنی ساخته شد و آن را بر سه قسم تقسیم نموده آمد طویل
و متوسط و قصیر اما طویل پس مانند سوره نساء و اما متوسط پس
مانند سوره اعراف و انعام و اما قصیر پس مانند سوره شعرا
و سوره دخان و تمامی نفس بر مده معتمده بر حرفی قافیه است
ممتنع که طبع از او ذوق می کند و از اعاده آن خبر گرفت
متلذذ می شود و آن مده یک جا الف باشد و یک جا واو
و یک جا یاء و آن حرف اخیر گویا یک جا با باشد و یک جا
جیم یا قاف پس یعلمون و مؤمنین و مستقیم موافق اند
و خروج و مریج و تحید و نیار و فواق و عجاب هم بر قاعده وهم
چنین لحوق الف در آخر کلام قافیه است ممتنع که اعاده آن
لذتی می دهد گو حرف روی مختلف باشد یک جا گویند کریما

ودیگر جا گویند چون شا و سیوم جا گویند بصیرا و در بعضورت اگر التزام
موافقت روی بکار آید از قبیل التزام ما لا یلتزم خواهد بود
چنان که در اوایل سورهٔ مریم و سورهٔ فرقان واقع شده و هم چنین
توافق آیات بر یک حرف مثل میم در سورهٔ قتال
و نون در سورهٔ رحمان نیز تجلی می دهد و هم چنین اعادهٔ یک
جمله بعد یک طایفه لذت دهنده است چنان که در سورهٔ
شعرا و در سورهٔ قمر و سورهٔ رحمن و سورهٔ مرسلات واقع شده و گاهی
بجهت تطریه ذهن سامع و اشعار بلطافت آن کلام
مختلف گسترده می شود فواصل آخر سوره را از اول سوره مثل
ادّا و هدّا در آخر سورهٔ مریم و مثل سلاما و کراما در آخر فرقان
وطین و ساجدین و ینظرون در آخر سورهٔ صاد و حال آنکه
اوایل این سوره مبنی بر فاصلهٔ دیگر بوده است کما لا یخفی پس
در اکثر سوره این وزن و قافیه که تغیر از آن رفت مهم

داشته

۴۱

داشته آمد اگر در آخر آیه لفظی که صلاحیت قافیه داشته باشد
قافیه شود فیها و الا وصل کرده آید بجمله که بیان الذی انقد
باشد یا تنبیهی باشد مخاطب را چنان که گویند وهو الحکیم
الخبیر و کان الله علیما حکیما و کان الله بما
تعملون خبیرا لعلکم تتقون ان فی ذلک لایات
لاولی الالباب ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون
و در بعض مواضع اطنابی در مثل این موضع بکار رفته است
مثلا و اسان ان خبر او گاهی تقدیم و تاخیر استعمال کرده اند و گاهی
قلب و زیاده مثل الیاسین و طور سینین و در الیاس و طور سینا
در عمل آمد اینجا باید دانست که انسجام کلام و سهولت آن بر زبان
بسبب آنکه مثل سایرات یا دیگر آن در آیه مکرر آمده است
کلام طویل را با کلام قصیر موزون می سازد و گاهی فقرهای اولی
را کمتر از فقرهای تالیه آرند و آن عذوبت کلام فایده دهد

خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون
ذراعا فاسلکوه گویا در مثل این کلام متکلم اضمار میکند
در نفس خود که فقرهٔ اولی با ثانیه مجموعا در یک پله است و ثالثه
وحدها در یک پله و همچنین گاهی آیه ذات قوایم ثلث باشند
یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت
وجوههم الایة واما الذین ابیضت وجوههم الایة
و عامه اول را با ثانی جمع کرده آیهٔ طولانی شمارند و گاهی در یک آیت
دو فاصله می آرند چنان که در بیت هم چنین می باشد کالزهر
في ترف والبدر في شرف والبحر في كرم والدهر
في همم و گاهی یک آیت را درازتر از دیگر آیات آرند و سر
درین حال آنست که چون حسن کلام را که ناشی از تقارب
وزن و وجدان او نشنو که قافیه است در یک پله نهند و حسن
کلام را که ناشی از سهولت او و موافقت طبع کلام و عدم

لحوق

لحوق تغیر در آن است در پله دیگر نهند فطرت سلیمه جانب معنی
را راجح داند پس یک انتظار را مهمل گذاشته می شود و در انتظار
ثانی ایفاء حق کرده می آید و آنچه گفتیم در صدد بحث که در اکثر
سور سنة الله برین جاری شده بجهت آنست که در بعض سور
مراعات این قسم وزن و قافیه بظهور نمایده است پس یک
طایفه بر طور خطب خطیبان و امثال نکته فهمان وارد شده
سمر الف و که حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده است
شنیده باشی و قوافی آن را دانسته باشی و در بعض سور بر طور
نامهای عرب بدون رعایت چیزی وارد شده مثل محاوره
بعض ناس با بعض الا آنکه ختم هر کلامی به چیزی که مبنی
با ختتام باشد کرده آمد و همانا سر در اینجا آنست که اصل لغت
عرب وقف است در موضعی که نفس منتهی شود و نشاط کلام منقطع شد
گردد و تجدد در محل وقف انتهای نفس بریده است از جمله صورت آیات

بیدا شده است این است انچه این فقیر را فتح شده است والله اعلم
اگر پرسند که مطالب فنون خمسه چرا در قران عظیم تکرار گفته شد
چرا بر یک موضع اکتفا نرفت گویم انچه خواهم که سامع را
افاده نمایم دو قسم می باشد یکی انکه مقصود انجا مجرد تعلیم
مالدعلیم بود پس مخاطب حکمی را نمی دانست و ذهن او ادراک
ان نکرده بود باستماع این کلام ان مجهول معلوم شود و ان
نادانسته دانسته گردد و دیگر انکه مقصود استحضار صورت ان
علم در مدرکه او باشد تا از ان لذت فراوان گیرد و
قوای قلبیه و ادراکیه در ان علم فانی شوند و رنگ این علم
بر همه قوی غالب اید چنانکه یعنی شعری را که ما ان را
دانسته ایم مکرر می گوییم و هر بار لذتی می یابیم و برای این لذت
تکرار ان دوست میداریم و قران عظیم به نسبت هر یکی
از مطالب فنون خمسه هر دو قسم افاده اراده فرموده تعلیم

مالدعلیم

مالدعلیم به نسبت جاهل و رنگین ساختن نفوس بان علوم
به نسبت تکرار به نسبت عالم الاهم الا اکثر حیث احکام
که تکرار در ان حاصل نشد زیرا که افاده دو بیم انجا مطلوب
نبود و لهذا در شریعت به تکرار تلاوت او فرمودند به مجرد
فهم اکتفا ننمودند اینقدر فرق نهاده اند که در اکثر احوال تکرار
ان مسائل بعبارت تازه و اسلوب جدید اختیار فرموده اند
تا اوقع باشد در نفوس و الذ باشد در اذهان اگر تکرار یک
لفظ کنند چیزی باشد که وظیفه طور ان را تکرار می نمایند
و در صورت اختلاف تعبیرات و تغایر اسالیب ذهن
خوض کند و خاطر لکلیه در ان فرو رود و اگر پرسند که در
سورتهای قران این مطالب را چرا انتشر فرمودند و در
نکردند چرا انشد که بخت الاء الله را ذکر فرمایند و استیفای
حق ان نمایند بعد از ان شروع کنند در ایام الله و اتمام ان

کنند بعد از ان مخاصمه کفار رسانند گوییم اگر چه قدرت الهیه
شامل همه ممکنات است اما حکم در این ابواب بحکمت است
و حکمت موافقت مبعوث الیهم است در لسان و در اسلوب
تبیان و اشاره باین معنی نیز در آیه لقالوا اعجمی و
عربی و تا نزول قران در میان عرب هیچ کتابی نبوده که کتاب
الهی و نه مولف بشر دیگر که حالا مصنفین اختراع نموده اند
عرب آن را نمی دانستند اگر این را باور نمی کنی قصاید شعرای
مخضرمین را تامل کن و رسایل آن حضرت صلی الله علیه و اله
و سلم و مکاتیب حضرت عمر را برخوان تا این معنی روشن
شود پس اگر خلاف طور ایشان گفته شود و بحیرت در مانند
و چیزی نا آشنا بگوش ایشان رسد و فهم ایشان را
مشوش سازد و نیز مقصود نه مجرد افاده است بلکه افاده مع الاستحضار
والتکرار و این معنی در غیر عرب اقوی و اتم است اگر بپرسند

که وزنی و قافیه که نزدیک شعرا معتبر است از این وزن و قافیه
لذیذتر است آن را چرا اختیار نکردند گوییم لذیذ بودن مختلف
است باختلاف اقوام و ازمان و علی التسلیم ابداع طوری
از وزن و قافیه بر زبان حضرت پیغامبر صلی الله علیه و اله و سلم
که امی بودند آیه ظاهر است بر نبوت حضرت ایشان و اگر بر
وزن و قافیه شعرا قران نازل میشد کفار گمان می کردند
که همان شعر است که در عرب مشهور و معروف است و از ان
حساب بر نمی گرفتند چنان که بلغا از اهل نظم و نثر چون
میخواهند که مزیت در جهان خود بر معاصرین بر روشن
اشتها و اثبات کنند صنایع تازه استنباط مینمایند و گویند
کسی نیست که باین طور غزل گوید و نامه نویسد و اگر بر طور
قدیم انشا کنند براعت ایشان بر غیر محققین واضح نشود
و اگر پرسند که اعجاز قران بچه وجه است گوییم محقق میشود بنابر آن است

که بوجوه بسیارست از آن جمله اسلوب بدیع زیرا که عرب را
میادین چند بود که در آنها جواد بلاغت را جولان
میدادند و گوی مسابقت از اقران میربودند قصاید
و خطب و رسایل و محاوره و اسلوبی که غیر این چهار
وضع باشد نمیدانستند و بر ابداع آن قادر نبودند پس
ابداع اسلوبی که غیر اسالیب ایشان بر زبان آن حضرت
صلی الله علیه و سلم که امی بودند عین اعجاز باشد و از آن جمله
اخبار از قصص و احکام ملل سابقه بوجهی که مصدق کتب
سابقه باشد بغیر تعلم و از آن جمله اخبار باحوال آینده پس
هر وقتی که چیزی از آن بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز
تازه بظهور رسید و از آن جمله درجه علیا از بلاغت که
مقدور بشر نباشد و چون ما بعد عرب اول آمده ایم
کنه آن نمی توانیم رسید لیکن اینقدر می دانیم که استعمال

کلمات

کلمات و ترکیبات عذبه جزله با لطافت و عدم تکلف قدری
که در قرآن می یابیم در هیچ قصیده از قصاید متقدمین و متاخرین
نمی یابیم و این امری است ذوقی که مهره از شعراء آن را
بخوبی میتوان دانست و عوام آن ذائقه ندارند و نیز می
دانیم که در انواع تذکیر و مخاصمه هر جا معانی را لباس دیگر
پوشانیده می شود و در اسلوب سوره که طرفگی دارد و دست
تطاول از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این را
نمی فهمد باید که در ایراد قصص انبیا که در سوره اعراف
و هود و شعرا واقع می شود تامل کنند باز همان قصص را
در صافات ببیند و باز همان قصص را در ذاریات
تا فرق ظاهر شود و همچنین ذکر تعذیب عصاة و تنعیم
مطیعین در هر مقام بر نهجی دیگر ادا کرده می شود و مخاصمه
اهل نار با یکدیگر بصورتی علیحده در هر مقام جلوه داده می شود

والكلام في هذا يطول و نيز ميدانيم كه رعايت مقتضي
مقام كه فن معاني متكفل اوست و استعارات و كنايات
كه فن بيان كامل اوست با وجود در رعايت حال
مخاطبين كه امين آن بودند تا اشتباه ازين صناعات بهتر
ازانچه در قرآن عظيم است متصور نمي شود زيرا كه مطلوب
در اينجا آن است كه در مخاطبات معروفه كه همه كس با آن
آشنا اند نكته عام قريب خاص پسند داخل كرده شود و
اين معني كما التمع بين النقيضين است شعر رباعي تا
بسر زلفش هر كجا كه مي نگرم ؛ كرشمه دامن دل مي كشد
كه جا اينجا است ازان جمله وجهي كه خردمند برين در اسرار
شرايع را فهم آن ميسر نيست و آن انست كه اين علوم
خمسه نقض انبيا دليل بودن قرآن نازل من الله است
به جهت هدايت بني آدم خان عالم طب چون در قانون

نظر

نظر مي كنند و دور دور رفتن او در بيان اسباب و علامات
اوراض و وصف ادويه ملاحظه مي كنند هيچ شك نمي كنند
درين كه مولف آن كامل است در صناعت طب هم چنين
چون عالم اسرار شرايع مي داند كه در تهذيب نفوس كدام
كدام چيز با فراد انسان مي توان القا نمود و بعد ازان در
فنون خمسه تامل ميكند بي شك در مي يابد كه اين فنون
در معاني خود بوجهي رافع اند كه ازان بتهر صورت نه بندد مبت
آفتاب آمد دليل آفتاب ؛ گر دليلت بايد ازوي رو
متاب ؛ باب چهارم در بيان فنون تفسير و حل اختلاف
واقع در تفسير صحابه و تابعين بايد دانست كه مفسران قرباي
مختلف اند جماعه روايت آثار مناسبه با آيات قصد كرده اند
خواه حديث مرفوع باشد يا موقوف يا قول تابعي يا
خبر اسرائيلي و اين روش محدثان است و فرقه تاويل آيات

صفات و اسمائش گرفته اند پس آنچه موافق مذهب تنزیه
نیافتند آن را از ظاهر صرف نمودند و تعلق مخالفان را به
بعض آیات رد کرده اند و این طریقه متکلمان است و قومی
استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعض مجتهدات بر بعض و جواب
تمسک مخالف ایراد میکنند و این روش فقهاء اصولیان است
و جمعی نحو و لغت قرآن را ایضاح مینمایند و شواهد کلام عرب
در هر باب بوفور تمام ایراد میکنند و این وضع نحات
لغویان است و گروهی نکات معانی و بیان را چه
تمام تر بیان نمایند و در این باب داد سخن می دهند
و این آیین ادبا است و بعض قراءت قرآن را
که از استادان ماثور است روایت می کنند و هیچ
دقیقه درین باب فرو گذاشت نمی نمایند و این صفت
قراء است و برخی نکات متعلقه بعلم سلوک یا علم حقایق

بادنی

بادنی مناسبت زبان می گشایند و این روش صوفیان است
بالجمله میدان واسع است و قصد هر جولانی بتفهیم معانی قرآن
متعلق شده است و هر کسی در فنی خوض نموده است
و بقدر قوت فصاحت و فهم خود سخن گفته است و مذهب
اصحاب خود را منظور نظر داشته است ازین جهت متن
تفسیر وسعتی بیدا کرد که به تقریر راست نیاید و کتب بسیار
بدید آمدند که به شمار محصور نشوند و جمعی جمیع این همه قصد
کردند و گاهی بتازی و گاهی بفارسی سخن گفتند و در اختصار
و اطناب متفرق شدند و دامان علم را گشاده تر ساختند
و این فقیر را بحمد الله و توفیقه در هر یک ازین فنون
مناسبتی حاصل شده است و اکثر اصول آن و جمله صالحه
از فروع آن بدست آمده است و نوعی از استقلال و تحقیق
در هر بابی بوجهی که شبیه باجتهاد فی المذهب باشد صورت

بسته است ودو دسته فن دیگر از فنون تفسیر از دریای
فیض الهی بخاطر ریخته است اگر راست پرسی این شاگرد
بواسطه قرآن عظیم چنان که روسپی روح پر فتوح حضرت
رسالتم صلی الله علیه وسلم مانند آنکه مستفید بواسطه کعبه
حسنی ام شبیه بآنکه اثر پذیر بواسطه صلوة عظمی ام ولو ان
لی فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حمده
درین رساله لازم دیده شد که دو سه حرف از هر فن نوشته
شود فصل در بیان آثار مرویه در کتب تفسیریه اهل حدیث
وآنچه به این تعلق دارد واز جمله آثار مرویه در کتب تفسیر بیان
سبب نزول آیات است وسبب نزول دو قسم است قسمی آن است
که حادثه واقع شد که در آن ایمان مومنان ونفاق منافقان
بر روی امتحان آمد چنان که در احد واحزاب اتفاق افتاد
خدای تعالی مدح ایمان ونکوهش آنان نازل ساخت تا

فصل

بعض

فیصل کرده ومیان دو فریق ودرین میان تعریضات
بسیار بخصوصیات این حادثه بظهور میرسد لبس واجب است
که به کلام مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا سوق آن
کلام برخواننده روشن شود وقسمی آن است که معنی
آیت بعموم خود تام است بغیر احتیاج دانستن حادثه که
سبب نزول شده است وحکم عموم لفظ راست نه خصوص
سبب را قدمای مفسرین بقصد احاطه آثار مناسبه آن آیه
یا بقصد بیان یا مصدق آن عموم آن قصه را ذکر کردند
آن قسم را ذکر کردن ضروری نیست پیش این فقیر محقق
شده است که صحابه وتابعین بسیار بود که نزلت الآیة
فی کذا وکذا میگفتند وغرض ایشان تصویر ما صدق آن
آیه بود وذکر بعض حوادث که آیه آن را بعموم خودش شامل
شده است خواه این قصه متقدم باشد یا متاخر اسرائیلی

باشد یا جاهلی یا اسلامی تمام نبود آیه را در گرفته باشد یا بعض
آن را والله اعلم ازین تحقیق دانسته شد که اجتهاد را
درین قسم دخلی هست و قصص متعدده را انجا گنجایش
هست پس هر که این نکته مستحضر دارد حل مختلفات سبب نزول
باونی عنایت میتوان نمود و ازان جمله تفصیل قصه است
که باصل آن در نظم قرآن تعریضی رفته باشد مفسران
از اخبار بنی اسرائیل یا از علم سیر تقصای آن قصد کنند
و به جمیع خصوصیات آن را ذکر نمایند و اینجا نیز تفصیل است
آنچه در آیه بتعریض ظاهر باآن رفته است بوجهی که داننده
لغت آنجا استاده شود و تفحص آن نماید ذکر آن عهده
مفسر است و آنچه خارج است ازین باب مثل ذکر بقره
بنی اسرائیل که نر بود یا ماده یا بیان کلب اصحاب کهف
که ابلق بود یا احمر تکلف مالا یعنی است و صحابه آن را قبیح

میدانستند

میدانستند و از قبیل تضییع اوقات می‌شمردند و اینجا
نیز دو نکته باید نگاه داشت یکی آنکه اصل درین باب
ایراد نقل مسموع است بی تصرف عقل اما جمعی از
قدمای مفسرین آن تعریض را بپیشوائی خود ساختند و
محملی مناسب آن تعریض فرض کنند و آن را در رنگ
احتمال تقریر کنند متأخران در شبهه افتند و چون این سبب
تقریر در آن زمان منقح نشده بود تقریر علی سبیل الاحتمال
بتقریر بالجزم بسیار است که مشتبه شود و یکی را گنجایشی دیگر
گیرند و این امر مجتهد فیه است نظر عقل را در اینجا گنجایش
است و قیل و قال را در غیاب عیان گشاده است
هر که این نکته یاد گیرد در بسیاری از مواضع اختلاف
مفسران حکم فیصل میتوان کرد و در بسیاری از مناظرات
صحابه می‌توان دانست که قول نیست بلکه تفتیشی هست

علمی که بعض مجتهدان یا بعضی در زمان می ازند و بر همین
محل این فقیر عمل می کند قول ابن عباس رض
را در آیه فامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین لا اجد
فی کتاب الله الا المسح لکنهم ابوا الا الغسل پس آنچه فقیر
می فهمد آن است که این دو باب بوجوب مسح بنیت جزم
محمل آیه بر رکنیت مسح بنیت آنچه پیش ابن عباس
رض مقرر است همان غسل است لیکن این اشکال را تقریر
مینمایند و احتمالی را اظهار می کنند تا ببینند که علمای عصر
درین تعارض چه نوع تطبیق میدهند و کدام راه سلوک
مینمایند بعض آنکه بر حقیقت روزه سان مطلع نبودند
این را قول ابن عباس دانستند و مذهب او نهادند
حاشا ثم حاشا نکته دوم آنکه نقل از بنی اسرائیل
و نیست که در دین ما داخل شد بعد ازان که لا تصدقوا

اهل الکتاب

اهل الکتاب و لا تکذبوهم قاعده مقرر است پس دو چیز لازم
آمد یکی آنکه با تعریض قرآن را در سنت حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم بیان یافته شود در کتب نقل
از اهل کتاب نباید شد مثلا چون محمل آیه ولقد فتنا
سلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب در سنت نبویه
یافته می شود و آن قصه ترک ان شاء الله و مواخذه بر آن
است و کتب ذکر قصه صخره مارد چرا باید شد دویم آنکه
الضروری یتقدر بقدر الضرورة را در نظر داشته قدر اقتضای
تعریض سخن باید گفت تا بشهادة قرآن تصدیق کرده
باشیم و از زیادت زبان باید کشید و در اینجا نکته ایست
بغایت لطیف آن را نیز باید دانست که در قرآن عظیم گاهی
حکایت کرده میشود یک قصه را در جایی با جمال و در جایی
به تفصیل چنان فرمود قال انی اعلم ما لا تعلمون بعد ازان

فرموده الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض
واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون پس این
مقوله همان مقوله متقدم است بنوعی از تفصیل پس از تفصیل بعض
این اجمال می توان دانست و از اجمال به تفصیل می
توان پی برد مثلا در سوره مریم قصه حضرت عیسی علیه السلام
اجمالا ذکر فرموده ولنجعله آیة للناس ورحمة منا وکان
امرا مقضیا و در آل عمران مفصلا ورسولا الی بنی
اسرائیل انی قد جئتکم بآیة من ربکم الخ و درین
مقوله بشارت تفصیلی است و آن مقوله بشارة اجمالی
پس ازینجا عبد ضعیف استنباط کرد که معنی آیت آن است
که رسولا الی بنی اسرائیل مخبرا بانی قد جئتکم
و این همه داخل است در خبر بشارة متعلق به محذوف
چنان که سیوطی اشاره کرده است حیث قال فلما بعث الله

قال

قال انی رسول الله الیکم بانی قد جئتکم والله اعلم
و از آن جمله شرح غریبست و بنای آن بر تتبع لغت عربست
با تفطن بسیاق و سباق آیه و دانستن مناسبت لفظ
باجزای جمله که در آن واقع شده است پس در اینجا نیز
عقل را مدخل است و اختلاف را گنجایش زیرا که یک
کلمه در لغت عرب برای معانی شتی آید و عقول در تتبع
استعمالات عرب و تفطن مناسبت سابق ولاحق
مختلف باشند و بهذا اقوال صحابه و تابعین رض درین
باب مختلف شده و هر یکی رای سلوک کرد مفسر منصف را
در باب شرح غریب می باید سنجید یکی در استعمالات عرب
که کدام وجه اقوی و ارجح است و دیگر در مناسبت سابق
ولاحق که کدام وجه اولی و اوقع است بعد احکام مقدمات
و تتبع موارد استعمال و تفحص آثار فقیر درین باب استنباطهای

تازه کرده است که لطف آن پوشیده نخواهد بود الا بر جافی
غلیظ الطبع مثلا کتب علیکم القصاص فی القتلی بر معنی
تکافؤ القتلی و یکی با دیگری در یک حکم شریک بودن
حمل نمودیم تا در فهم الانثی بالانثی چون نسخ نکنند و
در کتب توضیحاتی که با دنی التفات از هم میباشند نکرد
و مثلا یسئلونک عن الاهلة را بر معنی یسئلونک عن
الاشهر یعنی اشهر الحج فقال هی مواقیت للناس
والحج و مثلا هو الذی اخرج الذین کفروا من
اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ای لاول
جمع الجنود لقوله تعالی وابعث فی المدائن حاشرین
و قوله تعالی وحشر لسلیمان جنوده و این با قصه بنی نضیر
اتعد است و در بیان منت اقوی و از آن جمله ناسخ
و منسوخ است در اینجا دو نکته باید دانست یکی آنکه صحابه و تابعین

لنسخ را

لنسخ را استعمال میکردند بر غیر معنی که مصطلح اصولیان است
و آن قریب است به معنی لغوی که ازاله است پس معنی نسخ
نزدیک ایشان ازاله بعض اوصاف آیه متقدمه با آیه متاخره
خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی متبادر
را به غیر معنی متبادر یا بیان منعم بودن قیدی یا تخصیص
عامی یا بیان فارق درمیان منصوص و آنچه مقیس بر آن است
ظاهرا و مانند آن و این باب واسع است و عقل را در آنجا
جولانی هست و اختلاف را گنجایش و لهذا عدد آیات
منسوخه را بانقدر رسانیده اند دیگر آنکه نسخ به معنی اصطلاحی
اصل در بیان آن معرفت تاریخ است اما گاهی اجماع سلف
صالح یا اتفاق جمهور علما علامت نسخ گردانند و به نسخ
قایل شوند و بسیاری از فقها در کتب این رو شده اند
و ممکن که مصداق آیه غیر مصداق اجماع باشد بالجمله

در آثاری که مبنی از نسخ آند عمر بسیار است و بغور سخن کردن
دشوار است و مجتهدان را بیرون ازین اقسام خبرهای
دیگر است که آن نیز ایراد مینمایند مثل مناظرهٔ صحابه در مسئله
و استشهاد بابن آیه یا تمثیل ایشان بذکر این آیت
یا تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را
بطریق استشهاد در روایت حدیثی که موافق آیت باشد
در اصل معنی و طریق تلفظ بآن که منقول باشد از آن
حضرت صلی الله علیه و سلم با صحابه

فصل در بیان لطایف این باب

فصل

از آن جمله استنباط احکام است و این باب بغایت
متسع است و عقل را در اطلاع بر فحاوی و ایماآت و اقتضا
رات میدان واسع است و اختلاف کلی حاصل است
و این فقیر را حصر استنباطات در ده قسم و ترتیب آن
اقسام بخاطر ریخته اند و آن مقابله میزانی است عظیم

برای سنجیدن بسیاری از احکام مستنبطه و از آن جمله توجیهات است
و توجیه فنی است کثیر الشعب که شراح در شرح متون بکار
برده اند و در آن امتحان ذکای ایشان باشد و تباین
مراتب بسبب آن بظهور آید صحابه با وجود عدم تنقیح
قوانین توجیه در آن عصر در توجیه قرآن سخن گفته اند
و اکثار آن گروه و حقیقت توجیه آنست که اگر در کلام مصنف
صعوبت فهم حاصل شود شارح توقف کند و آن صعوبت
را حل نماید و چون اذهان خوانندگان کتاب در یک مرتبه
نیستند توجیه نیز در یک مرتبه نباشد توجیه به نسبت
مبتدیان دیگر است و به نسبت منتهیان دیگر صعوبت
فهم که منتهی را آنجا رسد و محتاج حل آن گردد و مبتدی
غافل از آن باشد بلکه احاطه آن نتواند و بساط کلام

که بر ذهن مبتدی صعب باشد نه بر ذهن منتهی اما آنکه
احاطهٔ جوانب از بیان گروه‌ها است بجای جمهور خوانندگان
فرود می‌آید و به حسب اذهان ایشان سخن می‌گوید
پس در آیات مخاصمه عمدهٔ توجیه‌ها تحریر مذاهب آن فرق
است و تقبیح وجه‌ها الزام و در آیات احکام تصویر صورت
های مسئله و ذکر فواید قیود زراحة ز و غیر آن و در آیات
تذکیر بالاء الله تصویر آن نعم و بیان مواقع خبریهٔ آن
و در آیات تذکیر بایام الله بیان ترتیب بعض قصه
بر بعض و القای حق تعریض که در سر قصه میباشد و در
تذکیر بالموت و ما بعده تصویر آن صورت‌ها و تقریر آن
حالت‌ها و از فنون توجیه است تقریب آنچه بعید از
فهم‌ها باشد بسبب عدم الفت بآن و قطع معارضه است در میان

دو دلیل یا درمیان دو تعریف یا درمیان منقول و معقول
و تفریق درمیان دو ملتبس و تطبیق درمیان دو مختلف
و بیان صدق وعده که اشاره بآن رفته است و بیان
کیفیت عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآنچه
در قرآن عظیم مامور شدند بالجمله توجیه‌ها در تفسیر صحابه بسیار
است و حق آن مقام ادا کرده نمی‌شود تا آنکه وجه‌ها معنون
مفصلا بیان کرده شود و بعد ازان در حل صعوبت
تفسیر سخن گفته آید و بعد ازان آن اقوال را سنجیده
شود و آنچه متکلمان غلو می‌کنند در تاویل متشابهات
و بیان حقیقت صفات مذهب مثبت مالک
و ثوری و ابن مبارک و سایر قدما است و آن اوراز
متشابهات است بر ظاهر آن و ترک خوض در تاویل آن
و در احکام مستنبطه نزع کردن و احکام مذهب‌ها خفی نمودن

و وضع دیگر را بر انداختن و احتیال کردن بر اینه دفع دلیل
قرآنیه نزدیک من صحیح نیست میترسم که از قبیل تدارء
بالقرآن باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذهب خود
و مدلول آیه را باید گرفت که هر که با آن رفقه باشد
موافق با مخالف و اما لغت قرآن را از استعمالات
عرب اول اخذ باید کرد و اعتماد کلی بر آثار صحابه و تابعین
باید نمود و در نحو قرآن خللی عجیب راه یافته است و آن
آن است که جماعه مذهب سیبویه را اختیار کرده اند و هر چه
موافق آن نیست آن را تاویل میکنند هر چند تاویل
بعید باشد و این نزدیک من صحیح نیست اتباع اقوی
و اوفق لسیاق و سباق باید کرد مذهب سیبویه باشد یا
مذهب فراء و در مثل والمقیمین الصلوة والموتون الزکوة
حضرت عثمان رضی الله عنه گفته ستقیمها العرب بالسنتها

بلغتی

در تحقیق این کلمه نزدیک فقیر آن است که مخالف روزمره
جمهور نیز روزمره است و عرب اول را در اثنای خطب
محاورات بسیار واقع می شد که خلاف قاعده مشهوره
بر زبان گذشتی و چون قرآن به لغت عرب اول نازل
شد اگر احیانا بجای واو یا آمده باشد بجای تثنیه مفرد
یا بجای مذکر مونث چه عجب پس آنچه محقق است آن
است که ترجمه والمقیمین الصلوة بمعنی مرفوع باید گفت
والله اعلم و اما معانی و بیان علمی است حادث بعد
انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب
مفهوم می شود علی الراس والعین و آنچه او خفی است
که به خبر محققان آن فن ادراک نکنند لا نسلم که
در قرآن مطلوب باشد و اما اشارات صوفیه و اعتبارات
ایشان به حقیقت از فن تفسیر نیست بلکه نزدیک استماع

قرآن چیزها بر دل سالک ظاهر می گردد و در میان نظم
قرآن و جانبی که آن سالک دارد یا معرفتی که او را
حاصل است متولد می شود چنان که کسی قصه مجنون و لیلی
شنود و معشوقه خود را یاد کند و معامله که در میان وی
و میان محبوبه وی می گذرد مستحضر سازد و اینجا فایده است
فهم آن را باید دانست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فن اعتبار را تعبیر داشته اند و در آن راه سلوک فرموده اند
تا سنت باشد علمای امت را و فتح طریقی باشد علوم
موهوبه ایشان را مانند آنکه آیه فاما من اعطی و اتقی
در مسئله قدر تمثیل خواندند اگرچه معنی منطوق آیه آن است
که هر که این کارها کرده است او را راه جنت و نعیم بنماییم
و هر که اضداد آن عمل آورده است او را راه دوزخ و عذاب
بنماییم لکن بطریق اعتبار توان دانست و هر کسی را

جانبی از بدره اند و آن حالت بر وی جاری میکند من
حیث یدری او لا یدری پس باین اعتبار آیه را به
مسئله قدر ربطی واقع شد و همچنین آیه و نفس و ما
سواها معنی منطوقش آن است که هر فرد انسان مطلع ساخت
لیکن خلق صورت علمیه هر فرد انسان را با آن فجور و تقوی اجمالا
در وقت نفخ روح شان معنی است پس باعتبار می توان
باین آیه درین مسئله استشهاد کرد و الله اعلم

فصل

غریب قرآن که در احادیث آن را بمزید اهتمام و بیان
فضل تخصیص کرده شد انواع است پس غریب در فن
تذکیر بآلاء الله آیتی است که جامع باشد جمله عظیمه را از صفات
حق عز و جل آیه الکرسی و سوره اخلاص و آخر سوره حشر
و اول سوره مومن و غریب فن تذکیر بایام الله آیتی
است که قصه قلیل الذکر در آن آیه بیان کرده شود

یا قصه معلومه را به تفصیل هرچه تمامتر آورده شود یا قصه عظیم
الفائده را که محل اعتبارات بسیار است ذکر کرده شود
همچنان حضرت صلی الله علیه وسلم در قصه حضرت موسی و
حضرت خضر علیهما السلام فرمودند آرزو کردم که موسی با
خضر زیاده‌تر صبر کردی تا خداتعالی بر ما قصه آن ذکر
فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و ما بعد آن
اینست که جامع باشد احوال قیامت را مثلاً و همچنان
در حدیث آمده است که هرکه خواهد که قیامت را گویا
به چشم خود می‌بیند گو سوره اذا الشمس کورت بخوان و
غریب فن الاحکام آیتی است که مشتمل باشد بر بیان
حدود و تعیین وضعی خاص مانند تعیین صد تازیانه در حد زنا
و تعیین سه حیض یا سه طهر در عده مطلقه و تعیین حصص
مواریث و غریب فن مخاصمه آیتی است که در آن نوع

جواب تا منجی غریب واقع شود که قاطع شبهه بابلغ وجوه باشد
یا مقرون کرده شود بیان حال این فریق به مثل واضح
کمثل الذی استوقد نارا و همچنین بیان شناعت عبادت
اصنام و فرق در مرتبه خالق و مخلوق و مالک و مملوک بامثله
عجیبه بیان کرده شود و یا حبط اعمال اهل ریا و سمعه بابلغ وجوه
بیان کرده آید و غرایب قرآن در ابواب مذکوره محصور
نیست گاهی غریب از جهت بلاغت کلام و انیق بودن
اسلوب آن باشد مثل سوره الرحمن و همچنان آن را در حدیث
عروس القرآن نامیده شد و گاهی غرایب از جهت تصویر
صورت سعید و شقی باشد در حدیث آمده است لکل
آیة منها ظهر و بطن و لکل حد مطلع پس باید دانست که ظهر
این علوم پنجگانه چیزیست که مدلول کلام و منطوق آن باشد
و بطن در تذکیر بآلاء الله تفکر است در آلاء و مراقبه حق است

و ورد تکبیر با ایام الله معرفت مناط مدح و ذم و ثواب و عذاب است
از آن قصص و تنبیه بر فتن و ورد تکبیر بالجنة والنار و ظهور
خوف و رجا و آن امور را رأی العین ساختن و در
آیات احکام استنباط احکام خفیه بتفحص و ایماآت و در
محاجّت فرق ضاله معرفت اصل آن قبایح و الحق
ساختن مثل آن با آن و مطلع ظهر معرفت لسان
عرب و آثار متعلقه به فن تفسیر و مطلع بطن لطف ذهن
و استقامت فهم با نور باطن و حالت سکینه است والله اعلم

فصل از علوم وهبیه در علم تفسیر که بآن اشاره کردیم تأویل
قصص انبیا است علیهم السلام و فقیر را در این فن رساله
تألیف کرده است مسماة بتأویل الاحادیث و مراد از
تأویل آن است که هر قصه که واقع شد آن را مبدئی می باشد
از استعداد پیغامبر و قوم او و از تدبیری که خدای تعالی در آن

وقت

فصل

وقت خواسته است و گویا به همین معنی اشاره رفته است
در آیه و یعلمک من تأویل الاحادیث دیگر تفتیح علوم
خمسه که منطوق قرآن عظیم همان است و استنباط از آن
باب در اول رساله گذشت قلیل جمع دیگر ترجمه بزبان فارسی
بوجهی که مشابهه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص و تعمیم
و غیر آن و آن را در فتح الرحمن فی ترجمة القرآن ثبت
نمودیم هرچند در بعض مواضع بسبب خوف عدم فهم
ناظران بدون تفصیل آن شرط را ترک کرده باشیم
دیگر علوم خواص قرآن است سابق جماعه در خواص
قرآن تکلم نموده اند بدو وجه بوجهی که بدعا ماند و بوجهی که
بسحر ماند استغفر الله منهما و این فقیر را بیرون از آنچه
منقول است بابی فتح نموده اند و یکبار کلیه اسمای حسنی
و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در کنار من نهاده اند که این

عطیه ماست در تعریف امام امتی و سهمی و دعای مشروط
است بشروطی که در قاعده ینبغی بگنجد بلکه قاعده آن انتظار
عالم غیبست چنان که در حالت استخاره میباشد تا
از عالم غیب بکدام آیه و اسم اشاره می رود و بیان آیه
و اسم را بر طوری از اطوار معتبره نزدیک اهل این فن
تلاوه باید کرد و این است انچه در این رساله قصد ایراد آن کرده
بودیم الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا **فصل** یکی از علوم
وهبیه که برین ضعیف نزول فرموده حل معنی مقطعات
قرآن است و آن موقوف بر تمهید مقدمه است باید دانست
که حروف هجا که اصول کلمات عربست هر یکی را از آن
معنی هست بسیط که از غایت نازکی تعبیر از آن بغیر رمز اجمالی
نمیتوان کرد و از همین جاست که بسیاری از مواد متقاربه متفق
یا متقارب میباشند در معنی مانند آنکه اذکیا از اهل ادب ذکر

کرده اند

کرده اند که هر کجا نون و فا جمع شده است دلالت می کند
بر معنی خروج بوجهی از وجوه مانند نفر و نفث و نفخ
و نفح و نفی و نفد و نفذ و هر کجا فا و لام جمع شده است
دلالت میکند بر معنی شکافتن مثل فلق و فلج
فلح و فلذ فلذ و از همینجاست که اذکیا از اهل ادب
میدانند که عرب بسیار است که یک کلمه را بر وجوه بسیار
نطق کنند به تبدیل حروف متقاربه مثل دق و دک
و دج و دکن بالجمله شواهد این معنی بسیار است و ما را اینجا مقصود
تنبیهی است لا غیر و این همه لغت عربست اگر چه
عرب فحل به تنقیح آن نرسند و نکته نیز ادراک آن
نکنند چنان که مفهوم تعریف جنس با عوارض تراکیب
اگر از عرب فحل به بررسی بتنقیح حقیقت آن قادر
نباشند هر چند اعمال اینها می کنند باز موشکافان

کلام عرب نیز بر یک طبق نیستند بعضی الطف است
در فهم از بعض نیست مفهوم که جمعی آن را تنقیح کردند
و دیگران به تنقیح آن نرسیدند و این علم نیز از لغت
عرب است اما دست اکثر هوشکافان از تنقیح آن مفهوم
قاصر است پس حروف مقطعه اسمای سور اند با آن معنی
که مجملا دلالت می کنند بر آنچه مفصلا در سوره مذکور شد
شبیه با آنکه نام کتابی چیزی مقرر کنند که حقیقت آن
کتاب را پیش ذهن سامع واضح گرداند چنانکه بخاری
کتاب خود را الجامع الصحیح المسند فی حدیث رسول الله
صلی الله علیه و سلم نام کرده است پس معنی الم این است
غیب غیر متعین متعین شد به نسبت عالم شهادت
که منشأ سست است زیرا که همزه و یا هر دو معنی غیب اند الا
آنکه یا غیب انفعالی است و همزه غیب عالم مجرد و لهذا

دروقت

در وقت استفهام ادا می گویند و در وقت عطف او زیرا که
او مستفهم عنه او منتشر است و آن غیب است نسبت
متعین و همچنین متردد فیه غیب است و اول او همزه زیاده
کنند تا دلالت کنند بر آن که گویی نکجا او به آیت
که تفصیلش فلان ماده باشد و در ضمایر یا را اختیار کرده اند
زیرا که غیب انفعالی است و متعین را فی الجمله اجمالی حاصل
شده و لام به معنی تعین بندا در وقت تعریف تقدم
زیاده می کنند و میم چون هر دو شفت با آن مجتمع
می شود و دلالت میکند بر هیولی منتدس که حقایق
سنتی در آن مجتمع شدند و مقید گشتند و از قفاء مجرد
محجبی تقید و تحیز افتادند پس الم کنایت از قفی
مجرد است که به عالم تحیز در آمد و به حسب عادات
و علوم ایشان متعین شدند و قوة قلب ایشان

را ابد کبیر مقابله کرد و اقوال فاسده و اعمال کاسده را
به محاجه و تجدید بر دوام مصادمه نمود و تمام سوره شرح و بیان
آن است و از مثل الم است الا آنکه را بر تردد دلالت
می کند یعنی غیبی که متعین شده پس بار دیگر
بدلش وا آمد و متعین شد و سیم بار نیز هم چنین و این
کنایه است از علوم مصادمه بعضا جهتهای بنی آدم مصادمه بعد
مصادمه و آن صاد و است بقصص انبیا و مقالات
ایشان مره بعد اخری و به سوال و جواب مکرر و طا
و صاد هر دو عبارت است از حرکت و ارتفاع از عالم
و نون بعالم متعالی الا آنکه طا دلالت می کند بر عظم
و فخامت یا تلوث و بدلش آن متحرک و صاد بصفا
و لطافت و سین دلالت بر سریان و تملک است و ساکن
و پراکنده گشتن در همه آفاق پس طه مقامات انبیا است

که آثار

که آثار متوجه شدن ایشان است بعالم اعلی که صورت غیبی
پیدا کرده و در عالم به بیان اجمالی و مذکور شدن در
کتب و مانند آن و طسم مقامات انبیا که آثار حرکات
فوقانیه ایشان که ساری شد در عالم منبسط پس پراکنده
گشت در آفاق و جا بهمان ها است که یعنی آن که علیه شد
الا آنکه چون شعشعانی و ظهوری و تمیزی داشته باشد
او را اینجا تعبیر کنند پس یعنی حم اجمالی است نورانی
و متشعشع که در هویت بتخلیص عالم بدلش از عقاید
باطله و اعمال فاسده و این کنایه است از رد اقوال
ایشان و ظهور حق در شبهات و منافرات و معادات
ایشان و عین دلالت می کند بر ظهور شعشعانیه و
متبین شدن و قاف مثل میم دلالت می کند
بر این عالم لیکن از جهت قوت و شدت و میم از

جهت اجتماع صور در وی و تراکم آن پس عشق حقی متنوع
هست ساری شده در عالم و تنش و نون عبارت است از
نوری که در ظلمت سایه و پراکنده شود مانند حالتی که در وقت
صبح صادق باشد یا نزدیک غروب شمس می شود و یا همچنان
مگر آنکه در یا نورانیت کمتر فهمیده میشود به نسبت نون و
تعین کمتر به نسبت ها پس سین کنایه از معانی است
که منتشر شود در عالم و صاد هیئتی که پیدا شد نزدیک
توجه انبیا پروردگار خویش جبلّه و کسبا و قاف قوتی
و شدتی و کرهی که در عالم متعین شد چنان که
کسی گوید [illegible] و می قصد من این هیئت است که در عالم
پیدا شده از جهت کسر و مصادمه و کسب مثل قاف است
الا آنکه معنی قوت کمتر از قاف فهمیده می شود پس معنی
ها که بعض عالم مثل نفس ظلمانی است که در و متعین شد

بعض

بعض علوم مشغوله نزدیک رجوع به پروردگار اعلی بالجمله معنی
این کلمات را بطریق ذوق فهمانیدند و آن معانی
اجمالیه را بجز این کلمات که به تحریر در آمد تعبیر کردن معذور
نیست هر چند این کلمات دانی بکنه آن نیستند
بلکه متباین آند من وجه دون
وجه والله اعلم بالصواب
تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

باب پنجم

باب پنجم در ذکر جمله صالحه مشرح غریب قرآن و اسباب نزول آن
که مفسر را حفظ آنقدر ضرورست و خوض در تفسیر بدون حفظ آن
ممنوع و محظور و این باب بخطبه علاحده شروع کرده شد ما شاء الله

مستقل اکر کسی خواهد جدا کند شاید مصرع وللناس فیما یعشقون مذاهب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل القران شفاء ورحمة
للمومنين والهم الصحابة والتابعين وساير
علماء الدين ان يعتنوا التفسير غرايبه
وبيان اسباب نزوله لتتم النعمة وتكمل الرحمة
وتتضح معالم اليقين. وصلى الله على سيدنا محمد و
اله وصحبه والتابعين لهم باحسان اجمعين
اما بعد فيقول العبد الضعيف ولي الله بن
عبد الرحيم عاملهما الله تعالى بفضله العظيم هذه
جملة من شرح غريب القران من اثار حبر هذه
الامة عبد الله بن عباس رضي الله عنه من
طريق ابن ابي طلحة عنه وكملتها بطريق الضحاك

عنه

عنه كما فعل ذلك شيخ مشايخنا الامام الجليل
جلال الدين السيوطي في كتابه الاتقان
اعلى الله درجته في الجنان ورايت بعض الغرايب
بقي غير مفسر في تلك الفريقين. فكملتها بطريق
مسائل نافع بن الازرق عنه وبما ذكره البخاري
في صحيحه فانه اصح ما يروي في هذا الباب ثم
بغير ذلك مما ذكره الثقات من اهل النقل
وقليل ما هو وجمعت مع ذلك ما يحتاج اليه المفسر
من اسباب النزول منتخبا له من اصح تفاسير المحد
ثين الكرام اعني تفسير البخاري والترمذي
والحاكم اعلى الله منازلهم في دار الاسلام فجاءت
بحمد الله رسالة مفيدة في بابها عدة نافعة لمن
اراد ان يقتحم في عبابها وسميتها فتح الخبير بما

لابد من حفظه في علم التفسير والحمد لله اولا واخرا
وظاهرا وباطنا من سورة الفاتحة الحمد لله
الشكر لله رب العالمين مالك المخلوقات
كلها الرحمن الرحيم اسمان من الرحمة مالك
يوم الدين قاضي يوم الجزاء اياك نعبد نخصك و
نقصدك واياك نستعين نسئلك بمطلب المعونة
الصراط المستقيم كتاب الله وقيل رسول الله و
صحابه صراط الذين انعمت عليهم بالهداية
وهم الانبيا والصلحاء غير مغضوب عليهم وهم قوم
موسى وعيسى قيل اذ بغوا نعم الله عز وجل قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اليهود مغضوب
عليهم والنصرى ضلال من سورة البقرة لا ريب فيه
لا شك فيه ختم الله على قلوبهم طبع الله عليها

يومنون

يومنون يصدقون للمتقين للمومنين الذين
يتقون الشرك ويعملون بطاعتي ويقيمون الصلوة
اتمام الركوع والسجود والتلاوة والخشوع والاقبال
عليها فيها ويديمونها مرض نفاق وشك ومن
الناس من يقول نزلت في المنافقين اظهروا كلمة
الايمان في الكفر فنفى الله عنهم الايمان بقوله
وما هم بمومنين يخادعون الله باظهار غير ما هم
عليه الا انفسهم بالكفر وتعويق الناس عن
الايمان واذا خلوا انصرفوا الى شياطينهم كبرائهم
عذاب اليم نكال موجع يكذبون يمدلون ويحرفون
السفهاء الجهال في طغيانهم كفرهم يعمهون يتمادون
وقيل يلعبون ويترددون وقودها الناس والحجارة
حجارة من كبريت خلقها الله عنده كيف شاء اني

جاعل في الارض خليفة قد كان في الارض قبل ان
يخلق ادم بالفي عام بنو الجان فافسدوا في الارض
فبعث الله جنودا من الملائكة فضربوهم حتى الحقوهم
بجزاير البحر فقالت الملائكة اتجعل فيها من يفسد
فيها كما فعل الجن ونقدس لك التقديس التطهير
رغدا واسعا واتوا به متشابها يشبه بعضه بعضا
ويختلف في الطعم وذلك ابلغ في باب الاعجاب
خالدون باقون لا يخرجون منها ولا تلبسوا
تخلطوا انفسهم يظلمون يضرون قولوا حطة قيل
لبني اسرائيل قولوا حطة قالوا حبة في شعرة وفي
ذلكم بلاء نعمة الى بارئكم خالقكم وفومها
الحنطة المن الصمغة والسلوى الطير خاسئين ذليلين
وباؤا انقلبوا نكالا عقوبة ما بين يديها من بعدهم

وما خلفها الذين بقوا معهم وموعظة تذكرة
لا فارض الهرمة عوان النصف بين البكر
والهرمة فاقع صاف ذلول لم يذللها العمل
تثير الارض ولا تعمل الحرث من العيوب
لا شية لا بياض فادارأتم اختلفتم بما فتح الله
عليكم بما اكرمكم به بروح القدس
الاسم الذي كان عيسى عليه السلام يحيي به
الموتى يستفتحون يستنصرون على الذين كفروا
وكانت يهود خيبر تقاتل غطفان فتهزم
ففازت بهذا الدعاء اللهم انا نسالك بحق
محمد النبي الامي الذي وعدتنا ان تخرجه
لنا في اخر الزمان الا نصرتنا عليهم فهزموا
غطفان الاماني الاحاديث قلوبنا غلف في غطاء

بئسما شروبه انفسهم باعوانصيبهم من الاخرة
بطمع اليسير من الدّنيا يودّ احدهم لويعمر قول
الاعاجم اذا عطس احدهم ده هزار سال بزى و
هزار سال نوروز ومهرجان نحو راعنا من
الرّعونة اذا ارادوان يحمقوا انسانا قالوا راعنا
ما ننسخ نبدلا وننسها نتركها فلا نبدلها قانتون
مطيعون وقيل مقرون فثمّ وجه الله نزلت في
التّطوع على الدّابة وقيل في تحرّي القبلة في
اللّيلة المظلمة واذابتلى ابراهيم ربّه بكلمات
ابتلاه بطهارة خمس في الرّاس وخمس في
الجسد وهي الخصال الفطرة مثابة يثوبون
اليه ثم يرجعون القواعد اساس البيت حنيفا
حاجا صبغة دين اتحاجّوننا اتخاصمونا شطره

نحوه

نحوه صلّى رسول الله صلّى الله عليه واله وسلّم الى
بيت المقدّس ستة عشر شهرا وسبعة عشر
شهر وكان يعجبه ان يكون قبلة قبل البيت
فحولت القبلة وكان مات قبل ان تحول رجال
لم يدروا ما يقولون فيهم فانزل الله وما كان
الله ليضيع ايمانكم لتكونوا شهداء قال رسول الله
صلّى الله عليه واله وسلّم يدعى بنوح فيقال هل بلغت
فيقول نعم فيدعى قومه فيقولون ما اتانا من
نذير فيقال من شهودك فيقول محمّد وامته
فيؤتى بكم فتشهدون الشعائر علامات
واحدها شعيرة فلا جناح فلا حرج انما قيل فلا
جناح لان قوما كانوا يتحرجون ان يطوفوا
بين الصّفا والمروة والا فهو واجب تيضرون

يوخرون خطوات الشيطان عمله الفينا وجدنا
اهل به لغير الله ذبح للطاغوت ابن السبيل
الضيف الذي نزل بالمسلمين ان ترك خيرا مما
لاجنفا اثما وقيل الجور والميل في الوصية الباسا
الفقر الضراء المرض عفي ترك وعلى الذين يطيقونه
فدية هي منسوخة وقيل وهي محكمة للشيخ
الكبير والمراة الكبيرة ولما نزل صوم
رمضان كانوا لايقربون النساء رمضان كله
وكان رجال يخونون انفسهم فنزلت احل لكم
ليلة الصيام الرفث الخيط الابيض من الخيط الاسود
بياض النهار من سواد الليل وهو صبح اذا انفلق
كان رجال اذا ارادوا الصوم ربط احدهم في رجله
الخيط الابيض والخيط الاسود فانزل الله تعالى من

الفجر

الفجر العاكف المقيم التهلكة والهلاك واحد قال بعض
الانصار لبعض ان اموالنا قد ضاعت وان الله
اعز الاسلام وكثر ناصره فلو اقمنا في اموالنا فنزلت
ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة الاقامة على
الاموال ترك الغزوات وقيل نزلت في النفقة يعني
الاسراف فيها ثقفتموهم وجدتموهم لاتكون
فتنة شرك كافرا اذا احرموا في الجاهلية اتوا
البيوت من ظهورها فانزل الله تعالى وليس البر بان
تاتوا البيوت الاية فمن كان منكم مريضا او به
اذى نزلت في كعب بن عجرة كانت عكاظه
ومجنة وذو المجاز اسواقا في الجاهلية فتاثموا ان
يتجروا في المواسم فنزلت ليس عليكم جناح ان
تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج كانت قريش

ومن دان دينها يفيضون بالمزدلفة وكان
سائر العرب يقفون بعرفات فذلك قوله
ثم افيضوا من حيث افاض النّاس خلاق نصيب
الدّ الخصام الجدل المخاصم في الباطل السّلم الطّاعة
كافة جميعا قل العفو ما لا تتبين في اموالكم
لاعنتكم لاحرجكم وضيق عليكم كانت اليهود
اذا حاضت المراءة منهم لم يواكلوها ولم يشاربوها
فسئل النّبي صلّى الله عليه وسلّم فانزل الله قل هو اذى
فامروا ان يفعلوا كل شيء ماخلا النّكاح قال
النّبيّ صلّى الله عليه واله وسلّم اقبل وادبر اتق الدبر
والحيضة وكانت اليهود تقول اذا جاء معها من
ورائها جاء الولد احول فنزلت نساءكم حرث لكم
فاتوا حرثكم حدود الله طاعة الله كانت اخت معقل

بن يسار طلقها زوجها فتركها حتّى انقضت عدتها
فخطبها فابى معقل فنزلت فلا تعضلوهن لا تقهروهن
لا تواعدوهن سرا السر الجماع ما لم تمسوهن او تفرضوا
لهن المس الجماع والفريضة الصّداق صلوة الوسطى
صلوة العصر لقوله صلى الله عليه واله وسلّم جلسونا
عن صلوة الوسطى حتى غابت الشّمس قال زيد
ابن ارقم كنا نتكلم في الصّلوة يتكلم احدنا
اخاه في حاجته حتّى نزلت وقوموا لله قانتين
الم تر الى الّذين خرجوا من ديارهم كانوا اربعة
الاف خرجوا من ديارهم فرارا من الطّاعون فقال
لهم الله موتوا فماتوا فمرّ بهم نبي فسأل الله ان
يحييهم فاحياهم فيه سكينة رحمة سنة
نعاس ولا يؤده لا يثقل عليه او كالّذي مرّ على

قوية عزيز نبي الله لم يتسنه لم يغيره السنون
صفوان حجر صلد الين عليه شيء وقيل ابلس
ايود احدكم ان تكون له جنة قال عمر ضربت
مثلا لرجل يعمل بطاعة الله ثم بعث الله له الشيطان
فعمل بالمعاصي حتى اغرق اعماله اعصار الريح الشديدة
صر برد فصرهن قطعهن الحافا يقال الحف على والح
يمحق الله الربوا يذهبه ولا تيمموا الخبيث نزلت
في رجال كانوا يتصدقون بالقنو من الشيص
والحشف فاذنوا فاعلموا وان تبدوا ما في انفسكم
نسخت بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها
غفرانك مغفرتك من سورة ال عمران نزل النصف
الاخير من ال عمران في قصة واحدة زيغ شك
ابتغاء الفتنة المتشابهات كداب كشيء كضيع

وقيل حالا بالقسط بالعدل والخيل المسومة المطهمة
الحسان الا ان تتقوا منهم تقاة التقاة التكلم
باللسان فالقلب مطمئن بالايمان حصورا الذي لا ياتي
النساء الا رمزا الاشارة بالبدر الوحي بالراس
الاكمه الذي يولد وهو اعمى متوفيك مميتك
ايهم يكفل من يضم لما نزلت ندع ابناءنا و
ابناءكم دعا رسول صلى الله عليه وسلم عليا و
فاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هولاء اهلي سواء
بيننا وبينكم العدل والقصد ربيون جمع ربانيين
علما فقها قال الاشعث بن قيس كان بيني و
بين رجل من اليهود ارض فجحدني فقدمته الى
النبي صلى الله عليه واله وسلم فقال لي الك بينة
قلت لا فقال لليهودي احلف فقلت يا رسول الله اذا

يحلف فيذهب بمالي فانزل الله تعالى ان الذين يشترون
بعهد الله وايمانهم ثمنا ان خلاق لا ضوان اسرائيل
اخذه عرق النساء فجعل ان شفاه الله ان لا ياكل
لحما فيه عرق قال فحرمته اليهود فنزلت كل الطعام
كان حلا الاية من استطاع اليه سبيلا قيل
ما السبيل يا رسول الله قال الزاد والراحلة شفا حفرة
وهو صرفها تبوئ المؤمنين توطن المؤمنين اذ
همت طايفتان منكم ان تفشلا بنو حارثة وبنو سلمة
من نوبهم من غضبهم المسوم الذي له سيماء
بعلامة اذ رسول الله صلى الله عليه وسلم شج في
وجهه وكسرت رباعيته فجعل يقول كيف يفلح
امة فعلوا هذا بنبيهم فانزل الله تعالى ليس لك
من الامر شيء وقال ابن عمر قال رسول الله صلى الله

عليه

عليه وسلم يوم اخذ اللهم العن ابا سفيان
اللهم العن الحارث بن هشام اللهم لعن صفوان
بن امية فنزلت ليس لك من الامر شيء ولا تهنوا
لا تضعفوا القرح الجراح اذ تحسونهم تستاصلونهم
وقيل تقتلونهم غزا واحدها غاز امنة نعاسا قال ابو
طلحة غشينا النعاس ونحن في مصافنا وما كان
لنبي ان يغل نزلت في قطيفة افتقدت يوم بدر فقال
بعض الناس لعل رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذها
استجابوا اجابوا فقد فاز سعد ونجا لا تحسبن الذين
يفرحون نزلت في اليهود سألهم النبي صلى الله عليه
وسلم عن شيء فكتموه من سورة النساء حوبا كبيرا
اثما عظيما قالت عايشة ان رجلا كانت له يتيمة
فنكحها وكان لها عذق وكان يمسكها عليه

وليس لها من نفسه شي فنزلت فيه وان خفتم الا
تقسطوا في اليتامى ادنى الا تعولوا اجدر ان لا
تميلوا نحلة مهرا وابتلوا اختروا انستم عرفتم رهدا
اصلاحا فتوا ما قوامكم من معايشكم ومن
كان فقيرا فليأكل بالمعروف قالت عايشة مكان
قيامه عليه بمعروف كلالة من لم ترك والدا
ولا ولدا كانوا اذا مات الرجل كان اولياؤه
احق بامراته فنزلت لا يحل لكم ان ترثوا النساء
كرها لما كان يوم اوطاس اصبنا نساء لهن
ازواج في المشركين فكرهن رجالا فانزل الله
المحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم المحصنات
كل ذات زوج طولا سعة محصنات غير مسافحات
عفايف غير زاني في السر والعلانية ولا متخذات اخدان

اخلاء فاذا احصن زوجن لعنت الزنا موالي عصبته
وقيل ورثته والذين عاقدت ايمانكم فاتوهم نصيبهم
من النصر والرفادة والوصية وقد ذهب الميراث
ويوصي له قالت ام سلمة ايغزو الرجال ولا نغزو
ولا نقاتل فنستشهد وانما لنا نصف الميراث فانزل الله
ولا تتمنوا ما فضل الله الاية قوامون الامراء قانتات
مطيعات والجار ذي القربى الذي بينك وبينه قرابة
والصاحب بالجنب الرفيق مثقال ذرة زنة ذرة
نطمس وجوها فنسويها نطمس الكتاب نمحاه صعيدا
وجه الارض آية التيمم نزلت في قلادة عايشة وتوقفهم
لها على غير ماء سئل ابن عباس عن قوله تعالى والله ربنا
ما كنا مشركين وقوله ولا يكتمون الله حديثا
قال انهم لما راوا يوم القيمة انه لا يدخل الجنة الا

اهل الاسلام فالوا تعالوا فلنجحد فختم الله على افواههم
فتكلمت ايديهم وارجلهم فلا يكتمون الله حديثا
قال علي رضي الله تعالى عنه دعا رجل من انصار قبل
تحريم الخمر فحضرت صلوة المغرب فتقدم رجل فقرء
اقل يا ايها الكافرون فالتبس عليه فنزلت لا تقربوا
الصلوة وانتم سكارى فتيلا الذي في شق بطن
النواة واسمع غير مسمع يقولون اسمع لا سمعت ليا
بالسنتهم تحريفا بالكذب الجبت الشرك والشيطان
نقيرا النقطة التي في ظهر النواة ومنها تنبت النخلة
اولى الامر اهل النفقة والذين اطيعوا الله واطيعوا
الرسول واولى الامر نزلت في عبد الله بن خدافة والمعنى
ان طاعة الله والرسول مقدمة اذاعوا به افشوه
حسبا كافيا ثبات عصابا سرايا لا مستفرقين مقيتا عفيفا

وقيل قادرا مقتدرا رجع ناس من اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم من احد فكان الناس منهم فرقتين
فريق يقول اقتلهم فريق تقول لا فنزلت فما لكم في
المنافقين فئتين اركسهم اوقعهم وقيل حبسهم
وقيل مددهم حصرت ضاقت كان رجل في غنيمة
له فلحقته المسلمون فقال السلام عليكم فقتلوه و
اخذوا الغنيمة فانزل الله تعالى ولا تقولوا لمن القى
اليكم السلام لست مومنا اولى الضرر اهل المعذرة
لما نزلت لا يستوى القاعدون من المومنين دعا
رسول الله صلى الله عليه وسلم زيدا فكتبها فجاء ابن
ام مكتوم يشكوا ضرارته فانزل الله تعالى غير اولى
الضرر ان ناسا من المسلمين كانوا مع المشركين
يكثرون سوادهم ياتي السهم يرمى فيصيب احدهم

فيقتل او يضرب فيقتل فانزل الله تعالى ان الذين توفيهم
الملائكة ظالمي انفسهم مراغما منفسحا التحول
من الارض الى الارض وسعة الرزق وان تقصروا
من الصلوة سئل عمر عنها فقال صدقة تصدق الله
بها عليكم فاقبلوا صدقته موقوتا مفروضا وقته
عليهم ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم نزل
بين صحبان وعسقان فقال المشركون ان لهولاء
صلوة هي احب اليهم من اباءهم وابناءهم فميلوا
عليهم ميلة واحدة فنزلت صلوة الخوف ان خفتم
ان يفتنكم يضلكم بالعذاب والجهد تالمون
توجعون ولا تكن للخائنين خصيما نزلت في بني ابيرق
سرقوا درعا لعم قتادة بن النعمان ثم انكروه الا اناثا
يعني الموات حجرا او مدرا مريدا متمردا فليبتكن

بتكه

تبتكه قطعه فليغيرن خلق الله دين الله لما نزلت
من يعمل سوء يجز به شق ذلك على المسلمين فقال رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم سددوا وقاربوا وفي كل
ما يصيب المومن كفارة حتى الشوكة يشاكها وقالت
عايشة وما يصيبكم في الدنيا وان امرات
خافت من بعلها نشوزا بغضها الرجل يكون عنده
المراة ليس بمستكثر منها يريد ان يفارقها فيقول
اجعلك من شاني في حل واحضرت الانفس الشح هواه
في الشيء يحوص عليه كالمعلقة لا هي ايمة ولا هي
ذات زوج وان تلووا السنتكم بالشهادة او تعرضوا
عنها وقولهم على مريم بهتانا عظيما يعني رموها
بالزنا وان من اهل الكتاب الا ليومنن به
قبل موته خروج عيسى ابن مريم من سورة المائدة

قالت عايشة في المائدة انها اخر سورة نزلت فما وجدتم
فيها من حلال فاستحلوه وما وجدتم من حرام
فحرموه اوفوا بالعقود ما احل الله وما حرم وما
فرض وما حد في القران كله يجرمنكم يحملنكم
شنان عداوة امين عامدين اممت ويممت
واحد البر ما امرت به والتقوى ما نهيت عنه
المنخنقة التي تخنق فتموت والموقوذة التي تضرب
بالخشبة فتموت والمتردية التي تتردي من الجبل
والنطيحة الشاة التي تنطح الشاة وما اكل السبع
ما اخذ الا ما ذكيتم ذبحتم وبه روح والنصب
انصاب يذبحون عليها استقسام ان يجيل القدح فان
نهته فانتهى وان امرته فعل ما امره الازلام
القداح يقتسمون بها في الامور غير متجانف

متعد لاثم الجوارح الكلاب والفهود والصقور واشباهها
مكلبين صواري وطعام الذين اوتوا الكتاب
ذبائحهم اجورهن مهورهن لامستم لمستم وتمسوهن
واللاتي دخلتم بهن وافضاء النكاح تيمموا تعمدوا
وعزرتموهم اعنتموهم فافرق افصل الوسيلة الحاجة
انما جزاء الذين يحاربون الله نزلت في قوم من
عرينة وعكل استوخموا المدينة فخرجوا الى ابل النبي
صلى الله عليه واله وسلم فشربوا من ابوالها والبانها
وصحوا فقتلوا الراعي وطردوا الابل قال ابو قلابة
جوزوا بذلك لارتدادهم لمحاربة الله والكفر
به ومن يرد الله فتنته ضلالة سماعون للكذب
يسمعون الكذب اكالون للسحت وهو الرشوة
بما استحفظوا استودعوا وقفينا على اثارهم اتبعنا على

انا الانبياء اي بعثنا و مهيمنا امينا و القران امين
على كل كتاب قبل شرعة و منهاجا سبيلا و سنة
وقيل الشرعة الدين والمنهاج و الطريق فسوف ياتي الله
بقوم يحبهم ويحبونه قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم هم قومك يا ابا موسى اذلة على المومنين
رحماء يد الله مغلولة لنزيعنونك بخيل امسك ما عنده
تعالى الله عن ذلك قال رجل يا رسول اني اذا صبت اللحم
انتشرت للنساء واخذتني شهوة لحرمت على اللحم
فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات
ما احل الله لكم قال عمر رضي الله عنه اللهم
بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت يسئلونك عن
الخمر والميسر ثم قال اللهم بين لنا في الخمر بيان شفاء
فنزلت لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى ثم قال اللهم

بين

بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت انما يريد الشيطان
لما نزل تحريم الخمر قال بعضهم قتل قوم وهي في
بطونهم فانزل الله تعالى ليس على الذين امنوا و
عملوا الصالحات جناح فيما طعموا لما نزل اية الحج قالوا
يا رسول الله في كل عام قال لا ولو قلت نعم لوجب
فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تسالوا عن
اشياء ان تبد لكم تسوءكم وقيل قال رجل
يا رسول الله من ابي قال ابوك فلان فنزلت عن
سعيد بن المسيب البحيرة التي يمنع درها للطواغيت
فلا يحلبها احد من الناس وقيل هي الناقة
اذا نتجت خمسة ابطن فطروا الى الخامس فان كان
ذكرا ذبحوه فاكله الرجال دون النساء وان
كانت انثى جذعوا اذنها ما السائبة فكانوا

يسيبون من الانعام لالهتهم لا يركبون ظهورها ولا
يحلبون لها لبنا ولا يجزون لها وبرا ولا يحملون عليها
شيئا واما الوصيلة فالشاة اذا نتجت سبعة ابطن نظروا
الى السابع فان كان ذكرا وانثى وهو ميت اشترك فيه
الرجال والنساء وان كانت انثى وذكرا في بطن استحيوها
وقالوا وصلت اخته فحرمته علينا وقيل الناقة البكر
تبكر في اول نتاج الابل ثم تثني بعد بانثى وكانوا
يسيبونها لطواغيتهم ان وصلت احدهما بالاخرى ليس
بينهما ذكر واما الحام فالفحل من الابل اذا ولد لولده
قالوا حمى ظهره فلا يحملون عليه شيئا ولا يجزون
له وبرا ولا يمنعونه من حمى رعي ولا من حوض يشرب
منه وان كان الحوض لغير صاحبه وقيل فحل الابل
يضرب الضراب المعدود فاذا قضى ضرابه ودعوه

للطواغيت واعفوه من الحمل وسموه الحام سئل رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم عن هذه الاية يا ايها الذين امنوا
عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم فقال
بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتى اذا رايت شحا
مطاعا وهوى متبعا ودنيا موثرة واعجاب كل ذي راي
برايه فعليك بخاصة نفسك ودع العوام يا ايها الذين امنوا
شهادة بينكم نزلت في تميم الداري وعدي ابن بدا
خانا جاما من فضة من تركة بديل فاحلفهما
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم وجد الجام بمكة
فقيل اشتريناه منهما فقام رجلان من اولياء السهمي فحلفا
شهادتنا احق من شهادتهما وان الجام لصاحبهم سورة
الانعام يعدلون يجعلون له عدلا تمترون تشكون
مدرارا تتبع بعضها بعضا وللبسنا بشبهنا ثم لم تكن

فتنتهم حجتهم وقيل معذرتهم اساطير واهي الترهات
واحدها اسطورة واسطارة وقرا ايما واما الوقر فانه
الحمل وهم ينهون عنه وينأون عنه نزلت في ابي طالب
كان ينهى المشركين ان يوذوه ويناعنه يناون
يتباعدون قال ابو جهل قد نعلم يا محمد انك تصل
الرحم وتصدق الحديث ولا نكذبك ولكن نكذب
الذي جئت به فانزل الله تعالى فانهم لا يكذبونك ولكن
الظالمين بايات الله يجحدون نقفا سربا سلما مصعد
الباساء من الباس وتكون من البوس هو شدة الفقر
الضراء الامراض والاوجاع فلما نسوا تركوا مبلسون
ايسون يصدفون يعدلون وقيل يعرضون عن الحق
او جهرا معاينة تدعون من دون الله تعبدون
ما جرحتم كسبتم من الاثم يفرطون يضيعون قل هو القادر
على ان يبعث عليكم عذابا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اما انها كائنة ولم يات تاويلها بعد يلبسكم يخلطكم
شيا اهواء مختلفة وقيل فرقا لكل نباء مستقر حقيقة
وقيل وقت ومكان ان تبسل تفضح وقيل تحبس وان تعدل
تقسط ابسلوا فضحوا استهوته ازلته فلما جن اظلم
افلت زالت الشمس عن كبد السماء لما نزلت[٢] ان الشرك
لظلم عظيم وقال على رض هذه في ابرهيم واصحابه ليست
في هذه الامة وما قدروا الله حق قدره ما عظموه حق
تعظيمه باسطوا ايديهم البسط الضرب عذاب الهون
الذي يقع به الهوان الشديد خولناكم اعطيناكم
خالق الاصباح ضوء الشمس بالنهار وضوء القمر بالليل
حسبانا عددا الايام والشهور والسنين وقيل
مراجي ورجوما للشياطين مستقر في الصلب و

[٢] ولم يلبسوا ايمانهم بظلم قال الصحابة وايّنا لم يظلم فنزلت

مستودع في الرحم قنوان دانية قصار النخل اللاصقة
عذوقها بالارض وقيل القنو العذق والاثنان
والجماعة قنوان مثل صنو وصنوان وينعه نضجه و
خرقوا له بنين تخرصوا وافتعلوا ذلك كذبا وكفرا
درست تعلمت قبلا معاينة ومواجهة ولتصغى
لتميل وليقترفوا ليكتسبوا زخرف القول كل شيء
حسنه وسيئه وهو باطل فهو زخرف اتى ناس النبي
صلى الله عليه وسلم قالوا يا رسول الله ناكل ما نقتل
ولا ناكل ما يقتل الله فانزل الله فكلوا مما ذكر
اسم الله عليه ميتا فاحييناه ضالا فهديناه صغار
مذلة وهوان على مكانتكم ناحيتكم وحالتكم
التي انتم عليها وحرث حجر حرام حمولة الابل والخيل
والبغال والحمير وكل شيء يحمل عليه وفرشا الغنم

معروشا ما يعرش من الكرم كل ذي ظفر البعير
والنعامة وغير ذلك مسفوحا مهراقا ما حملت
ظهورهما ما علق بها من الشحم الحوايا المبعر املاق
الفقر دراستهم صدف اعرض لا ينفع نفسا ايمانها
لم تكن امنت من قبل اذا طلعت الشمس من مغربها
سورة الاعراف ولقد خلقناكم ثم صورناكم خلقوا
في اصلاب الرجال وصوروا في ارحام النساء صراط
طريق مذءوما ملوما يخصفان يلزقان الورق سوآتهما
كناية عن فرجيهما قبيله قبيلته الذي هو منهم ريشا
المال رياشا ما لا كانت المراة في الجاهلية تطوف
وهي عريانة فنزلت قل من حرم زينة الله الى قال حذيفة
اصحاب الاعراف قوم تجاوزت بهم حسناتهم عن النار
وقصرت سيئاتهم عن الجنة بينا هم في الاعراف اذ طلع

عليهم ربك فيقول قوموا ادخلوا الجنة فاني قد غفرت
لكم غواش ما غشوا به نكدا قليلا حشيشا سر بعاقلت
حملت قوما عمين كفارا عميت قلوبهم بسطة شدة
تنحتون الجبال تشققونها الرجفة الزلزلة الشدة جاثمين
متبين لا تبخسوا لا تظلموا وتصدون تصرفون عوجا
الزيغ افتح اقض كان لم يغنوا لم يقيموا اسى احزن
عفوا كثروا ارجه اخر امره تلقف تلقم والهتك ويعزرك بترك
عبادك الطوفان المطر القمل الجراد الذي ليس له اجنحة
بطير وايتاموا الرجز والسخط يعرشون يبنون متبر
هالك وقيل خسران ميقات ربه الوقت الذي قدره
الله دكا مدقوقا خوار صوت سقط في ايديهم كل
من ندم فقد سقط في يده اسفا الحزين واختار موسى
قومه دعا موسى فبعث الله ستين الحجار دعاه لمن امن

بمحمد

بمحمد صلى الله عليه وسلم واتبعه فساكتبها الذين
يتقون فخذها بقوة بجد وحزم ان هي الا فتنتك
ان هو الا عذابك هدنا رجعنا اصرهم ثقل عهدهم
ومواثيقهم وعزروه حموه وقروه فانبجست انفجرت
يعدون في السبت يتعدون له بتجاوزه نبا الذي
اتيناه اياتنا هو بلعام بن باعوراء شرعا ظاهرة على الماء
بيئس شديد وبلوناهم عاملناهم معاملة المختبر
تقطعناهم فرقناهم الاسباط قبايل بني اسرائيل واذ اخذ
ربك الاية خلق الله ادم ثم مسح ظهره فاستخرج منه
ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون
ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء
للنار وبعمل اهل النار يعملون ذرانا خلقنا اخلد الى الارض
قعد ومال الى الدنيا سنستدرجهم اي ناتيهم من ماء

منهم ايان مرسيها متى وقوعها وخروجها خفي عنها
عالم بها ولطيف خذ العفو انفق الفضل وامر بالعرف
بالمعروف الذي يعرف حسنه ينزغنك يستخفنك طائف
لمة يمدونهم يزينون لولا اجتبيتها لولا احدثتها
وتلقيتها فاتشابها لما حملت حوا طاف بها ابليس فكان
لا تعيش لها ولد فقال سميته عبد الحارث فعاش و
كان ذلك من وحي الشيطان وامره تضرعا وخيفة
استكانة وخوفا سورة الانفال والبراء نزلت الانفال
في البدر قال سعد لما كان يوم بدر رسالت سبقا
فنزلت يسألونك عن الانفال نافلة عطية وجلت فرقت
ذات الشوكة الحد مردفين متتابعين فوق جاعل فوق
كل بنان الاطراف وقيل اطراف الاصابع شاقوا الله
ورسوله بابوهما وخالفوهما زحفا مجتمعين متدانين

محرفا

متحرفا منقطعا مستطردا لطلب العودة او متحيزا منضما
جاءكم الفتح المدد لما يحييكم يصلحكم ليثبتوك
ليوثقوك فرقانا نصرا قال ابو جهل ان كان هذا هو الحق
من عندك الخ فنزلت وما كان الله ليعذبهم وانت
فيهم مكاء وتصدية المكاء ادخال الاصابع في
افواههم والتصدية الصفير فيركمه يجمعه يوم الفرقان
يوم بدر فرق الله فيه بين الحق والباطل اذ انتم
بالعدوة الدنيا وهم بالعدوة القصوى نزلوا بشفير
الوادي الادنى الى المدينة وعدوكم نزول
بشفيرة الوادي الاقصى الى مكة والركب اصحاب
الابل يعني العير فتفشلوا تجبنوا وتذهب ريحكم
دولتكم وغلبتكم بطرا طغيانا جار لكم
حافظ نكص على عقبيه رجع موليا وذو قوايا

شروا وجربوا اوليس هذا من ذوق الفم فشرد بهم
من خلفهم بكل بهم من بعدهم يعني تفرق به
جمع كل ناقص عهد خيانة نقضا للعهد وان جنحوا
طلبوا وما لواحرض المومنين حضهم ان يكن منكم
عشرون صابرون يغلبوا مائتين لما نزلت كتب عليهم
ان لا يفر واحد من عشرة ثم نزلت الان خفف الله
فكتب ان لا يفر مائة من مائتين ما استطعتم من
قوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان القوة
الرمى لما كان يوم بدر وقعوا في الغنايم قبل ان
تحل لهم فانزل الله تعالى لولا كتاب من الله سبق
كان الناس يوم بدر على ثلث منازل ثلث يقاتل
العدو وثلث يجمع المتاع ويأخذ الاسارى وثلث
عند الخيمة يحرمون رسول الله صلى الله عليه وسلم

فاختصموا

فاختصموا فانتزع الله الغنيمة من ايديهم فجعله
الى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقسمه على سواء
من سورة البراءة ولابتهم ميراثهم لم يكتبوا البسملة
على سورة البراة قال عثمان رضي الله عنه كانت الانفال
من اوايل ما نزلت بالمدينة وكانت براة من اخر
القران وكانت قصتها شبيهة بقصتها فظننت انها
منها فقبض النبي صلى الله عليه واله وسلم ولم يبين
لنا انها منها فمن اجل ذلك قرنت بينهما ولم اكتب
بسم الله الرحمن الرحيم وقال علي رض البسملة امان
وهذه السورة براة لما انزل اولها بعث رسول الله صلى
عليه واله وسلم عليا فنادى باربع ذمة الله ورسوله
بريئة من كل مشرك فسيحوا في الارض اربعة
اشهر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوفن بالبيت

عريان ولا يدخل الجنة الا مومن براة اذان اعلام
سيحوا سيروا مرصد طريق لا يرقبوا لا يحفظوا الا
ولا ذمة الال القرابة والذمة العهد وليجة
اولياء ودخلاء سقاية الحاج سقيهم الشراب في
الموسم عيلة فقرا بيضا هؤن يشبهون ذلك الذين
القيم القضاء القيم هو القايم انى يوفكون كيف
يكذبون وقيل كيف يصرفون عن الحق بعد وضوح
الدليل از يطفئوا يخمد ولكافة جميعا ليواطئوا
يوافقوا ويشبهوا انفروا اخرجوا اثاقلتم احببتم المقام
عرضا غنيمة الشقة المسير والمسافة وقيل السفر
فثبطهم حبسهم وخذلهم خبالا فسادا ولا وضعوا
لاسرعوا بالنميمة وقلبوا لك الامور اجتهدوا
في الحيلة عليك والكيد بك ولا تفتني لا

تخرجني

تخرجني ولا توبخني احدى الحسنيين فتح او شهادة
ملجاء مهربا الملجاء الحرز في الجبل مغارات الغيران
والسرادب وقيل التراب في الارض المخفية
مدخلا السرب والماوى يجمحون يسرعون يلمزك
يعيبك ويطعن عليك والعاملين عليها السعاة المولفة
القلوب يتالفهم بالعطية هو اذن يسمع من كل
واحد نسوا الله فنسيهم تركوا طاعة الله فتركهم
من ثوابه وكرامته بخلاقهم بذنبهم ونصيبهم
والموتفكات وهي قوم لوط استفكت انقلبت
بها الارض عدن خلد عدنت بارض اقمت بها
واغلظ اذهب الرفق عنهم لما توفي عبد الله بن
ابي قام رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه فانزل
الله تعالى ولا تصل على احد منهم ومات نقموا وما كرهوا

يلمزون يعيبون ويغتابون ويطعنون الا جهدهم
وهو القليل الذي يتعيش به اذا نصحوا الله ورسوله
اخلصوا اعمالهم من الغش المعذرون اهل العذر
وصلوة الرسول استغفاره مردوا على النفاق لجوا
فيه وابوا غيره تطهرهم بها وتزكيهم وبخوها
كثير والزكوة الطاعة والاخلاص ان صلوتك
سكن لهم رحمته لهم مرجون لامر الله موخرون
ليقضي الله فيهم هو قاض ضرارا يضارون به وارصادا
انتظارا شفا جرف على حرف فهوا ه الشفاء والشفير
وهو حده والجرف ما الجرف من السيول والاودية
هار هاير يقال تهورت البير اذا تهدمت وانهارت
مثله ريبة شكا الا ان تقطع قلوبهم يعني الموت
سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عن السايحين

قال

قال هم الصايمون قال علي رضي الله عنه سمعت
رجلا يستغفر لابويه وهما مشركان فقلت استغفر
لابويك وهما مشركان فقال اليس قد استغفر ابراهيم
عليه السلام لابيه وهو مشرك فذكرته للنبي
صلى الله عليه واله وسلم فنزلت وما كان استغفار
ابراهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه فقال
جابر لما مات ابو طالب قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم لا ازال استغفر لك حتى ينهاني الله
فانزل الله ما كان للنبي لاواه المومن التواب وقيل
دعاء كثير البكاء وقيل بلسان الحبشة الرحيم
شفقا ورقا وعلى الثلثة الذين خلفوا كعب بن
مالك وصاحبيه مخمصة مجاعة نصب اعياء من التعب
ولا يطئون موطئا ولا يقفون موقفا نيلا اسرا وقتلا

طايفه عصبة غلظة شدة يفتنون يبتلون
عزيز شديد ما عنتم ماشق عليكم سورة يونس
لهم قدم سبق لهم السعادة فى الذكر وقيل
محمد صلى الله عليه واله وسلم وقيل الاعمال الصالحة
وقيل خير دعويهم دعاءهم ولا ادريكم لا اعلمكم
واذا اذقنا الناس رحمة مطرا اذا لهم مكر
قول بالتكذيب اي اذا خصبوا بطروا حتى اذا كنتم
فى الفلك وجرين بهم المعنى بكم احيط بهم
دنوا من التهلكة فاختلط به نبات الارض فنبت
بالماء من كل لون زخرفها زينتها وحسنها حصيد
الاشئ فيها كان لم تغن بالامس لم تكن
بالامس ولا يرهق لا يغشى قتر سواد من الكاآبة
ترهقهم ذلة يصيبهم ذل وخزى وهوان عاصم

مانع اغشيت البست قزيلنا فرقنا تبلو الخبر تفيضون
تفعلون وما يعزب يغيب لهم البشرى قال رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم هي الرويا الصالحة يراها
المسلم او ترى له الا يخرصون يقولون ما لا يكون
مبصرا مضيا لتهتدوا به فى خوايجكم اجمعوا
امركم اعزموا على امر غمة مخفيا غير ظاهر
ثم اقضوا الى ولا تنظرون انهضوا الى ولا تؤخرون
يعنى امضوا الى بمكركم لتلفتنا لتردنا الكبرياء
الملك والعز اطمس على اموالهم يعنى امسخها واذ
هبها عن صورتها واشدد على قلوبهم الطمع عليها
حتى لا تلين وعد وا ظلما ننجيك نلقيك على نجوة
من الارض وهو المكان المرتفع قال رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم كان جبريل يدس الطين

في تي فرعون مخافة اذ يقول لا اله الا الله حقت
سبقت وقيل وجبت الرجس العذاب وسورة
هود فصلت بينت يثنون يكبون وقيل شك وامتراء
في الحق ليستخفوا منه ليتواروا من الله ان استطاعوا
يستغشون ثيابهم يتدثرون بها ويغطون بينهم
يعلم مستقرها ياتيها رزقها حيث كانت ومستودعها
حيث تموت ما يحبسه العذاب عنا حاق نزل واحاط
لاجرم بلى واخبتوا خافوا وقيل اطمانوا وقيل تابوا
اراذلنا سقاطنا بادي الراي ما ظهر لنا وقيل
اتبعوك في ظاهر الراي وباطنهم على خلاف ذلك
عميت خفيت لعنادكم الحق انلزمكموها نضطركم
الى معرفتها تزدري تستصغر ان يغويكم ان يضلكم
اجرامي هو مصدر اجرمت يعني عقوبة جرمي الفلك

ما يحبس

وهي

ط لاتراجعني

وهي السفينة فلا تبتئس لا تحزن لا تخاطبني وفار التنور
نبع مجريها مسيرها هو مصدر اجريت ومرسيها موقفها
ارسيت حسرت معزل ناحية ابلعي اشربي اقلعي
امسكي اعتريك من عروته اي اصبته يعني اصابك و
مسك اخذ بناصيتها اي في ملكه وسلطانه عنيد و
عاند وعنود واحد وهو تاكيد التجبر استعمركم جعلكم
عمارا غير تخسير التخسير التضليل كان لم يغنوا لم يعيشوا
وقيل كان لم يكونوا بعجل حنيذ نضيج مما يشوى
بالحجارة نكرهم وانكرهم واستنكرهم واحد واوجس
حليم اضمر الروع الفزع منيب مقبل الى طاعة الله تعالى سيء
بهم ساء ظنا بقومه وضاق بهم باتيانه ذرعا صدرا
يوم عصيب شديد يهرعون اليه يسرعون ويقبلون
اليه بالغضب بقطع من الليل بسواد ولا يلتفت يتخلف

وقيل لا ينظروا راءه من سجيل من طين طبخ منضود
يتلو بعضهم بعضا مسومة معلمة ولا تعثوا ولا تسعوا
لا يجرمنكم لا يكسبنكم رهطك عشيرتك وراءكم
ظهريا اي لم تلتفتوا اليه والقيتموه خلف ظهوركم
الورد المورود الداخل المدخول الرفد المرفود اللغة
بعد اللغة وقيل العون المعين رفدته اعنته تتبيب
بلاء وهلاك ولحس زفير صوت شديد شهيق
صوت ضعيف غير مجذ وذ غير منقطع ولا تركنوا
تداهنوا وقيل تميلوا ان رجلا اصاب قبلة حرام
من امراة فاتى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
فذكر ذلك فانزلت واقم الصلوة طرفي النهار
زلفا من الليل وزلفا ساعات بعد ساعات اترفوا
اهلكوا اولو بقية دين وفضل وتمت من سورة

يوسف

يوسف غيابت الجب موضع مظلم من البئر وقيل كل شيء
غيب عنك شيئا فهو غيابة والجب الركية التي
لم تطو السيارة مارة الطريق سولت زينت اشده
قبل ان ياخذ في النقصان وراودته طلبت منه ان
يواقعها هيت لك هيات لك وقيل هلم وتعال لولا ان
راى برهان ربه مثل له يعقوب فضرب صدره
فخرجت شهوته من انامله قدت قميصه قطعته
شغفها غلبها متكاء مجلسا وقيل طعاما يقطع
بالسكين قيل هو الاترج اكبرنه اعظمنه فاستعصم
امتنع واتى اصب اميل قضي الامر الذي فيه تستفتيان
لما حكيا ما راياه وعبر يوسف فقال احدهما ما ر
ينا شيئا فقال قضي الامر اضغاث احلام ما لا تاويل
له بعد امة بعد حين تحصنون تخزنون وتدخرون

يعصرون الاعناب والدهن حصحص تبين ووضح
ونمير اهلنا نجلب اليهم الطعام الا ان يحاط بكم
ان تموتوا كلكم الا حاجة في نفس يعقوب
قضيها لكن حاجة يعني ان ذلك الدخول قضاء
حاجة وهي ارادته ان يكون دخولهم من ابواب
متفرقة شفقة عليهم اوى ضمه اليه العير الرفقة
صواع الملك يعني السقاية وهو مكوك الفارسي الذي
يلتقي طرفاه كانت تشرب به الاعاجم خلصوا نجيا
انفردوا متناجين تفتؤ لا تزال حرضا الدنف الهالك
من شدة الوجع بدنيك الهم لا تثريب لا تعيير
فصلت خرجت تفندون تسفهوني وتجهلوني
من جاة قليلة غاشية من عذاب الله عقوبة عامة
مجللة تغشاهم هذه سبيلي سنتي ومنهاجي ودعوتي

حتى اذا استيأس الرسل وظنوا انهم قد كذبوا
قالت عايشة كذبوا بالتشديد وليست بالتخفيف
لم يكن الرسل تظن ذلك بربها ولكن اتباع الرسل
طال عليهم البلاء حتى ظنت الرسل انهم قد كذبوهم
وقال ابن عباس بالتخفيف هو كقوله حتى يقول الرسول
والذين امنوا معه سورة الرعد قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم والرعد ملك من الملئكة موكل
بالسحاب معه مخاريق من نار يسوق السحاب حيث
شاء الله وجعل فيها رواسي اوتدها بالجبال قطع
متجاورات متدانيات قد يكون بعضها قريب من بعض
صنوان مجتمع ونفضل بعضها على بعض في الاكل
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدقل والفارسي
والحلو والحامض المثلات العقوبات قيل الامثال

والاشباه وقيل ما اصاب القرون الماضية من
العذاب هاد نبي وداع الى الله وما تفيض
الارحام تنقصه من مدة الحمل عالم الغيب
والشهادة السر والعلانية وسارب بالنهار السارب
الظاهرة المار على طريق معقبات الملئكة
يحفظونه من امر الله باذنه من وال يلي امرهم
وينشى يخلق شديد المحال اي القوة له وقيل
شديد المكر والعداوة قيل شديد العقوبة
بقدرها على طاقتها وبمقدار ما يملاها زبد ما
يعلو الماء رابيا عاليا من ربي يربو فاما الزبد
فيذهب جفاء وهو ما رمى به الوادي يقال الجفات
القدر اذا علت فعلاها الزبد ثم يسكن فيذهب
زبد بلا منفعة فكذلك يميز الحق من الباطل المهاد

الفراش

الفراش ويدرون يدفعون الامتاع قليل ذاهب
يتمتع به ثم يفنى طوبى فرح وقرة عين افلم ييأس
يعلم للتاب توبته قارعة ذاهية فاميت امليت لهم
من الملى من واق مانع حاجز يمحوا الله ما يشاء ويثبت
يمحو بالدعاء ما يشاء من القدر ويثبت ما يشاء ننقصها
بموت علمائها وفقهائها وقيل بالفتوح على المسلمين لا
معقب لا مغير سورة ابراهيم قال رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم المسلم اذا سئل في القبر يشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله فذلك قوله
يثبت الله الذين امنوا واذ تاذن ربكم اعلمكم
لمن خاف مقامي حيث يقيمه والله بين يديه من
ورائه قدامه فردوا ايديهم في افواههم هذا
مثل كفوا عما ارادوه به وقيل عضوا عليها صديد

قيح ودم ولا يكاد يسيغه ولا يجزه في الحلق الابعد
ابطاء في يوم عاصف شديد هبوب الريح لكم تبعا
واحدها تابع مغنون واقعون بمصرخكم بمعينكم
استصرخني استغاثني يصرخه من الصراخ اجتثت
استوصلت وانتزعت دار البوار الهلاك سئل علي رضي
الله تعالى عنه من الذين بدلوا نعمت الله كفرا واحلوا
قومهم دار البوار قال منافقوا قريش ولا خلال مخالة
وقرابة مصدر خاللته خلالا دائبين مقيمين
على طاعة الله مهطعين ناظرين وقيل مقبلين من عنين
خاشعين وقيل مسرعين الى الداعي مقنعي رؤسهم
رافعي رؤسهم الى السماء هواء خالية مقرنين مس صولين
بشياطينهم في الاصفاد الوثاق والاصفاد سلاسل
الحديد والاغلال سرابيلهم قمصهم من قطران

النخاس المذاب سورة الحجرة يلهيهم الامل يشغلهم
كتاب معلوم اجل ينتهون اليه سكرت ابصارنا
اي سدت وغشيت بروجا منازل للشمس والقمر
معايش من الثمار والحبوب لواقح حوامل لانها تحمل
الماء والتراب والسحاب من صلصال الطين خلط برمل
فصلصال كما يصلصال الفخار ويقال منتن من
حماء طين اسود وقيل هو الطين المتغير جماعة حماة
مسنون مصبوب وقيل متغير الى الرائحة هذا صراط
على مستقيم رجع الى الله وعليه طريقة يعني هذا
طريق مرجعه الى نصب اعياء وقيل عناء وجلون
فزعون لا توجل لا تخف قوم منكرون انكرهم لوط
واتبع ادبارهم على اثار بناتك واهلك لئلا يتخلف
منهم احد لعمرك بعيشك وبحيوتك سكرتهم في

ضلالتهم يعمهون يتمادون الصيحة الهلكة
مشرقين داخلين في وقت شروق الشمس
للمتوسمين للناظرين وقيل المتفرسين المتثبتين
في النظر حتى يعرفوا حقيقة سمة الشئ وانها يعني
مدينة قوم لوط لبسبيل مقيم على طريق قومك
الى الشام وهو طريق لا يندرس ولا يخفى لبامام مبين
كلما ابتمت واهتديت به يعني بطريق واضح الصفح
الجميل اعراضا بغير فحش اتيناك سبعا من المثاني
والقران العظيم يعني الفاتحة وهي سبع ايات وتثنى
في كل صلوة امتن الله على رسوله بهذه السورة كما
امتن عليه بجميع القران قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم ام القران هي سبع المثاني المقتسمين الذين
حلفوا ومنه لا اقسم جعلوا القران عضين هم اهل

الكتاب

اهل الكتاب جعلوه اجزاء فامنوا ببعضه وكفروا
ببعضه وهو قول ابن عباس فاصدع اظهر ما تؤمروا
جهر بامرك سورة النحل امر الله عذابه بالروح بالوحي
دفء الثياب وقيل ما استدفأت به من الاكسية
والابنية جمال زينة تريحون تردونها الى مراحها
بالعشي حين تسرحون تخرجونها الى المرعى بالغداة الا
بشق الانفس يعني المشقة قصد السبيل البيان وقيل
الاسلام والطريق المستقيم الذي يودي الى رضاء
الله تعالى ومنها جائر عادل مائل الاهواء المختلفة
تسيمون ترعون مواشيكم لحما طريا السمك مواخر
شواق الماءات تميد بكم اي تتحرك بكم وتكفاء وعلامات
يعني الجبال وهن علامات للطريق بالنهار وبالنجم هم
في تقلبهم اختلافهم للسفر والتجارة فما هم بمعجزين

بمستغنين على الله على تخوف تنقص من اعمالهم تيفؤ
يتميل وله الدين الطاعة واصبا دايما تجارون ترفعون
اصواتكم بالاستغاثة وهو كظيم مغموم يدسه
يخفيه مفرطون منسيون ومتروكون سائغا جائزا
في حلوقهم سكرا وهو الخمر والسكر ما حرم الله من
ثمرتها ورزقا حسنا ما احل الله وهو الخل والزبيب
والتمر وحى ربك الى النحل الهمها وقذف في انفسها
ذللا منقادا مسخرة وحفدة يعني ولد الولد وقيل
الاصهار وهم الاعوان وهو كل ثقيل ووبال تستخفونها
يوم ظعنكم يخف عليكم حملها في اسفاركم اثاثا
طنافس اكسية وبسطا اكنانا يعني الغيران والاسراب
سرابيل قمصا تقيكم الحر تمنعكم الحر واما سرابيل
تقيكم باسكم فانها الدروع تمنعكم شدة الطعن

والضرب والرمي ولاهم يستعتبون يطلب منهم
ان يرجعوا الى ما يرضي الله الفحشاء الزنا يعظكم
يوصيكم نقضت غزلها افسدت كانت خرقاء اذا
ابرمت غزلها نقضته من بعد قوة للغزل بامرارك
وفتله انكاثا قطعا خرقا دخلا بينكم اي غشا وخديعة
وكل شيء لم يصح فهو دخل اربى من امة اكثر واعلى
على من قوم فتزل قدم بعد ثبوتها تزل عن الايمان
بعد المعرفة بالله ينفد يفنى وينقطع باق دائم لا
ينقطع فاذا قرات القران فاستعذ بالله فاذا
اردت ان تقرا القران فاسال الله ان يعيذك
وهذا مقدم ومؤخر وذلك اذ الاستعاذة
قبل القراءة ومعناها الاعتصام بالله روح القدس
جبرئيل لسان الذي يلحدون اليه لغة الذي

يميلون القول اليه وبزعمون انه يعلمك اعجمي لا
يفصح ولا يتكلم بالعربية قال الكفار انما يعلم
محمدا عيد بن الحضرمي وهو صاحب الكتاب فقال الله
لسان الذي يلحدون اليه من بعد ما فتنوا اي عذبوا
امة قانتا معلم الخير مطيعا واتيناه في الدنيا حسنة
يعني الذكر والثناء الحسن في الناس سورة بني
اسرائيل سبحان الذي براءة له من السوء اسرى
بعبده سير محمد صلى الله عليه واله وسلم اشارة
الى قصة المعراج انه كان عبدا شكورا عن سليمان
كان نوح عليه السلام اذا طعم طعاما ولبس ثوبا حمد الله
فسمي عبدا شكورا وقضينا الى بني اسرائيل اوحينا
اليهم واعلمناهم ولتعلن لتبغن وعد ولهما يعني
اولى الفساد عبادا لنا يعني جالوت وقومه فجاسوا خلال

الديار فمشوا وترددوا وسط منازلهم ثم رددنا
لكم الكرة عليهم رددنا الدولة لكم عليهم بقتل
جالوت اكثر نفيرا اكثر عددا من عددكم ليتبروا
ليدمروا وليخربوا ما غلبوا عليه حصيرا ومحبسا
عجولا يعجل بالدعاء في الشر عجلته بالدعاء الخير
مبصرة مضيئة يبصر فيها فصلناه بيناه امرنا مترفيها
فيها امرناهم على لسان رسول بالطاعه وعني بالمترفين
الجبارين والمسلطين وقيل سلطنا شرارها فحق وجب
القول العذاب فدمرناها اهلكناها العاجلة الدنيا
وسعى لها سعيها عمل بفرايض الله من عطاء ربك
يعني الدنيا وهي مقسومة بين البر والفاجر محظورا
ممنوعا في الدنيا من المومنين والكافرين
وقضى امر ولا تقل لهما اف يعني رديا من الكلام

ولا تستثقل شيئا من امرهما واخفض الين جانبك
للاوابين المراجعين عن معاصي الله ولا تبذر
لا تنفق في الباطل ابتغاء رحمة انتظار رزق ميسورا
لينا سهلا ملوما تلوم نفسك وتلام محسورا البخيل
عندك شيء حسرت الرجل بالمسئلة اذا افنيت جميع
ما عنده خشية املاق مخافة الفقر خطاء اثما
لوليه لوارثه واحسن تاويلا عاقبة ولا تقف ولا
تقل في شيء بما لم تعلم مرحا بالكبر والفخر لن تخرق
الارض لن تثقبها افاصفكم اي اثركم واخلص
لكم صرفنا وجهنا وبينا من كل مثل يوجب
الاعتبار به والتفكر فيه حجابا مستورا معناه
ساترا واذ هم نجوى مصدر من ناجيت فوصفهم بها
والمعنى يتناجون بالتكذيب والاستهزاء

فسينغضون

فسينغضون اليك رءوسهم يحركونها تكذيبا
واستهزاء بهذا القول وقيل يهزون فتستجيبون
بحمده يجيبون بحمده حين لا ينفعهم الحمد بنزغ
يفسد ولا تحويلا من السقم والفقر الى الصحة والغنى
اولئك الذين يدعون كان ناس من الانس يعبدون
ناسا من الجن فاسلم الجن فتمسك هولاء بدينهم ايهم
اقرب هو اقرب الى رحمة الله وما جعلنا الرويا
التي اريناك قال ابن عباس هي رويا عين اريها رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم ليلة اسري به والشجرة الملعونة
وهي الزقوم لاحتنكن ذريته لاستاصلنهم
بالاغواء ولاستولين عليهم جزاء موفورا وافرا
واستفزز ازعجه واستخفه بصوتك وهو الغنا
والمزامير واجلب عليهم صح بخيلك ورجلك بالفرسان

والماشي على رجلية يجزي (تزجي) وبين حاسبا الريح العاصف
قاصفا من الريح ريحا شديدة تقصف الفلك وتكسره
تبيعا ثابرا وناصرا فتيلا وهو القشرة التي تكون في شق
النواة واضل سبيلا العدجة ليفتنونك ليستزلونك
ضعف الحيوة وضعف الممات عذاب الدنيا وعذاب
الاخرة ليستفزونك ليزعجونك واذا لا يلبثون
خلافك لم يلبثوا حتى يستاصلوا خلفك لدلوك الشمس
من وقت زوالها الى غسق الليل اقباله بظلامه
وقران الفجر صلوة الفجر مشهودا تشهد ملائكة
الليل وملائكة النهار ونافلة زيادة مقاما
محمودا يقيمك ربك في مقام محمود وهو مقام الشفاعة
يوم القيمة وزهق الباطل اضمحل الشرك زهوقا زايلا
ينزهق يهلك وقيل راهبا يوسا قنوطا يئس من رحمة الله

على شاكلة على مذاهبه وطريقه وقيل ناحية قل
الروح من امر ربي اي من علم ربي قالت اليهود يا
ابا القاسم حدثنا عن الروح فنزلت الروح من امر ربي
كسفا قطعا قبيلا عيانا خبت طفئت ورفاتا غبارا
فتورا مقترا بخيلا مثبورا ملعونا وقيل محبوسا من
الخير فرقناه فصلناه يخرون لاذقان للوجوه
ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها اطلب بين الجهر
والاعلان وبين التخافت والخفض طريقا لا جهرا
شديدا ولا خفضا لا تسمع اذنيك كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا رفع صوته بالقران سبه
المشركون ومن انزله ومن جاء به فانزل الله ولا
تجهر الخ ولي من الذل لم يحالف احدا سورة الكهف
عوجا ملتبسا واختلافا قيما عدلا باخع مهلك اسفا

ندما الكهف الفتح في الجبل الرقيم الكتاب وقيل
اللوح من رصاص كتب عاملهم اسماءهم ثم طرحه
في حرانة فضربنا على اذانهم فضرب الله على اذانهم
فناموا ثم بعثناهم احييناهم امدا غاية ربطنا على
قلوبهم الهمنا لهم صبرا شططا افرطا من فقا كل ما رفقت
به تزاور تميل تقرضهم تذرهم فجوة متسع بالوصيد
بالفناء ازكى اكثر ولا تعد عيناك عنهم لا تتعد
لهم الى غيرهم فرطا ندما سرادقها مثل السرادق
والحجرة التي تطيف بالفساطيط كالمهل عكر الزيت
ولم تظلم لم تنقص وكان له ثمر ذهب وفضة
يحاوره يحاوره به من المحاورة لكنا هو الله
ربي لكن انا هو الله ربي ثم حذفت الالف و
ادغم احدى النونين في الاخرى حسبانا من

السماء

السماء نارا زلقا لا يثبت فيه قدم هنالك الولاية
مصدر الولي عقبا عاقبة وهي الاخرة الباقيات
الصالحات ذكر الله موبقا مهلكا قبلا وقبلا
استئنافا وقيل مقابلة ليدحضوا ليزيلوا الدحض الزلق
موئلا ملجا حقبا دهرا طويلا نسيا مذهبا سربا
يسلك قصصا رجعا يقصان اثارهما الذي اتيناه من
لدنا علما خضر خشينا اذ يرهقهما طغيانا وكفرا ان
يحملهما حبه على ان يتابعاه على دينه واقرب رحما
من الرحم وهي اشد مبالغة من الرحمة كان
تحته كنز لهما ذهب وفضة من كل شيء سببا
علما حمئة ساترة الصدفين الجبلين فما استطاعوا
ان يظهروه ان يعلوه جعله دكاء الزقة يقال دكة
زلزلة لا يستطيعون سمعا لا يعقلون يحسبون انهم

يحسنون صنعا قال علي منهم الحرورية. قال سعد لا ولكنهم
اصحاب الصنعوامع والحرورية قوم زاغوا فازاغ الله
قلوبهم قال ابي ولكن الخوارج هم الفاسقون الذين
ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه سورة مريم لم نجعل
له من قبل سميا مثلا سويا من غير خوص وحنانا من
لدنا رحمة من عندنا بشرا سويا هو عيسى عليه السلام
جبارا شقيا عصيا قالت اليهود الستم تقرون يا اخت
هارون وقد كان بين موسى وعيسى ما كان فاجاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم كانوا يسمون بانبياء
والصالحين قبلهم فاجاءها المخاض الجاء وجع الولادة
سريا النهر الصغير رطبا جنيا طريا انتبذت اعتزلت
شيئا فريا عظيما اسمع بهم وابصر الكفار يومئذ اسمع
شيء وابصره وانذرهم يوم الحسرة اذا نودي يا اهل الجنة

خلو

خلود ولا موت لارجمنك لاشتمنك لسان صدق عليا
الثناء الحسن واهجرني واجتنبني حفيا لطيفا وبكيا جماعة
باك غيا خسرانا لا يسمعون فيها لغوا باطلا قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لجبريل ما يمنعك ان تزورنا اكثر مما
تزورنا فنزلت وما نتنزل الا بامر ربك وما كان ربك
نسيا الحقير هل تعلم له سميا لم يسم احد الرحمن غيره عتيا
عصيا مليا صلى يصلي يعني دخولا واحتراقا وان منكم الا
واردها يردونها ثم يصدرون باعمالهم حتما مقضيا
الحتم الواجب احسن نديا النادي المجلس اثاثا ما لا ورئيا
منظرا وقيل الري الشراب قال خباب جئت العاص بن
وايل اتقاضى حقا لي عنده فقال لا اعطيك حتى تكفر
بمحمد فقلت لا حتى تموت ثم تبعث قال واني لميت ثم مبعوث
قلت نعم قال ان لي هنالك مالا وولدا فنزلت افرايت الذي

كفر بايتنا اداقو لاعظيما تورنهم ازاتغويهم اغواء
وقيل تزعجهم ازعاجا نعد لهم عدا نعد انفاسهم
التي يتنفسون في الدنيا وردا عطاشا عهدا شهادة
ان لا اله الا الله هذا هدما للا عوجا ركزا صوتا وقيل
حسا سورة طه بالواد المقدس المبارك واسمه طوى
اكاد اخفيها لا اظهر عليها احدا غيري سيرتها حالتها
واحلل عقدة من لساني كل مالم ينطق بحرف او فيه
تمتمة او فافاة فهي عقدة ازري ظهري ان يفرط
ان يعجل يطغى يعتدي فاوجس اضمر خوفا وفتناك اختبر
ناك اختبارا اولا تنياء ولا تضعفا اعطى كل شيء
خلقه خلق لكل شيء زوجه ثم هدى لمنكحه و
مطعمه ومشربه ومسكنه لايضل لايخطي في جذوع
على جذوع النهى التقى تارة حاجة فيسحتكم

فيهلككم

١٠٤١

فيهلككم السلوى طاير يشبه بالسماني ولا تطغوا
لا تضلوا فقد هوى شقي بملكنا بامرنا ظلت اقمت
لننسفنه في اليم لنذرنه في البحر ساء بئس يتخافتون
يتشاورون قاعا مستويا وقيل الاملس وقيل يعلوه
الماء صفصفا الصفصف لانبات فيه وقيل المستوى
من الارض عوجا واديا امتا سرابية مكانا سوى
منصف بينهم يا بيسا على قدر موعد خطبك مالك
ماسر مصدر ماسنه مساسا معيشة ضنكا
الضنك الشديد وقيل اشقا قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم عذاب القبر خشعت الاصوات سكنت
همسا الصوت الخفي وقيل حس الاقدام والوطي
الخفي والكلام الخفي وعنت الوجوه ذلت ولا يخاف
ظلما ان يظلم فيزاد في سيأته هضما نقصا القوم الحلي الذي

استعار وامن ال فرعون فقد فناها القيتها القى السامري
صنع المثل تانيث الامثل يقول بدينكم اشلهم
طريقة اعدلهم هضما لا يظلم فيهضم من حسناته
حوار صياح حشرتني اعمى عن حجتي وكنت بصيرا
في الدنيا لا انظاء لا تعطش ولا تضحى لا يصيبك حر

سورة الانبياء عليهم احسن توقعوا من احسست خامدين
ميتين لعلكم تسالون تفهمون الويل واوفي
جهنم لا يستحسرون لا يعيون ارضى وفي في
فلك دوران يسبحون يجيرون وقيل يدورون
لا يصحبون لا يجارون ننقصها من اطرافها ننقص اهلها
وبركنها التماثيل الاصنام جذاذا حطاما ثم نكسوا دول
نفشت النفش الرعي بالليل صنعة لبوس لكم الدروع
اذ لن نقدر عليه لن ناخذه بالعذاب الذي اصابه

امتكم امة واحدة دينكم دين واحد وتقطعوا
امرهم اختلفوا حدب شرف ينسلون يقبلون
حصب شجر وقيل حطب لما نزلت انكم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون
قال المشركون الملائكة وعيسى وعزير يعبدون
من دون الله فنزلت ان الذين سبقت لهم منا الحسنى
الحسيس والحس واحد هو من الصوت الخفي السجل
الصحيفة كطي السجل للكتب كطي الصحيفة على
الكتاب قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
يا ايها الناس انكم محشورون الى الله عراة غرلا ثم قراء
كما بدانا اول خلق نعيده اذ نتكم اعلمتكم سورة الحج
ان زلزلة الساعة شيء عظيم قال رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم ذلك يوم يقول الله لادم ابعث بعث

النار تسعمائة وتسعة وتسعين في النار وواحد
في الجنة تذهل تشغل بهيج حسن ثاني سطفه
مستكبرا في نفسه بصهر يذاب من يعبد الله
على حرف شك وقيل يقدم الرجل المدينة فان ولدت
امرائة غلاما ونتجت خليه قال هذا دين صالح وان
لم تلد امرائه ولم تنتج خليلته قال هذا دين سوء
هذان خصمان اختصموا في ربهم نزلت في الذين
بارزوا يوم بدر حمزة وعلي وعبيدة وعتبة و
شيبة والوليد فليمدد بسبب الى السماء بحبل الى سقف
البيت وهدوا الى الطيب الهموا الى القران وهدوا
الى صراط الحميد الاسلم من كل فج عميق طريق بعيد
البائس الفقير الذي لا يجد شيئا من شدة الحال ثم ليقضوا تفثهم
وضع احرامهم من حلق الراس ولبس الثياب وقص الاظفار

نحو

نحو ذلك بالبيت العتيق قال رسول الله صلى الله عليه واله
وسلم انما سمي بيت العتيق لانه لم يظهر عليه جبار
مسكا عبد المخبتين المطمئنين القانع المتعفف والذي
يقنع بما اعطى المعتر السائل اذن للذين يقاتلون
هي اول اية نزلت في القتال وقصر مشيد بالجص
والاجر اذا تمنى القى الشيطان في امنيته اذا حدث
القى الشيطان في حديثه فيبطل الله ما يلقي الشيطان
ويحكم الله اياته يسطون يفرطون من السطوة سورة
المومنون افلح المومنون فازوا وسعد والخاشعون
ساكنون خايفون من سلالة النطفة سبع طرايق
سموات تنبت بالدهن هو الزيت واترفناهم وسعناهم
هيهات هيهات بعد الغثاء الزبد وما ارتفع عن
الماء وما لا ينتفع به ربوة المكان المرتفع قال رسول الله

عليه واله وسلم الفردوس ربوة الجنة واوسطها وافضلها
تتري يتبع بعضها بعضا ذات قرار خصب ومعين ماء
طاهر منكم دينكم وقلوبهم وجلة خائفين سالت
عايشة النبي صلى الله عليه واله وسلم عن هذه الاية
والذين يوتون ما اتوا وقلوبهم وجلة اهم الذين
يشربون الخمر ويسرقون قال لا يا بنت الصديق و
لكنهم الذين يصومون ويصلون ويتصدقون
وهم يخافون ان لا يقبل منهم اولئك الذين يسارعون
في الخيرات وهم لها سابقون سبقت لهم السعادة
يجاورون يستعبثون سامرا تهجرون حول البيت
وتقولون هجرا ناكصون تدبرون عن الصراط
لناكبون عن الحق عادلون تسحرون تكذبون
جاء رجل ابن عباس فقال يا ابا عباس ان في نفسي من

القران

القران شيئا اسمع الله يقول وكان الله على كل شيء
قديرا كان هذا امر قد كان وقال فلا انساب
بينهم يومئذ ولا يتسالون وقال في اية اخرى واقبل
بعضهم على بعض يتسالون قال ابن عباس اما قوله وكان
الله على كل شيء قديرا فانه لم يزل ولا يزال واما قوله
فلا يتسالون ففي النفخة الاولى واما قوله يتسالون
فاذا دخلوا الجنة كالحون عابسون قال رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم هم فيها كالحون تشويه
النار فتقلص شفته العليا حتى تبلغ وسط راسه وتسترخي
شفته السفلى حتى تضرب سرته سورة النور
انزلناها بيناها وفرضنا انزلنا فيها فرايض مختلفة
قال مرثد يا رسول الله انكح عناقا وكانت من
البغايا بمكة فنزلت الزاني لا ينكح الا زانية بر مون

المحسنات الحرائر والذين يرمون ازواجهم نزلت
في هلال بن امية قذف امراته عند النبي صلى
الله عليه وسلم لشريك بن شحماء وقيل في عويمران
الذين جاءوا بالافك نزلت في قصة عايشة رضي الله
تعالى عنها اذ تلقونه تقولونه بروية بعضكم
عن بعض ما زكى ما اهتدى ولا ياتل لا يقسم دينهم
حسابهم تستانسوا تستاذنوا ولا يبدين زينتهن
الا لبعولتهن لا تبتدي خلالها ومعضدها ونحرها
وشعرها الا لزوجها قال ابن مسعود لا خلخال ولا
قرط ولا قلادة الا ما ظهر منها قال الثياب غير
اولي الاربة المغفل الذي لا يشتهي النساء او الطفل
الذي لم يظهروا ولم يذروا بمائهم من الصغران
علمتم فيهم خيرا ان علمتم لهم حيلة فتياتكم اماتكم

البغاء

البغاء ان نا نور السموات هادي اهل السموات و
الارض مثل نوره هذه في قلب المومن كمشكواة
موضع الفتيلة وقيل الكوة في بيوت الساجدات
ترفع تكرم ويذكر فيها اسمه يتلى فيها كتابه
يسبح يصلي بالغدو الصلوة الغداة والاصال صلوة
العصر رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله قال
ابن عباس كانوا اتجر الناس وابيعه ولكن لم
تكن تلهيهم تجارتهم ولا بيعهم عن ذكر الله بقيعة
ارض مستوية سنا ضوء من خلاله من بين اضعاف
السحاب مذعنين مطيعين تحية السلام سورة الفرقان
تبارك تفاعل من البركة تملي تقرع ثبورا ويلا بورا هلكى
عتوا طغوا هباء منثورا ما يسف الريح الذين يحشرون
على وجوههم قيل يا نبي الله كيف يحشر الكافر

على وجهه يوم القيمة قال اليس الذي امشاه على
الرجلين في الدنيا بقادر على ان يمشيه على وجهه
يوم القيمة الراس المعدن مد الظل ما بين طلوع
الفجر الى طلوع الشمس ما كنا دايما عليه دليلا طلوع
الشمس قبضا يسيرا من بعا جعل الليل والنهار خلفة من
فاته شي من الليل ان يعمله ادركه بالنهار ومن
النهار ادركه بالليل وعباد الرحمان المومنون
هونا بالطاعة والعفاف والتواضع غراما ملازما
شديدا كلزوم الغريم وقيل هلاكا لا تقتلون
النفس التي حرم الله الا بالحق لما نزلت قال اهل
مكة فقد عدلنا بالله وقتلنا النفس التي حرم الله
واتينا فانزل الله عز وجل الا من تاب وامن الاية
اثاما العقوبة هب لنا من ازواجنا وذرياتنا

قرة

قرة اعين في طاعة الله وما شي اقر لعين مومن ان
يرى حبيبه في طاعة الله ما يعبؤ لا يعتد به يقال ما
عبات شيا لزاما هلكة سورة الشعرا كالطود
كالجبل ازلفنا جمعنا لشرذمة طايفة قليلة فكبكبوا
جمعوا ريع شرف مصانع كل بناء فهو مصنعة لعلكم
كانكم تخلدون خلق الاولين فارهين
حاذقين وقيل مرحين تعثوا اشد الفساد تعبثون
تبنون هضيم منضم بعضه الى بعض وقيل تتفت
اذا مس مسحرين مسحورين الايكة الغيضة وقيل
هي شجرة لجيلة الخلق يوم الظلة اظلال العذاب
واخفض جناحك الن جانبك في كل واد يهيمون
في كل لغو يخوضون سورة النمل بورك قدس
بشهاب قبس شعلة من النار تقتبسون منه اوزعني

اجعلني يخرج الحيا يعلم كل خفيه في السماء والارض
لا قبل لهم لا طاقة لهم الصرح كل ملاط اتخذ من
القوارير والصرح القصر وجماعة ص وع عرش عظيم
سرير كريم ياتوني مسلمين طايعين نكروا غيروا
طائركم مصائبكم ادراك علمهم غاب علمهم ردف
قرب يوزعون يحبسون وقيل يدفعون وقيل
يحبس ولهم على اخرهم حتى ينام الطير داخرين صاغرين
جامدة قائمة اتقن احكم سورة القصص قصيه
ابتغي اثره عن جنب بعد ياتمرون يتشاورون
انست ابصرت جذوة قطعة غليظة من الخشب
ليس فيها لهب وقيل شهاب ردءا معينا سنشد عضدك
سنغنيك العضد المعين قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم لعمه قل لا اله الا الله اشهد لك بها يوم

القيمة

١١٠

القيمة قال لولا ان يعيروني في قريش انما يحمله عليه
الجزع لاقررت بها عليك فانزل الله تعالى انك لا تهدي
من احببت فعميت عليهم الانباء الحجج سرمدا
دايما لتنوء تثقل لرادك الى معاد الى مكة كل
شيء هالك الا وجهه الا ملكه ويقال الا ما
اريد به وجه الله سورة العنكبوت يخلقون
افكا تصنعون كذبا اثقالا اوزارا قالت ام سعد
لسعد اليس قد امر والله بالبر والله لا اطعم طعاما
ولا اشرب شرابا حتى اموت او تكفر فنزلت ووصينا
الانسان بوالديه حسنا وان جاهداك على ان
تشرك بي الخ وتاتون في ناديكم المنكر كانوا
يحذفون اهل الارض ويسخرون منكم سورة
الروم كانت فارس يوم نزلت هذه الاية الم غلبت

الروم قاهرين للروم وكان المسلمون يحبون ظهور
الروم وكانت قريش تحب ظهور فارس
فانزل الله هذه الاية نظهرت غلبة الروم
على فارس في السنة السابعة ادنى الارض طرف
الشام اهون ابس يصدعون يتفرقون فلا
يربوا من اعطى يبتغي افضل فلا اجولر فيها
يحبرون ينعمون يمهدون يسوون المضاجع
لودق للطر السوى الاساة لا تبديل لخلق الله
لدين الله الفطرة الاسلام سورة لقمان ولا
تصعّر خدك للناس لا تتكبر فتحقر عباد الله
تعرض عنهم بوجهك اذ كلموك التصعر الاعراض
ما لوجه للغرور الشيطان ختار غدار سورة الم
السجدة تتجافى جنوبهم عن المضاجع نزلت في انتظار

الصلوة

الصلوة نسينا كم تركناكم العذاب الادنى مصائب
الدنيا واسقامها وبلاءها مهين ضعيف
نطفة الرجل الجرز التي لا تمطر الا مطرا لا يغني
عنها هياء اولم يهد ولم يبين سورة الاحزاب
كان الناس يدعون زيد بن حارثة زيد بن محمد
حتى نزل القران ادعوهم لابائهم قام نبي الله فخطر
خطرة فقال المنافقون الا ترون له قلبان قلب
معهم وقلب معكم فانزل الله ما جعل الله لرجل
من قلبين فمنهم من قضى نحبه اجله الذي
قدر له قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
طلحة ممن قضى نحبه صياصيهم قصورهم سلقوكم
استقبلوكم بالسنة حداد الطعن باللسان فيطمع
الذي في قلبه مرض الفجور والزنا قالت امراة

شيئا

ما ارى كل شيء الا للرجال وما ارى النساء يذكرن
بشيء فنزلت ان المسلمين والمسلمات وتخفي في نفسك
نزلت في شان زينب بنت جحش وزيد بن حارثه
يصلون يبركون ترجي تؤخر رسول الله صلى الله
عليه وسلم لزينب فدعا قوما الى الطعام فلما اكلوا
وخرجوا بقي رجلان يتحدثان فانزل الله يا ايها الذين
امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الاية لنغرينك
بهم لنسلطنك عليهم قال رسول الله صلى الله عليه و
اله وسلم ان موسى كان رجلا حييا ستيرا ما
يرى من جلده شيء فقالوا ما يستتر الا من عيب
وانه خلا يوما وحده فوضع ثيابه على حجر واغتسل
وان الحجر عدى بثوبه فطلب موسى الحجر يقول ثوبي
حجر حتى انتهى الى ملاء من بني اسرائيل فراده

عريا

عريانا احسن الناس خلقا فذلك قوله فبراه الله
مما قالوا سديدا قولا عدلا حقا الامانة الفرايض
جهولا غرا بامر الله سورة السباء قال رسول الله صلى
عليه واله وسلم هو رجل ولد عشرة من العرب فتيا
من منهم ستة وتشاءم منهم اربعة منساته عصاه
سيل العرم الشديد خمطا الاراك هل نجازي يعاقب
الاثل الطرفاء اوبي معه سبحي وقدر في السرد
المسامير والحلق واسلنا له عين القطر اذبنا له
الحديد وقيل الصفر محاريب بنيان ما دون القصور
وجفان كالجواب كحياض الابل جوابي الحياض
الواسعة فزع خلي الفتاح القاضي معاجزين مسابقين
وقيل مغالبين معشار عشر اعظكم بواحدة بطاعة
الله وبين ما يشتهون من مال او ولد وزهرة

باشياعهم بامثالهم فلا فوت فلا نجاة انى لهم
التناوش فكيف لهم بالرد اى من الاخرة
الى الدنيا سورة الملئكة الكلم الطيب ذكر الله
والعمل الصالح اداء الفرض قطمير الجلد الذي يكون
على ظهر النواة اللغوب اعياء جدد الطرائق الحرور
بالنهار وقيل الحرور بالليل والسموم بالنهار مع
الشمس مثقلة مثقلة غرابيب سود الشديد السواد
ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا قال رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم كلهم في الجنة سورة
يس كانت هو سلمة في ناحية المدينة فارادوا
النقلة الى قرب المسجد فنزلت انا نحن نحيي الموتى
ونكتب ما قدموا واثارهم مقمحون المقمح الشامخ
بانفه المنكس راسه طائركم مصائبكم احصيناه

حفظناه فعززنا شددنا يا حسرة ويل كان اي حسرة
عليهم استهزاءهم بالرسل كالعرجون القديم اصل
العذق العتيق المشحون المملي ان تدرك القمر لا
يستضي احدهما ضوء الاخر ولا ينبغي ذلك لهما
ولا الليل سابق النهار يتطالبان حثيثين نسلخ
منه النهار نخرج احدهما من الاخر ويجري
كل واحد منهما من مثله ما يركبون من
الانعام جند محضرون عند الحساب الاجداث
القبور ينسلون يخرجون من مرقدنا مخرجنا
سورة الصافات واصب دائم لازب ملتزق
يستسخرون يسخرون فاهدوهم وجهوهم وقفوهم
احبسوهم انهم مسئولون محاسبون ما لكم
لا تناصرون تمانعون مستسلمون مسخرون غول

صداع وقيل لا نتن ولا كراهة تحمر الدنيا
بيض مكنون اللولوء المكنون سواء الجحيم
وسط الجحيم شوبا لخلط طعامهم وسياط بالحميم الفوذ حار
وجعلنا ذرية بهم الباقين. قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم حام وسام ويافث وتركنا عليه
في الاخرين. لسان صدق للانبياء كلهم وان
من. شيعته اهل دينه يزفون انسلان في المشي
بلغ معه السعي العمل وتله صرعه في الغابرين في
الباقين الفلك المشحون السفينة الموقرة الممتلئة
وهو مليم المسئ المذنب فنبذناه بالعراء القيناه بالساحل
وقيل وجه الارض من يقطين من غير ذات اصل
الدباء ونحوه بفاتنين. مضلين لنحن الصافون
الملائكة سورة ص في عزة مغارين الملة الاخرة

وهي ملة قريش ولات حين مناص ليس حين مرار
عجاب عجب الاختلاق الكذب والتحريص
فليرتقوا في الاسباب السماء وقيل طرف السماء في
ابوابها جند ما هنالك مهزوم يعني من يشاء اولئك
الاحزاب القرون الماضية فواق رجوع وترداد
قطنا العذاب وقيل الجزاء وقيل القط الصحيفة
ولا تشطط لا تسرف وعز في غلبني الخلطاء الشركاء
الصافنات صفن الفرس يرفع احدى رجليه
حتى يكون على طرف الحافر الجياد السراع فطفق
مسحا جعل يمسح اعرف الخيل وعراقيبها جسدا شيطانا
رخاء طيبة مطيعة له حيث اصاب حيث اراد الا
صفاد الوثاق فامنن اعط اركض اضرب يركضون
يعدون صغثا حزمة اولي الايدي القوة والابصار

الفقه في الدين وقيل البصر في امر الله قاصرات الطرف
عن غير ازواجهن اتراب مستويات وقيل امثال
غساق الزمهرير من شكله ازواج الوان من
العذاب اتخذناهم سخريا اخطابهم سورة الزمر
يكون يجهل لفي مصدر قرني كتابا متشابها ليس من
الاشتباه ولكن يشبه بعضه بعضا في التصديق يتقي
بوجهه يجر على وجهه في النار غير ذي عوج ليس متشا
كسون الشكس العسر لا يرضى بالانصاف رجلا سلما
خالصا يقال سالما صالحا والذي جاء بالصدق القران
وصدق به المومن يجي يوم القيمة يقول هذا الذي
اعطيني بما فيه ويخوفونك بالذين من دونه الاوثان
اشمازت نفرت ثم اذا خولناه اعطيناه ان ناسا من اهل
الشرك قد قتلوا واكثروا وزنوا واكثروا فاتوا

محمدا صلى الله عليه وسلم فقالوا ان الذي تقول وتدعوا
اليه الحسن تخبرنا ان لما عملنا كفارة فنزل يا عبادي الذين
اسرفوا على انفسهم الاية وان كنت لمن الساخرين المخوفين
لو ان لي كرة رجعة المحسنين المهتدين بمفازتهم
من الفوز والارض جميعا قبضته قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقبض الله الارض ويطوي السموات بيمينه
ثم يقول انا الملك اين ملوك الارض ونفخ في الصور قال
اعرابي يا رسول الله ما الصور قال قرن ينفخ فيه حافين
مطيفين بحافيه بجوانبه سورة المومن ذي الطول السعة
والغنا وقيل التفضل داب حال ناب خسران ادعوني و
جدوني قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدعاء هو
العبادة داخرين خاشعين الايمان ليس له دعوة يعني
الوثن يسجرون توقد بهم النار تمرحون تبطرون

سورة حم السجدة فصلت بينت غير ممنون محسوب
وقدر فيها اقواتها ارزاقها ائتيا طوعا او كرها اعطيا
قالتا اتينا طائعين اعطينا في كل سماء امرها مما امر به
نحسات مشائيم فهديناهم بيناهم اختصم عند البيت
ثلثة نفر قال احدهم اترون الله يسمع ما نقول فقال الآخر
يسمع ان جهرنا ولا يسمع ان اخفينا وقال الآخر ان كان
يسمع اذا جهرنا فهو يسمع اذا اخفينا فانزل الله وما كنتم
تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا
جلودكم ولكن ظننتم الاية والغوا فيه عيبوا لاقراء
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الذين قالوا
ربنا الله ثم استقاموا قال قد قالها الناس ثم كفر اكثرهم
فمن مات عليها فقد استقام ادفع بالتي هي احسن الصبر
عند الغضب والعفو عند الاساءة لا يسامون لا يفترون

ولي حميم القريب اعملوا ما شئتم يعني الوعيد ما لهم
من محيص حاص عنه اي حاد عنه مرية امتراء سورة
الشورى يذرؤكم فيه نسل بعد نسل لا حجة لا خصومة
شرعوا ابتدعوا الا المودة في القربى قال سعيد بن جبير
قربى آل محمد فقال ابن عباس عجلت ان النبي صلى الله
عليه واله وسلم لم يكن بطن من قريش الا كان له
فيهم قرابة فقال الا ان تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة
فبما كسبت ايديكم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تصيب عبدا نكبة فما فوقها الا بذنب وما يعفو الله
اكثر فيظللن رواكد على ظهره يتحركن فلا يجرين في
البحر يوبقهن يهلكهن هز من طرف خفي ذليل
عقيما التي لا تلد اوحينا اليك روحا من امرنا القرآن
سورة الزخرف ام الكتاب اصل الكتاب مضى

مثلا الاولين عقوبة الاولين مقرنين مطيقين
ضابطين يقال فلان مقرن لفلان ضابط له وجعلوا له
من عباده جزء واعد كالكظيم ممتلئ غما او من ينشؤ في
الحلية يعني الجواري لو شاء الرحمن ما عبدناهم يعنون
الاوثان على امة على امام و معارج الدرج وزخرفا
الذهب ومن يعش يعمى وانه لذكر لك شرف اسفونا
اسخطونا يصدون يضجون تحبرون تكرمون ملئكة
يخلفون يخلف بعضهم بعضا واكواب اباريق التي لا خراطيم
لها فانا مبرمون مجمعون وقيله يا رب تفسيره ايحسبون
انا لا نسمع سرهم ونجويهم ولا نسمع قيلهم سورة
الدخان رهوا ساكنا وقيل طريقا يابسا فاعتلوه
ادفعوه زوجناهم بحور عين انكحناهم حورا عينا
يحار فيها الطرف قوم تبع ملوك اليمن وكل واحد منهم

يسمى

يسمى تبعا فارتقب فانتظر قال ابن مسعود اذ قريشا
لما استعصوا على النبي صلى الله عليه وسلم دعا عليهم
بسنين كسني يوسف فاصابهم قحط وجهد حتى اكلوا
العظام فجعل الرجل ينظر الى السماء فيرى ما بينه وبينها
كهيئة الدخان من الجهد فانزل الله تعالى فارتقب
يوم تاتي السماء بدخان مبين فقيل يا رسول الله استسق الله
لمضر فاستسقى فسقوا فعادوا الى حالهم حين جاءتهم
الرفاهية فنزلت انكم عائدون ثم انزل يوم نبطش
البطشة الكبرى انا منتقمون يوم بدر سورة
الجاثية اضله الله على علم في سابق علمه جاثية مستوفزين
على الركب نستنسخ نكتب سورة الاحقاف فيما ان مكناكم
ما لم نمكن لكم اثارة بقية من علم ما كنت
بدعا من الرسل ما كنت باول الرسل ارايتم اتعلمون

عارضا السحاب قال ابن مسعود افتقدنا النبي صلى الله
عليه وسلم ذات ليلة وهو بمكة فقلنا اغتيل استطير
ما فعل به فبتنا بشر ليلة مات بها حتى اذا اصبحنا
اذا نحن به يجيء من قبل حراء فقال اتاني داعي الجن
فاتيتهم فقرات عليهم سورة محمد آسن مصفى اوزارها
اثا مها عرفها بينها مولى الذين امنوا وليهم يستبدل
قوما غيركم ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم منكب
سلمان ثم قال هذا وقومه عزم الامر جدا لا امر اضغانهم
حسدهم لا تاتيكم لا ينقصكم سورة الفتح
ليغفر لك الله ما تقدم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لقد نزلت على الله احب الي مما على الارض ثم قراها
فقالوا هنيئا لك يا رسول الله فما ذا يفعل بنا فنزلت ليدخل
المومنين والمومنات جنات دائرة السوء العذاب تعزروه

تنضوا

١٢٨

تنضوا ان ثمانين هبطوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم
واصحابه من جبل التنعيم عند صلوة الصبح وهم يريدون
ان يقتلوه فاخذوهم اخذا فاعتقهم رسول الله صلى الله
عليه وسلم فانزل الله وهو الذي كف ايديهم عنكم الخ
كلمة التقوى قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
لا اله الا الله سيماهم في وجوههم التواضع شطأه فراخه
شطوا السنبل نبتت الحبة عشرا وثمانيا وسبعا فيقوى
بعضه ببعض ولو كانت واحدة لم تقم على ساق فازره
قواه فاستغلظ غلظ على سوقه الساق حاملة الشجر
سورة الحجرات لا تقدموا بين يدي الله ورسوله لا
تقولوا خلاف الكتاب والسنة اذ اقرع بن حابس
قدم على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال ابو بكر
يا رسول الله استعمله على قومه فقال عمر لا تستعمله يا رسول الله

فتكلما عند النبي صلى الله عليه واله وسلم حتى ارتفعت
اصواتهما فنزلت يايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم
ولا تجسسوا هوان يتبع عورات المومن امتحن الله
اخلص ولا تنابزوا يدعي بالكفر بعد الاسلام
كان الرجل يكون له اسمان والثلثة فيدعي
ببعضها فعسى ان يكره لا تنابزوا بالالقاب الشعوب
النسب البعيد والقبايل دون ذلك سورة ق المجيد
الكريم مريج مختلف ملتبس وقيل الباطل باسقات
طوال لبس شك حبل الوريد عرق العنق ذالك رجع
بعيد رد بعيد فروج فتوق ما تنقص الارض من
عظامهم حب الحصيد الحنطة قرينه الشيطان الذي
قيض له تبصرة بصيرة فنقبوا هربوا وقيل ضربوا
القى السمع لا يحدث نفسه بغيره لغوب النصب

النضيد الكفرى ما دام في اطعامه ومعناه منضود
بعضه على بعض سورة الذاريات الذاريات الرياح
تذروه تفرقه فالحاملات وقرا السحاب ذات
الحبك ذات الطريق والخلق الحسن وقيل استواءها
وحسنها قتل الخراصون لعن المرتابون في غمرة ساهون
في ضلالتهم يتمادون يفتنون يعذبون يهجعون
ينامون وفي انفسكم افلا تبصرون تاكل وتشرب
في مدخل واحد ويخرج من موضعين فراغ الى
اهله فرجع صرة صيحة فصكت لطمت بركنه بقوته
الرميم نبات الارض اذا دبر ويبس بايد بقوة انا
لموسعون لذو سعة خلقنا زوجين الذكر والانثى
واختلاف الالوان حلو وحامض فهما زوجان
ففروا الى الله معناه من الله اليه ما خلقت الجن والانس

الا ليعبدون اهل السعادة من الفريقين الا
ليوحدون تواصوا تواطئوا المتين. الشديد ذنوبا
دلوا سورة الطور الطور الجبل مسطور مكتوب رق
منشور صحيفة المسجور المحبوس وقيل الموقد تسجر حتى
يذهب ماءها فلا يبقى فيها قطرة تمور تحرك وتدور
يدعون يدفعون فاكهين معجبين. ما التناهم ما
نقصناهم يتنازعون يتعاطون تاثيم كذب ريب
المنون الموت المسيطرون المسلطون كسفا قطعا
سورة النجم اذا هوى غاب ذو مرة منظر حسن وقيل
ذو شدة وقوة في امر الله قاب قوسين حيث الوتر
من القوسين افتمارونه افتجادلونه قال ابن عباس
راي محمد ربه واورد عليه لا تدركه الابصار فقال
ويحك ذلك اذ تجلى بنوره الذي هو نوره وقالت

عايشة

عايشة انما هو جبريل لم يره في صورته الا مرتين
مرة عند السدرة المنتهى ومرة عند جياد له
ستماية جناح ما زاغ البصر بصر محمد صلى الله عليه واله
وسلم وما طغى ولا جاوز ما راي قسمة ضيزى جائرة
وقيل عوجا اكدى كدره بمنه وقيل قطع عطاره الذي
وفى وفى ما فرض عليه اغنى واقنى اعطى وارضى رب
الشعرى هو مرزم الجوزا ازفة الازفة اقتربت الساعة
الازقه من السماء يوم القيمة سامدون لاهون السمود
اللهو سورة القمر انشق القمر على عهد رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم فرقتين فرقة فوق الجبل وفرقة
دونه فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اشهدوا
مستمر ذاهب هذا اب مستقر حق مزدجر متناهي
وازدجر افتعل من زجرت ودسر الذي تحرز به

السفينة وقيل اضلاع السفينة اشر المرج والبحر شرب

محتضر يحضرون الماء فتعاطى تعاطيها بيده فعقرها

المحتظر لحظار من الشجر محترق يبس ناهونا قرانه فتماروا

كذبوا سيهزم الجمع ويولون الدبر تلاها

رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوم بدر يعني

هذا مصداق هذا الوعد جاء مشركو قريش يخاصمون

رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في القدر فنزلت

يوم يسحبون في النار على وجوههم ذوقوا مس

سقر انا كل شيء خلقناه بقدر سورة الرحمن النجم

ما ينبسط على الارض والشجر على ساق الوزن يريد لسان

الميزان الانام الخلق العصف التبن وقيل بقل الزرع وقيل

ورق الحنطة والتبن الريحان خضرة الزرع وورقه

والحب الذي يوكل منه فباي الاء ربكما باي نعمة الله

صلصال طين خلط برمل كالفخار كما يضع الفخار المارج اللهب

الاصغر وقيل خالص النار مرج ارسل برزخ حاجز لا يبغيان

لا يختلطان المنشات ما رفع قلعه من السفن ذو الجلال

ذو العظمة والكبرياء سنفرغ لكم هذا وعيد من الله

لعباده وليس بالله شغل يعني نحاسبكم لا تنفذون لا

تخرجون من سلطان شواظ لهب النار وقيل اللهب

الذي لا دخان له ونحاس دخان النار وقيل الدخان

الذي لا لهب له وقيل الصفر يصب على رؤسهم يعذبون

به ولمن خاف مقام ربه جنتان يهم بالمعصية فيذكر الله

فيتركها افنان اغصان وجنا الجنتين دان ما يجتني

قريب قاصرات الطرف لا يبغين غير ازواجهن لم

يطمثهن لم يدن منهن مدهامتان سوداوان

من الري نضاختان فايضتان مقصورات الحور وقيل

محبوسات قصرطرفهن وانفسهن على ازواجهن رفرف
خضر المجالس سورة الواقعة خافضة لقوم الى النار
رافعة الى الجنة رجت زلزلت وبست فتتت ثلة امة
موضونة منسوجة واكواب الكوب لا اذان له ولا
عروة واباريق ذوات العرى ولا اذان ولا ينزفون
لا يقيئون اولا يسكرون لغوا باطلا تاثيما كذبا في
سدر مخضود الذي ليس له شوكت ويقال المخضود
الموقر حملا وطلح منضود الموقر وماء مسكوب جار
مترفين متمتعين ومتنعمين يحموم دخان اسود انا
انشانا من النشاء قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
من النسات اللاتي كن في الدنيا عجايز عمشا رمصا عربن
يديمون الحنث العظيم الشرك الهيم الابل الظماء ما
تمنون من النطف يعني في ارحام النساء انا لمغرمون لملزمون

تورون تستخرجون اوريت اوقدت للمقوين المسافرين
بمواقع النجوم بمحكم القران مدهنون مكذبون و
تجعلون رزقكم قال رسول الله صلى الله عليه واله
شكركم يقولون مطرنا بنوء كذا وكذا غير مدينين
محاسبين فروح راحة وجنة نعيم رخاء فسلام لك
اي مسلم لك انك من اصحاب اليمين سورة الحديد
نبراها نخلقها مستخلفين معمرين فيه باس شديد
جنة وسلاح موليكم اولى بكم سورة المجادلة
قالت عايشة تبارك الذي وسع سمعه كلّني اني
لا اسمع خولة بنت ثعلبة ويخفى على بعضه وهي تشتكي
زوجها الى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم تقول
يا رسول الله اكل شبابي ونثرت له بطني حتى اذا كبرت
سني وانقطع له ولدي ظاهر مني اللهم اني اشكو اليك

قالت عايشة فما برحت حتى نزل جبرئيل عليه السلم بهولاء
الايات قد سمع الله قول التي الايات يحادون الله
يشاقون كبتوا اخزوا من الخزي قال علي رضي الله عنه
نزلت يايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول قال النبي
ما ترى دينار قلت لا يطيقونه قال فنصف دينار قلت
لا يطيقونه قال فكم قلت شعيرة قال انك لزهيد فنزلت
اشفقتم قال النبي خفف الله عن هذه الامة تخفيف
غلب سورة الحشر الجلاء الاخراج من ارض الى ارض
قال ابن عباس نزلت في بني النضير امر وابقطع النخل
فحك في صدورهم فقال المسلمون قد قطعنا بعضا وتركنا
بعضا فلنسالن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فانزل الله
ما قطعتم من لينة الخ قالت عايشة وكان من سبع
لم قالت عايشة يصيبهم جلاء فيما خلا لينة نخلة ما لم

تكن عجوة او برنية حاجة حسدا خصاصة فاقة ان رجلا
من الانصار بات به ضيف فلم يكن عنده الا قوته وقوت
صبيانه فقال لامراته نومي الصبية واطفي السراج وقربي للضيف
ما عندك فنزلت ويوثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة
المفلحون فايزون بالخلود الفلاح البقاء المهيمن الشاهد
العزيز المقتدر على ما يشاء الحكيم المحكم لما اراد
سورة الممتحنة نزلت في كتاب حاطب بن ابي بلتعة
الى المشركين يخبرهم ببعض امر النبي صلى الله عليه واله
وسلم لا تجعلنا فتنة للذين كفروا لا تسلطهم علينا
فيفتنونا قدمت ام اسماء بنت ابي بكر الصديق بهدايا
فابت ان تقبل منها وتدخلها فانزل الله تعالى لا ينهاكم الله
عن الذين لم يقاتلوكم الاية ولا ياتين ببهتان يفترينه
لا يلحقن بازواجهن غيرا ولادهم سورة الصف قال

عبد الله بن سلم قعدنا نفرا من اصحاب النبي صلى الله عليه
واله وسلم فتذاكرنا فقلنا لو نعلم اي الاعمال احب الى الله
لعملناه فانزل الله سبح لله ما في السموات وما في الارض
السورة مرصوص ملصق بعضه ببعض من انصاري الى الله
من يتبعني سورة الجمعة واخرين منهم لما يلحقوا بهم قيل
من هم يا رسول الله فوضع رسول الله صلى الله عليه واله
وسلم يده على سلمان ثم قال لو كان الايمان عند الثريا
لناله رجال من هولاء اقبلت عير يوم الجمعة وهم مع
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فتبادر الناس
الا اثنى عشر رجلا فانزل الله واذا راو تجارة او لهوا
سورة المنافقين نزلت في الرد على عبد الله بن ابي
المنافق فيما قال ولتصديق زيد بن ارقم فيما حكاه عنه
قاتلهم الله لعنهم الله وكل شيء في القران قتل فهو

لعن خشب مسندة نخل وقيام وقيل كانوا رجالا اجمل
شيء لووا روسهم حركوا استهزاء بالنبي صلى الله عليه
واله وسلم ينفضوا يتفرقوا سورة التغابن يوم التغابن
غبن اهل الجنة اهل النار ومن يومن بالله يهد
قلبه هو الذي اذا اصابته مصيبة رضي وعرف انها
من عند الله ان من ازواجكم واولادكم عدوا
لكم قال ابن عباس هولاء رجال اسلموا في اهل مكة
وارادوا ان ياتوا النبي صلى الله عليه واله وسلم فابى
ازواجهم واولادهم سورة الطلاق وانفقوا
تصدقوا ومن يتق الله يجعل له مخرجا ينجيه من
كل كرب في الدنيا والاخرة اذا ارتبتم ان لم تعلموا
او بال امرها جزاءها واولات الاحمال واحدتها
ذات حمل بين النبي صلى الله عليه واله وسلم اذ الحبلى

اذا وضعف بعد وفاة زوجها بقريب فقد انقضت
عدتها فحكم اولات الحمل مخصص لحكم المتوفى
عنها زوجها عنت ابته سورة التحريم كان رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم يشرب عسلا عند زينب و
يمكث عندها فتواطيت ازواجه وقلن نجد منك
رشح المغافير فحلف ان لا يعود فنزلت اللتان تظاهرتا
على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عايشة وحفصة
وقيل كانت لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم امة
يطاها فلم تزل به حفصة حتى جعلها على نفسه حراما
فانزل الله يا ايها النبي لم تحرم صغت قلوبكما النفس
لتميل ظهير عون قوا انفسكم واهليكم اوصوا اهليكم
بتقوى الله وادلوهم سورة الملك فسحقا بعدا من
فطور تفوق حسير كليل ضعيف في غرور في باطل النفاق

الاختلاف

الاختلاف تميز تقطع مناكبها جوانبها نفور الكفور سورة
ن لو تدهن فيدهنون لو ترخص لهم فيرخصون
عتل متكبر زنيم ولد الزنا ويقال ظلوم كالصريم كالصبح
انصرم من الليل والليل انصرم من النهار الصريم الذاهب
تنخافتون يتناجون على حرد على جد في انفسهم قال
اوسطهم اعدلهم يوم يكشف عن ساق هو الامر
الشديد المقطع من الهول يوم القيمة قال ابن مسعود
هذا يوم كرب وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يكشف ربنا ساقه ما فيسجد له كل مومن ومومنة
ويبقى من كان يسجد في الدنيا رياء وسمعة فذهب
ليسجد فيعود ظهره طبقا واحدا وهو مكظوم مغموم و
هو مذموم ملوم ليزلقونك ينفذونك سورة الحاقة
صرصر شديدة عاتية عتت على الخزان حسوما متتابعة

حاوية سقط اعلاها على اسفلها طغى الماء كثر داعية
حافظة اني ظننت القيت دانية قريبة كانت القاضية
الموته الاولى التي منها لن احيى بعدها غسلين صديد
اهل النار الوتين نياط القلب سورة المعارج سال سائل
هو نضر بن الحارث قال اللهم ان كان هذا هو الحق الخ
المعارج العلو والفواضل كالمهل قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم كعكر الزيت فاذا قربه الى وجهه سقطت
فروة وجهه الفصيلة اصغر ابائه القربى اليه ينمي من
انتمى نزاعة للشوى اليدان والرجلان والاطراف
وجلدة الراس يقال لها شواة عزين حلق وجماعات
واحد تها عزة سورة نوح مدرارا يتبع بعضها بعضا
لا ترجون الله وقارا لا تخشون الله عظمته سبلا طرقا
فجاجا مختلفة الكبارا اشد من الكبار ودا ولا سواعا

الاية

الاية قال ابن عباس اسماء رجال صالحين من قوم نوح
فلما اهلكوا اوحى الشيطان الى قومهم ان انصبوا الى مجالسهم
التي كانوا يجلسون انصابا وسموها باسمائهم ففعلوا
فلم يعبد حتى اذا اهلك اولئك وتنسخ العلم عبدت تبارا
هلاكا سورة الجن انطق رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
في طائفة من اصحابه عايدين الى سوق عكاظ وقد حيل
بين الشياطين وبين خبر السماء وارسلت عليهم الشهب
فرجعت الشياطين فقالوا اضربوا مشارق الارض و
مغاربها فانظروا ما هذا الامر الذي حال بينهم و
بين خبر السماء فانطلق الذين توجهوا نحو تهامة الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم بنخلة وهو يصلي باصحابه
الفجر فلما سمعوا القران قالوا هذا الذي حال بينكم
وبين خبر السماء فهنالك رجعوا الى قومهم فقالوا يا

قوهنا انا سمعنا الايات جد ربنا فعله وامره وعظمة
وقدرته فلا يخاف بخسا نقصا من حسناته ولا رهقا
زيادة من سياته طرايق قددا المنقطعة في كل وجه
لبدا اعوانا سورة المزمل لما نزلت يا ايها المزمل
قاموا سنة حتى تورمت اقدامهم فانزل الله تعالى
فاقرؤا ما تيسر منه وتبتل اخلص انكالا قيودا كثيبا
مهيلا الرمل السائل اخذا وبيلا شديدا اليس له
ملجاء منفطر به منثقلة به يقال متصدع من خوف يوم
القيمة سورة المدثر الرجز الاوثان يوم عسير شديد
صعودا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعود جبل
يتصعد فيه سبعين خريفا ثم يهوي به كذلك ابدا
الواحة محرقة اتانا اليقين الموت مستنفرة نافرة
من عودة القسورة الاسد ويقال قسورة ذكو الناس

واصواتهم

واصواتهم سورة القيمة ليفجر امامه سوف اتوب
وسوف اعمل لا وزر لا ملجاء كان النبي صلى الله
عليه واله وسلم اذا نزل عليه الوحي حرك به لسانه
فانزل الله تعالى لا تحرك به لسانك فاذا قرانا فاتبع
قرانه اعمل به باسرة كالحة والتفت الساق بالساق
اخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الاخرة
فتلفي الشدة يتمطى يختال اولى لك فاولى توعد سدى
هملا سورة الدهر امشاج مختلفة الالوان ويقال اختلاط
ماء الرجل وماء المراة اذا وقع في الرحم مستطيرا ناشيا
ضيفا وقيل ممتد البلاء عبوسا قمطريرا الذي ينقبض وجهه
من شدة الوضع وقيل قمطريرا طويلا وقيل شديدا
سلسبيلا حديدة الجرية اسرهم شدة الخلق سورة
المرسلات كفاتا كنار رواسي شامخات جبال مشرفات

فرانا عذبا جمالات صفر جبال السفن تجمع
حتى يكون كالاوساط الرجال سورة النبا سرجا و
هاجا مضيا المعصرات السحاب يعصر بعضها بعضا
فيخرج الماء من بين السحابين ثجاجا منصبا الفافا
مجتمعة غساقا غسقت عينه ويغسق الجرح بسيل اجزاء
وفاقا وافقت اعمالهم لا يرجون حسابا لا يخافونه
مفازا متنزها وكواعب نواهد اترابا في سن واحد
ثلث وثلثين سنه وكاسا دهاقا ممتليا وملي عطاء
حسابا جزاء كافيا لا يملكون منه خطابا لا
يكلمونه [above] يملكونه الا ان ياذن لهم الروح ملك من اعظم
الملئكة خلقا وقال صوابا حقا وقيل لا اله الا الله
سورة والنازعات الرادفة النفخة الثانية واجفة
خايفة الحافرة الى امرنا الاول الى الحيوة النخرة البالية

بالساهرة وجه الارض متاعا لكم منفعة سمكها
بناءها واغطش اظلم مرسها منتهاها سورة عبس انزل [above]
عبس وتولى في ابن ام مكتوم الاعمى اتى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فجعل يقول يا رسول الله ارشدني
وعنده رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرض عنه
ويقبل على الاخر تصدى تغافل عنه تلهى تشاغل سفرة
كتبة لما يقض لا يقضي احد ما امر به وقضبا القت
حدائق البساتين وفاكهة الثمار الرطبة وابا ما
تعلفت منه الدواب مشرقة ترهقها تغشيها شدة
سورة كورت كورت اظلمت انكدرت تغيرت و
انتثرت سجرت يذهب ماءها وقيل المسجور المملو
واذا النفوس زوجت زوج نظيره من اهل الجنة والنار
الخنس ترجع وتكنس كما يكنس الظبي عسعس ادبر وا

رجل من عظماء المشركين فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم

الصبح اذا تنفس ارتفع النهار بضنين يضن به والضنين
المتهم سورة انفطرت فجرت بعضها في بعض وقيل
فاضت بعثرت بحثت فعدلك اراد معتدل الخلق
سورة المطففين المطفف لا يوفي يوم يقوم الناس
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم احدهم في
الرشح الى انصاف اذنيه بل ران ثبت الخطايا عليين
الجنة الارايك السرر الرحيق الخمر ختامه طينه
التسنيم يعلو شراب اهل الجنة ثوب جوزي سورة
انشقت اذنت اسمعت واطاعت والقت اخرجت ما
فيها من الموتى وتخلت عنها حسابا يسيرا قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذلك العرض يعني بغير مناقشة
لن يحور لن يرجع ويبعث وما وسق جمع من دابة
والقمر اذا اتسق اتساقه اجتماعه لتركبن طبقا عن

طبق

طبق حالا بعد حال اجر غير ممنون غير منقوص سورة
البروج اصحاب الاخدود الاخدود انشق في الارض
اسلم غلام كانوا امروه بتعلم السحر على يد راهب
فعلموا بذلك فاخذوه وظهرت على يده الكرامة
فامن الناس فقتلوه وخدوا الاخدود من لم يرجع
من دينه القوه فيها فتنوا عذبوا الودود الحبيب
سورة الطارق الترائب هو موضع القلادة من
المراة ذات رجع سحاب يرجع بالمطر والارض ذات
الصدع تتصدع بالنبات لقول فصل حق وما هو بالهزل
بالباطل سورة الاعلى غثاء هشيما احوى متغير من
تزكى من الشرك وذكر اسم ربه وحد الله فصلى الصلوات
الخمس سورة الغاشية الغاشية والطامة والصاخة
والحاقة والقارعة من اسماء يوم القيمة عاملة ناصبة

النصارى عين آنية بلغ اناءها وحان شربها
الضريع نبت يقال له الشرق وقيل شجر من نار لا تسمع
فيها لاغية شتما ونمارق المرافق المصيطر [الجبار] والمسلط
سورة الفجر سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الشفع
والوتر وهي الصلوة بعضها وتر وقيل الوتر الله ارم
ذات العماد القديمة والعماد اهل عمود يقيمون
جابوا الصخر نقبوا الحجارة في الجبال فاتخذوها بيوتا
سوط عذاب كلمة تقرأها العرب بكل نوع من العذاب
لبالمرصاد يسمع ويرى وقيل اليه المصير ولا تحاضون
على طعام المسكين تامرون باطعامه اكلا لما السف
حبا جما شديدا كثيرا وانى له كيف له المطمئنة المصد [قة]
بالثواب سورة البلد في كبد في اعتدال واستقامة
مالا لبدا كثيرا النجدين الخير والشر وقيل الضلالة و

والهدى فلا اقتحم العقبة فلم يقتحم العقبة في
الدنيا ثم فسرها وما ادريك الخ ذا مسغبة مجاعة
ذا متربة الساقط في التراب وقيل ذا حاجة وجهد
موصدة مطبقة سورة الشمس وضحيها ضوءها و
طحيها قسمها فالهمها فجورها وتقويها بين الخير و
الشر بطغويها بمعاصيها اذا انبعث اشقيها رجل عزيز عارم
منيع في رهط ولا يخاف عقبها لا يخاف من احد تابعه
سورة الليل اذا تردى اذا مات وتردى
في النار بالحسنى بالخلف تلظى توهج سورة الضحى
سجى اظلم وسكن وقيل ذهب ما ودعك ربك
وما قلى ما تركك وما ابغضك ابطاء جبريل فقال
المشركون قد ودع محمد فانزل الله ما ودعك ربك
الخ عائلا ذو عيال سورة الم نشرح انقض اثقل فانصب

في الدعاء سورة التين في احسن تقويم في احسن خلق
سورة القلم الرجعى المرجع لنسفعا لناخذن نادية
عشيرته قال ابو جهل لئن رايت محمدا صلى الله عليه و
اله وسلم يصلي لاطان على عنقه فقال النبي صلى الله عليه
واله وسلم لو فعل لاخذته الملائكة عيانا وفي رواية
قال ابو جهل انك لتعلم ما بها من نادٍ اكثر مني فانزل
الله فليدع نادية سندع الزبانية الملك سورة
لم يكن منفكين زائلين سورة زلزلت تحدث
اخبارها قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اخبارها
ان تشهد على كل عبد وامة بما عمل على ظهرها
سورة العاديات فاثرن به نقعا رفعن به غبارا
الكنود الكفور لحب الخير لشديد البخيل حصل ميق
سورة القارعة كالفراش المبثوث كغوغاء

الجراد يركب بعضه بعضا كذلك الناس يجول بعضهم
في بعض كالعهن كالوان العهن وقراء عبد الله
كالصوف سورة التكاثر التكاثر من الاموال
والاولاد سورة العصر العصر الدهر خسر ضلال
سورة الهمزة حطمة اسم النار مثل سقر ولظى
سورة الفيل الم تر الم تعلم طيرا ابابيل متتابعة وقيل
ذاهبة وجائية ينقل الحجارة بمناقيرها وارجلها
فتبلبل عليهم فوق روسهم من سجيل من سنك
وكل سورة قريش لايلاف قريش النعمتي على
قريش ايلافهم لزومهم وقيل الفوا فلا يشق
عليهم في الشتاء والصيف وامنهم من كل عدوهم
في حرفهم سورة الماعون يدع اليتيم يدفعه عن
حقه ساهون لاهون الماعون المعروف كله وقال

بعض العرب الماء قبل اعلاءها الزكوة المفروضة واذناها
عارية المتاع سورة الكوثر قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم هو نهر في الجنة شانئك عدوك سورة النصر قال ابن
عباس انما هو اجل رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلمه
اياه فصدقه سورة تبت صعد رسول الله صلى الله عليه
وسلم الصفا فنادي يا صباحاه فاجتمعت اليه قريش فقال
اني نذير لكم بين يدي عذاب شديد فقال ابو
لهب الهذا جمعتنا تبا لك فانزل الله تعالى تبت يدي
ابي لهب من مسد ليف المقل وهي السلسلة التي في النار
سورة الاخلاص قال المشركون انسب لنا ربك
فانزل الله قل هو الله احد الصمد الذي كمل سودده
سورة الفلق الفلق الصبح اذا انفلق من ظلمة الليل وقيل
الخلق غاسق الظلمة وقيل غاسق الليل اذا وقب غروب

الشمس

الشمس اذا وقب اذا دخل في كل شيء واظلم نظر رسول الله
صلى الله عليه وسلم الى القمر فقال يا عائشة استعيذي بالله
من شر هذا فان هذا الغاسق اذا وقب سورة الناس
الوسواس ذو الولد خنسة الشيطان فاذا ذكر الله ذهب و
اذا لم يذكر الله ثبت في قلبه وهذا اخر ما اوردناه
في الرسالة المسماة بفتح الخبير مما لابد منه في علم التفسير
والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا وصلى الله على
سيدنا محمد واله وصحبه اجمعين

خاتمة

اقول وانا عبد الضعيف خادم خلق الله عبد الله
بن السيد بهادر علي الترمذي ثم السواني
عفا الله عنهما سيأتيهما قد صححت وطبعت هذه

الرسالة المتبركة النافعة باستعانة خلاصه
علماء الدهر نقاوة فضلاء العصر
المكرم المعظم المحب المولوي
محمد اكبر شاه پيشاوري
انه مدرس في المدرسة
الواقعة في بند رهوكلي
المتصلة بالكلكة

تمام شد
تم تم
تم

غلط	صحيح
نام	تمام
مي باشد	نباشد
بيمار رمان	بيمار درمان
جاي	جمله
كدبهي	كدبتي
تعزير	تحرير
بقوله	لقوله
نعليغ	تعليغ
شهركم	شهركم بذا
نزل	انزل
بقول	تقول
ما الاخر	باخر
مقصد	قصد
لد	كد
نق	حق
كلبني	كلبي
بهت	لد
اي ابدله	ابدل

غلط	صحيح
اذ	اذا
لتوفيت	التوفيت
امته	امة
محمه	محيي
درزمين	زمين
اتيت	انيت
نفر	تعمير
تقر	تغير
به تفضل	با تفضل
بوي	بوجهي
محيد	وحيد
نوق	نوف
مجلي	مجلي
تحمل	بحمل
مفخم	مفخم
مهم	فهم
تغير	معتبر
فص	فضل

غلط	صحيح
يعمون	يعلمون
ضاف	صاف
ببصرون	بيظرون
ترك	وترك
فحة	مجنة
جلسونا	جسونا
غلبت	غابت
تيكلم	فتكلم
فيه سكينة	فيه سكينة
ابلس	املس
كفيع	كضيع
ضبر	خبر
صرفها	خرفها
مالهم	سالهم
غدق	عذق
اخثروا	اختبروا
لم تترك	لم يترك
والعانة	والعلانية
متخذات	متحذات
نغزوا	نعزوا
صغبدا	صعيدا

غلط	صحيح
خزافه	حذاقه
حسهم	جسمهم
مددهم	بددهم
غمة	غنيمة
الغمة	الغنيمة
ثوفهم	توفهم
ضحبان	ضجنان
عسفان	عسفان
فلبتكن	فليتبكن
بعضها	بعضا
يحيل الفج	يجيل القداح
يقتيسمون	يقتسمون
اغتموهم	اعتموهم
استوجموا	استوخموا
المدنيه	المدينة
فتنة ضلالة	فتنة ضلته
اصبت	اصبت
شهادتنا	لشهادتنا
بشبهنا	لشبهنا
ذينا	دينانا
نقفا	نفقا

غلط	صحيح
اعطيانكم	اعطيناكم
الغدق	العذق
صرو وضنوان	ضنو وضنوان
حسنه	حسنته
وشبه	وشيئته
معزوشا	معروشا
قبلة	قبيلة
قبيلته	جيلة
الى قال	التي قال
قلت	اقلت
تخنبون	تخنتون
الشدة	الشديدة
امتبين	ميتين
سئل	
وفروه	ووقروه
المخير	المختتر
ترفعنا	رفعنا
ناسهم	ناتبهم
مام منهم	ما منهم
خفي	خفي
يسحفك	يسخضنك
تلقبها	تلقيتها

غلط	صحيح
تعيش	يعيش
سمينه	سميه
سقا	سيفا
مقطفا	متعطفا
وتصدير	والتصدير
تجنبوا	تجبنوا
ناقص	ناقص
السلمه	البسملة
توبخني	توبخني
اذا	اذا نصحوا
هو	ما هو
فهواه	مهواة
تخير	تختير
يمكرونكم	يمكروهكم
بادي الراي	بادي الراي
اعتريك	اعتريك
عروته	عروته
ملك	ملكه
نضيح	فضيح
تلفتوا	تلتفتوا
اغنية هنات	اغنيه تهنات

غلط	صحيح
اوى	اوى
انغير	الغير
صواء	صواع
كملوك	مكوك
تقنوا	تقتنوا
يدنيك	يدنيك
قذي	فترى
من وال	من وال
علت	غلت
بمعيتكم	بمعيتكم
لغير	بغير
نيفوغ	يتفيؤ
منقاد	منقادة
اناثا	اناثا
ان يرجون	ان يرجعوا
على من	على
سليمان	سلمان
وعداوليها	وعداولها
اولى	اولى مرتى
لنقتل	بقتل
العاجلة	العاجلة
ابتغاء	ابتغاء

غلط	صحيح
ينفقهنا	تنفقها
اربها	اربها
وناصرا	ولا ناصرا
الفرة	القشوة
العد	ايعد
نقمك	يقيمك
يزهق	يزهق
شاكلة	شاكلته
من اهبه	مذهبه
ناحبة	ناحية
والحفض	والخفض
خزانة	خزانته
المهنا	الهمنا
لجاوره	يجاوبه
التنونتين	النونين
نلفا	نلقا
الزيق	الزلق
حقيا	حقبا
سوبا	سوبا
اتتباه	اتيناه
الرقة	الزقة
تنزل	ننزل

غلط	صحيح
خاب	خاب
به واد	بالواد
بغل	يعجل
يطغى	يطغى
فيستحتكم	فيسحتكم
الشدرنه	لنذرينه
الابلس	الاملس
سوابيه	رابيه
اشفا	اشفا
خشعت الاصوت	خشعت الاصوات
يحيرون	يحرون
عزلا	غزلا
بهيج	بهيج
خلته	خبله
الباشى	البائس
فى	في
وهم	وهم
يستعبثون	يستغيثون
تنكصون	تنكصون
تسحرون	تسحرون
سريه	سرته
بروته	يرويه
يدروا	يدروا

غلط	صحيح
بمائهم	لمايهم
مثل نوره	مثل نوره
وصلواه العداة	صلواه العداة
بقبيعة	بقبيعته
يعف	سيف به
قتل	قيل
فال	قال
وجه	وجهه
اتينا	اتينا الفواحش
الغيظه	الغيضة
الصح	الصرح
معنيا	معينا
سنغنك	سنغنيك
فغمت	فغميت
يجدفون	يحذفون
غلبة	غلبت
نغمون	ينعمون
نكبر	تنكبر
مالوجه	بالوجه
تمتن	تمطر
اسفهامها	اسقامها
يذكوك	يدكون
ي	بني

غلط	صحيح
حيا	حييا
فرادة	قراوه
غريايا	عريانا
فواه	نبراه
سجي	سجى
نحيا	كحياض
حلي	حلي
الذي	الذين
هوسلمة	نوسلمة
فارادوا	فارادوا
الفدق	العذق
حبثيين	حبشيين
يسحرون	يتسخرون
الممتليئة	الممتلية
مغازين	مغازين
الملة الاخوة	الملة الاخرة
مراد	فؤاد
موشا	قرابينا
اعظيني	اعطتيني
توجرنا	لوتخبرنا
اسرافوا	اسرفوا
اين	اين
نفخة	نفخ

غلط	صحيح
ينفح	ينفخ
بجافيه	يجافيه
وجدفي	وحدوني
اخرين	داخرين
افوانها	اقوانها
بنالهم	بينالهم
يكتتبهه	نكتتبه
يهلكون هز	يهلكهن
استخطونا	استخطوفا
يضبحوا	يصبحون
تجاون	تحبرون
الطوف	الطرف
الرفاهيته	الرفاهية
اغتل	اغتيل
استطر	استطير
فتنا	فتننا
مانت	يا قوم
فاتيهم	فاتيتهم
لاتاتيكم	لايلتكم
على انه	على الاية
نزلت	فنزلت
حبل	جبل
فيفوى	فيفوي

غلط	صحيح
سابق	ساق
تحسنوا	تجسسوا
يكره	يكره فنزلت
تنابزو	تنابزوا
الطمامه	الكمامه
عطارة	عطاءة
وفي	دني
ازفة	ازفت
السماء	اسماء
الموج	المرح
النحر	النخير
التين	النين
نحاس	نخاس
يتم	يهم
اغضاذ	اغصان
يعبن	يبغين
ظرفهن	طرفهن
لست	بست
منسوختر	منسوحة
يقيئون	يفيئون
الموقر	الموز
النشات	المنشات
المجالة	المجادلة

غلط	صحيح
لااسمع	لااسمع
اسنى	شيء
ظاهري	ظاهرمني
البني	فيبي
نسيط	سبط
باب	بانت
قوة	قوته
بلبيغه	بلنغه
ابهه	ابت
لنصفي	لنضفي
ادلوا	ادبوا
تفق	تشفق
الكفرز	الكفوز
فيد هنون	فيل هونون
المقطع	المفظع
داعيه	واعيه
ظنت	طننت
القبنت	اليقنت
الموته	المونة
منها	منتها
فروة وجه	فروة وجهه
انطق	انطقتني
عابدين	عاصدين

غلط	صحیح	غلط	صحیح
جز	خبر	الشق	الستق
جز	خبر	اشزق	شرق
انطق	انطلق	وهي	فاذهي
جز	جبر	وتزو	بعضها شفع
عظمة	عظمته	غازم	غازم
مذعودة	مذعورة	رهظ	زهطه
ذكو	ركز	بالحلف	بالخلف
ناشيا	تاشيا	حرفهم	حرمهم
جباك	حبال	فضد قد	فضد قد عم
الراجال	الرجال	صباه	صباحه
منتزها	منتزها	خسنة	خسنه

بعد رسالهٔ هذا از اتفاقات زمانه کاشف
نکات احادیث وقران مجید واقف اصطلاحات
کتب قدیم وجدید عالم علم خفي وجلي مولوي سید علی
دهلوي یکي از تلامیذ رشید جناب مولانا وسیدنا
مولوي محمد اسحق محدث دهلوي براي سیر امصار

خصوصا

خصوصا کلکته واوضاع واشغال علما ساکنان
آنجا تشریف آورده زود برخاسته حاظر شدند
هنگام مراجعت فقیر را بمقام شهر حچره از
ملاقات خود مسرور فرمودند فقیر یک جلد
رساله هذا بطور هدیه کذرانیده استدعا
کرد که اکر بوقت فرصت غلطیهاي رساله هذا
که بسبب نبودن خبر یک
رساله عند الطبع اکثر درین
رساله واقع شده باشند صحیح
کرده ارسال دارند عین لطف
وموجب مزید ثواب باشند
چنانچه مولوي موصوف غلطیاي رساله
بنوار انوشته فرستادند که الله
همان بطبع رسید فقط
تمام شد

ذکر در مقدمه توحید

بسم الله الرحمن الرحيم

باب افتتاح

ذکر در مقدمه توحید جناب باری تعالی جل شانه و بری شدن از شرک خفی و جلی از
آیه شریف و حدیث مقدس نبوی افضل التحیه والسلام نابر آگاهی یافتن اهل اسلام
در تحفة الموحدين من تصانيف حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی مبارک
قلم جواهر رقم آورده اند باعث آنکه بعضی می گویند که کلام شریف و حدیث ختمی پناه
صلوات الله علیه وآله وسلم را آن کس که فهمد که علوم بسیار و کتب بیشمار خوانده باشد
وعلامه زمان بود جواب اینها خدای تعالی می فرماید وَهُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي
الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اوست آنکه برانگیخت در میان ناخواندگان
رسول از همان ناخواندگان که میخواند بر همان ناخواندگان آیات خدا و پاک
می کند ایشان را و می آموزاند ایشان را کتاب و تدبیرش یعنی رسول الله

هم نخوانده بود و اصحاب کرامش نیز چون رسول الله علیه السلام بر اصحاب آیات
خوانده اصحاب آن را شنیده پاک از شرک و فساد شدند اگر ناخوانده قرآن
و حدیث را بی فهم و استعداد شنیدی والله صحابه چگونه از معایب پاک شدند
وای بر آن قومی که دعوای صدر افهمی و قاموس دانی می کنند و در فهم
قرآن و حدیث خود را نادان محض می نمایند و بعضی می گویند که ما با این متأخرین
هستیم برکت زبان رسول الله صلی الله علیه و سلم کجا یابیم و سلامت قلب صحابه
از کجا آریم که بمعنی قرآن و حدیث را دریابیم بجواب این تا حق سبحانه جل شانه
می فرماید وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
و همین است حال مبتدیان ناخوانده را وقتی که مسلمان شوند قصد پیروی
اصحاب نمایند و قرآن و حدیث را بشنوند برای پاک کردن آنها همین
قرآن و حدیث کفایت می کند و نیز می فرماید وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
و هر آینه آسان کردیم ما قرآن را برای پند گرفتن پس آیا هیچ پند گیرنده هست
این چگونه آسانی است که کافیه خوانان و شافیه دانان در فهم معانیش

اظهار

اظهار عجز می نمایند و بر دوامان عرب بهره ور می شوند و علاوه بر این که از اینجا
می فرمایند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا پس فکر نمی کنند قرآن را اگر از آن
است پس در قرآن تأمل چگونه که آیه أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا آیا بر دلهای ایشان
قفل اندهاست یعنی با وجودیکه بر دل قفل ندارند چه گمراهی است که بتأمل آن
همت نمی گمارند و نیز احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم سخنان زود فهم و سهل
و قریب از فهم بودند که هر اعرابی آن را شنیده بکار دینی و دنیوی بر آن عمل
می نمود لیکن قال یقول در احادیث چیزی مشکلتر نیست که در زمان آن
را اکثرون نمی خوانند و لهوی آن التفات نمی کنند خصوصاً باین زمانه که موضوع
از ناموضوع ممتاز گشته و قوی از ضعیف جدا شده و علی حسب مدارج در کتب
مدون گشته و برای هر مطلبی علیحده علیحده باب و فصل مقرر نموده شده و تحقیق گشته
که عجمی را دانستن ترجمه اول ضرور است بعده اگر بر تمام لطایف و نکاتش
اطلاع نمی توان یافت از ادراک اداء و نوای هم نمی توان گذشت
و این قدر برای نجات در آخرت کفایت می کند فصل دوم در بیان خفیف کلمات باید دانست

که کرامت اولیا حق است و منکر آن از ایمان حلاوتی ندارد خرق عادتی که از انبیا
ظاهر شود آن را در عرف شرع معجزه می خوانند و اگر از دیگر بزرگان پدید آید کرامتش
می نامند و منشأ هر دو یکی است یعنی قرب بارگاه الهی اما ظهور معجزه و کرامت
باختیار بزرگان نیست بلکه باختیار و قدرت خدای عز و جل و بزرگان بذات خود
قوت کردن آن ندارند و اگر خود شخص بذات بزرگان باشد آن را کرامت
نمی گویند مثالش آنکه اگر پهلوانی قوی و زورآور سنگ گران بار و ثقیل بر دارد
بر کرامتش دلیل نمی دارند بسبب اینکه قوت باین قدر بار برداری بذات
او موجود است و اگر همان سنگ را طفلی ضعیف و نحیف که قوت تحمل
بار گران نداشت بر دارد بر کرامتش دلیل است بسبب اینکه آن شخص
ضعیف بدست خود طاقت برداشتن نداشت اما وقتیکه دست بسنگ برد و قصد
برداشتن کرد خدای عز و جل قوت خود را متوجه حال آن بنده ضعیف
کرد و سنگ از قدرت الهی از جا برداشته شد از همین سبب معلوم شد که
آن بنده یکی از مقبولان بارگاه خداست که او تعالی قوت خود را

متوجه

متوجه بحال آن بنده میکند و بکار او اعانت و جانب داری او می نماید
پس هر کاری که عجیب که از دستش بر آید محل تعجب نیست که قوت حق
شریک حال دارد و اگر سر انجام کاری از کارهای ایشان هم صورت
نه بندد جای شکایت نه که عجز بشری در پیش افتاده دارد و مولوی
معنوی می فرماید بیت اولیا را هست قدرت از اله ❊ تیر جسته باز
گردانند ز راه ❊ نغز بود که اولیا بذات خود قدرت دارند بلکه ایشان را
قدرتی هست از خدای تعالی یعنی قدرت الهی شریک حال و مددگار
خود دارند بسبب اینکه خداوند عالم از ایشان کمال راضی و خورسند است
لاجرم محبت بزرگان بدل سعادت منزل خود باید داشت و تعظیمات ایشان
بجا باید آورد و بهر وجهه مشروع و نام ایشان جز به نیکی یاد نباید کرد و اگر
شرف ملاقات بدست آید شرط خدمت بجان و مال بجا باید آورد
و هدایا و تحفه دریغ نباید داشت و اگر در کتب این سخنی رفته باشد
که با قرآن و حدیث موافقت نکند دفعتا مهر انقیاد و اعتقاد از ربط

بزرگی ایشان نباید چید مصرع خطای بزرگان گرفتن خطاست بلکه کلام
شان را تاویل کرده موافق از قرآن وحدیث باید کرد یا محمول
بر کلمات سکر ومحبت افراط حق نمایند اگر کلام اصحاب طریقت است
و مبنی بر خطا فی الاجتهاد کنند اگر گفته ارباب شریعت است چرا که در
اجتهاد خطا از همه اکابر میرود که معصوم سوای انبیا دیگری نیست و زنهار
زنهار چنان نکنند که قرآن وحدیث را تاویل کرده از کلام بزرگان
موافق نمایند که این چنین حرکات مسلمان را از ایمان بیرون میکند
ومقصود اصلیه اتباع قرآن وحدیث است **فصل سیوم در بیان شرک فی العقیده**
و آن اینست که صفات پروردگار در پیران و پیغمبران یا جن و پری
یا ملائکه یا دیگر مخلوقات ثابت کنند اگرچه اندک باشند مثلا تصرف در زمین
و آسمان از صفات مالک اوست قال الله تعالی له ملک السموات والارض
برای اوست تصرف در آسمان و زمین پس هر که بداند که انبیا یا ملائکه
یا دیگر غیر الله را اختیار است که آب از آسمان بیارند و دانه از زمین

بر آرند یا کسی را اولاد دهند یا بخشند یا کور و کر کنند یا ضرری یا نفعی دیگر
رسانند یا رزق و مال و دولت دهند پس صاحب این عقیده
مشرک است پس نذر کردن غیر الله را که فلان حاجت من بر آرد محض
کفر است که می فرماید ایاک نعبد و ایاک نستعین خاص ترا عبادت
میکنیم و خاص از تو مدد میخواهیم بیت من ز آدم مدد نمی خواهم غیر
حق نیست سوی کس راهم رسول خدا صلعم که محض برای رهنمونی
خلق آمده بود بحق او می فرماید انک لا تهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء تو هدایت نمیکنی هر کرا دوست میداری
لیکن خدا هدایت میکند هر کرا میخواهد بسوی راه راست معلوم شد که سوای
او تعالی هدایت هم بدست کسی دیگر نیست و علی هذا القیاس کدام اولیا
و انبیا و ملائکه را بروز قیامت دخلی و تصرفی نخواهد شد تا کسی را بجنت
ببرند و کسی را بدوزخ چنانکه او تعالی میفرماید لا تملک نفس لنفس
شیئا والامر یومئذ لله

مالک نخواهد شد کسی برای کسی در هیچ چیز و حکم آن روز در دست الله ست
بروز قیامت مادر و پدر اولاد را نخواهد پرسید و اولاد روی مادر و پدر نخواهد دید
و اوستادان از شاگردان بیگانه خواهند شد و پیران از مریدان
روانه متبوعات از تابعان بیزار خواهند گشت و تابعان با متبوعات در کار زار
اما حال شفاعت را باید فهمید که مردمان چنانکه بدنیا اکثر حال های شفاعت
می بینند باخرت نیز همین قسم گمان می برند مثلا پادشاه بزرگی
را شرارت فرمود که دستش ببرند وزیر با دیگری از ارکان دولتش
شفاعت کرد پادشاه اندیشه نماید که اگر شفاعت شان قبول نکنم خللی
بسلطنت ما هم میرسد لاچار ملک اراده خود را بسبب شفاعت ایشان
باز گردانید و یا زن پادشاه روی شفاعت آورد از باعث محبت
آن محبوبه ملک جبر بر خود اختیار مینماید و دزد را خلاص می فرماید پس باید
اندیشید که درین اقسام روی ورش لازم می آید و جبر پیدا می شود
بروز آخرت بحضور آن مختار مطلق این معامله چگونه واقع خواهد شد که میگوید

لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ باز گردانیده نمی تواند کسی خواهش او تعالی را و مردمان معنی
شفاعت همین می فهمند که شخصی قصد انتقام می کند و بسبب مانع دیگر عمل
خود را نمی تواند کرد و مهیمن مولی تعالی ازین معنی هرگز منزه است شان او پاک
ازین نقصان صریح و همین مضمون را در قرآن مجید رد می فرماید وَاتَّقُوا
يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا
عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و بترسید از آن روزی که جزا داده خواهد شد از
کسی شخص از شخصی در هیچ چیز قبول نکرده خواهد شد از کسی شخص شفاعت
دیگر و نخواهد شد از شخص بدله و نه ایشان مدد کرده خواهند شد و بعضی میگویند
که این آیت و امثال دیگر آن در حق کافران است با وجودیکه لفظ نکره
است که دلالت بر عموم میکند برای دفع شبهه ایشان خدای تعالی خطاب
بمومنان می فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ
هُمُ الظَّالِمُونَ ای مومنان نفقه کنید از آنچه که رزق داده ام شما را

بیش ازان که بیاید روزیکه نه بیع است و دران روز یعنی فروختن گناه و
خریدن نیکی نخواهد شد و کسی بسبب دوستی بخشیده نخواهد شد و کسی را
شفاعت کسی نفع نخواهد شد چراکه در قبول شفاعت مذکوره جبر لازم می آید
و معلوم شد که این آیت در حق مومنان فرموده آمد چراکه خطاب با ایمانیان
است و شفاعت را قسمی است دیگر که در آن جبر لازم نمی آید مثالش آنکه
دزدی خوشنویس را بحضرت پادشاه حاضر آوردند پادشاه بدست بریدنش
اجازت فرمود شخصی دیگر بحضور ملک حاضر بود ظاهر نمود که این گناه کار
خط خوش مینویسد اگر دستش ببرند خوشنویسی درین مملکت
باقی نمی ماند از شنیدن این خبر ارادهٔ پادشاه خود به خود مبدل می شود
بغیر آنکه کسی دیگر بروی جبر کند مثل شخصی دیگر یکی از اوصاف مذموم بیان
کند که شاه از وی غافل بود خدای عزوجل فرمود که این قسم شفاعت
هم بروز قیامت واقع نخواهد شد ویعبدون من دون الله ما لا
یضرهم ولا ینفعهم ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله

قل

قل أتنبئون الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض سبحانه وتعالی عما یشرکون

و عبادت می کنند بجای
خدا آن را که ضرر نمی دهد ایشان را و نه نفع می رساند ایشان را
و می گویند که ایشان شفاعت کنندگان من اند نزد خدای تعالی
بگو آیا آگاه خواهند کرد خدا را بآن چیز که نمی دانند نه در آسمان و نه در زمین
پاک و برتر است خدای تعالی ازان چیز که شریک می کنند یعنی عالم الغیب
هر چیز را که در زمین و آسمان است خوب میداند و بندگان آفریده
او هستند نیز خوبیهای و عیبهای هر بنده را خوب میداند حاجت
بیان دیگر نیست درین صورت شفاعت اگرچه جبر لازم نمی آید لیکن علمی و
نادانی آن عالم الغیب والشهاده لازم می آید شانه تعالی نیز شفاعت
را طور است دیگر مثالش آنکه چهار دزد یکبار بحضرت پادشاه گرفتار آمدند
سه ازان بکار دزدی چالاک و از غضب سلطانی بی باک و یکی ازان
فرد پرهیزکاری که اتفاقاً باغوای شیطانی باین فعل قبیح گرفتار آمده
آب از دیده همی ریزد و سر از ندامت عصیان برنمیدارد و پادشاه

معلوم کرد که این بیچاره ناگهانی باین فعل قبیح گرفتار آمده و دزدی را شعار
خود مقرر نه نموده رحمت پادشاهانه بعفو تقصیرش متوجه می شود اما
آیین سلطنت اقتضا نمی کند که یکی را ببخشند و دیگران را دست
به برند آنگاه پادشاه خود سببی بجوید و بگوید یکی از حاضرین دولت
باخفای اشاره بفرماید که بحق فلان روی شفاعت بیار تا ببخشیم بمجرد
فهم این اشاره یکی از مقربان مجلس چنین شفاعت می نماید که این
گناهکار را اینجا علاقه نیست اگر از سر تقصیرش درگذرند احسان بر حال او است
بمعاینه انفعال ملک از انتقامش درگذرد و درین صورت شفاعت جبر و اکراه
نیست بلکه عین رضا و خواهش او همین بود که واقع شد پس در روز قیامت
همین صورت متحقق خواهد شد که بآن اشارت می فرماید مَنْ ذَا الَّذِي
يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ کیست که شفاعت کند نزد خدای تعالی مگر باجازتش پس بحق
کسی که اجازتش خواهد شد سفارش او جلوه گر خواهد شد نعوذ بالله منها اگر
اراده الهی بانتقام کسی متعلق خواهد شد که طاقت دارد که دم شفاعت

زنند

زنند خدای عز و جل را راضی باید نمود که شفاعت همه بدست اوست و به حقیقت شافع
نیز همون ذات پاک است بسوی همین معنی اشارت می فرماید قل لله الشفاعة
جمیعا بگو ای محمد صلعم برای خداست خاص شفاعت همه بدست کسی دیگر نیست
اینست حال شفاعت که بسیاری نادانان را از اطاعت خدای تعالی باز می دارد
و پس یکی را از انبیا و اولیا قادر بر نفع و ضرر رسانیدن در دین و دنیا
نه دانند همین معنی ازین آیه مقصود است قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي
نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که نمی توانم برای خود نفع رسانیدن و
ضرر رسانیدن مگر آنچه خدا خواسته است و اگر من دانستمی علم غیب
هر آینه بسیار جمع کردمی از جنس منفعت و نرسیدی بمن هیچ سختی نیستم
من مگر بیم کننده و مژده دهنده برای گروهی که یقین میکنند حاصل
آن اینست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باوجودی که رسول اند طاقت

نذارند که منفعتی بحال خود برسانند و خود را از ضرر باز دارند و نیز حق تعالی
فرمود که بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم که ما علم غیب ها هرگز نمیدانم این
محض خاصه خدا است اگر من دانستمی که امنیت من فردا خواهند باشد
زر بدست کافری فروختمی و اگر دانستمی که بروز جنگ احد شکست خواهد شد
آن روز جنگ نکردمی ما را چنان که شمایان میدانید که پیغمبر ما هر وقت
یاد میکنیم می شود و هر خبر آینده یا غایب از نظر رای داند و غلط
محض است تا ازین قسم نسبتم کار من تیر رسانیدن از عقوبت
الهی و مژده دادن از نعمتهای غیر متناهی است فقط آن کسان
را که سخن ما باور میدارند کس نمیداند که پس بهشت یا جنت و شام
به ظهور خواهد شد و نیز بآیت دیگر می فرماید وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ
مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ و احاطه نمیکنند مردمان هیچ خبر که در علم خدا است
مگر همان قدر که خدا خواسته است معلوم شد که هرچه در علم پروردگار است
و غایب از نظر بنده هست هیچ چیز از آن بنده را معلوم نمی شود مگر آن قدر که

خدا خواهد همان قدر علم میدهد پس اینهمه باختیار خدا است نه اختیار
بنده تا هرچه بخواهد بنده فهمید که تعظیمات که برای خدای تعالی مقرر کرده اند
آن را عبادت میگویند اگر آن تعظیم را شارع مقرر کرده و اگر جماعت
۴ فصل چهارم در بیان اشراک فی العبادات ۱۲
دیگر مقرر فرموده باشند ملحق بعبادت می باشند پس تعظیمی که بخدای تعالی
بجا می آرند به مخلوق نباید کرد که می فرماید وَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ پس نگردانید برای خدای تعالی همسران در عمل و وجودی
که شما میدانید که کسی همسر خدای تعالی نیست یعنی شمایان در عقیده
خود کسی را برابر خدا نمی دانید لیکن در تعظیمات چرا برابر میکنید
از وقت آدم تا این دم باین طور کافری پیدا نشد که دو خدا
گفته باشد یا کسی مخلوق را در مرتبه برابر خدای تعالی دانسته باشد
در علم خود لیکن همین قدر می دانند که بزرگان را بسبب قرب در کارخانه
الهی دخلی است و بسبب کثرت ریاضت اندکی از صفات
باری تعالی در ایشان پیدا گشته شد پروردگار اگر با شما ایشان بیدا

می توانند کرد این بزرگان اگر خواهند یکدو کس را البته بخشند واگر
پروردگار تمام زمین را مقهور ومعذوب تواند کرد این بزرگان کسی
را که بخدمت ایشان بی ادبی کند البته چیزی ضرر رسانیدن می توانند چون
باعتقاد معا این ظن فاسد مستقر شده است همین به سبب تعظیمات بزرگان
خارج از حد بجا می آرند ودر تحصیل رضای ایشان بسیار سعی می نمایند
وهمین است شرک باید که آن را دور کرده اند إِنَّ اللَّهَ
لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
بی شک خدای تعالی نمی بخشد آن را که شریک کند بخدا ومی بخشد کمتر
ازین هر کس را که می خواهد هر که به تعظیم خدا دیگری را شریک کند باید که
دست افسوس بر سر زند وامید نجات آخرت برطرف سازد تعظیماتی که در
شرع برای خدا است یعنی عبادتها هر چند که بسیار است اما دو چار ازان
بیان می کنم تا دیگر را بروی قیاس نماید ازان جمله ارکان صلوة
که برای دیگران نباید کرد کسی که غیر اله را سجده کند کافر گردد که میفرماید

واسجدوا

وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ وسجده کنید
برای خدا که پیدا کرده است ایشان را اگر هستید شما همان خدا را عبادت
کنندگان وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ورکوع کنید با رکوع کنندگان هر که پیش غیر خدا
رکوع کرد یعنی نصف اول قد را تعظیماً خم کرد در شرک افتاد وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ
واستاده شوید برای خدا فرمان بردار یعنی دست بسته وبا ادب پیش غیر خدا ایستادن شرکست
حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ هر جا که باشید شما بگردانید روی خود
تو در اطراف خانه کعبه پس وقت عبادت رو گردانیدن ومتوجه شدن بسوی
قبری ومکانی تعظیماً سوای بیت الله شرک است وهمچنین است دعا کردن
از غیر الله که میفرماید وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ
مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ کدام گمراه است ازان
کس که ندا میکند سوای خدا آن شخص را که قبول نخواهد کرد او را وآن ها
که از ندا کردن شان غافل اند یعنی ازین قوم زیاده هیچ گمراهی نیست که مردگان
یا دیگر غیر الله را ندا می کنند واو شان هرگز جواب ایشان نمی دهند زیرا که

روشان می شنوند بلکه ایشان بیخبر انند از ندا کردن و فریاد بر آوردن
این گمراهان و مردمانی که میگویند یا رسول الله و یا علی و یا غوث الاعظم
یا حسین یا فاطمه یا خواجه یا پیران اول خود را ازین آیه کریمه ملاحظه فرمایند
وَلِيطوفوا اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ بیشک تو شنوانی کنی
مرده را و شنوانی کنی کر رانده یعنی نیستی تو ای محمد صلعم شنوا کننده
آن شخص را که در قبر است و قرآن شریف اگر برای خدا خوانند عبادت
است اگر برای رضامندی و تقرب غیر الله بخوانند شرک است روزه که از
اعظم عبادت است اگر برای غیر الله او دارند خواه تمام روزه خواه نیم روزه
کافر مطلق گردد ارکان حج که از اعظم عبادت است اگر بجای دیگر ادا نماید
کفر است صریح باید کرد قبری یا جائی دیگر سوای خانه کعبه نکنند که میفرماید
وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ باید که طواف کنند باین خانه قدیم و در میان
دو مکان سوای صفا و مروا تعظیما نباید دوید و قربانی سوای خدای تعالی برای دیگر
ذبح نباید کرد و همچنین است سر تراشیدن و صورت رایران نمودن و دیگر

ارکان

ح
ارکان نیز برین قیاس باید کرد و بهترین طاعت زکوة است و انفاق
فی سبیل الله نقد و جنس یا طعام اگر بنام مردگان و نیاز بزرگان یا
جن و پری و ملائکه یا دیگر غیر الله باشد شرک است و خوردن آن طعام ناجایز
قال الله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ
بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ حرام کرده شد بر شمایان مرده و خون و گوشت خوک و در چیزی که
آواز کرده شد برای غیر خدا یا آن مماثل آنکه در حضور پادشاه رعیتی نذر پیش
غلام پادشاه برد یا آنکه پادشاه خود موجود است پس لابد آن رعیت بمعرض
عتاب سلطانی همی افتد و نذرش را نیز بر خاک مذلت می اندازند و اگر
آن غلام قبول کرده باشد و التقرب بخواندن غیر الله شرک است روزه و
زکوة و غیره کل ابواب آن هم محل غضب می در آید و اگر انکار کرده باشد
نقصان باو نمیرسد پس آن نذر را که بر خاک مذلت انداخته است شخصی دیگر
نقد گرفتن نباید بلکه بد بمقام غضب سلطانی می در آید پس ظاهر شد با وجود
حاضر بودن آن ملک حقیقی اگر نقدی یا طعامی نیاز غیر الله نمایند گرفتن

وخوردن آن ناجایز بود و درین خبر دربارهٔ اکثر مردمان قرآن برای
تقریب مردگان میخوانند و طعام نذر بزرگان می دهند و نقد بنام
غیر الله می دهند حالانکه این جمله عبادات موحدان محض برای
خدا می کنند چون مردمان سوال میکنند که چرا مرتکب این شرک اعظم
می شوی عوام الناس جواب های بیهوده و کلمات جهالت بزبان
خود می آرند و میگویند بل نتبع ما الفینا علیه اباءنا کلام شما نمی شنوم بلکه ما الفینا
عمل می کنیم و پیروی می نمایم آن خبر را که جمع یافته ام پدران خبیر
پدران خود را یعنی از گفته شما رسوم جد و پدری نمی گذارم و هانکه سابق
و کتب این امور شده اند هیچ مصلحتی فهمیده باشند جواب ایشان بنده خدای عز و جل
میفرماید قل ان کان اباؤکم لا یعلمون شیئا ولا یهتدون بگو ای محمد صلعم اگر باشند اباء شما که یهتدون
ندانسته باشند چیزی را و هدایت نیافته باشند بسوی توحید چه جای تعجب است
یعنی فقط رواج آبائی شما برای محمود بودن آن دلیل نیست تعجب نکنند
در گمراهی پدران خود اگرچه بظاهر دلق در بر داشتند و بعضی مردمان که

روزی چند کتاب نمی کنند حیله های شرعی اظهاری نمایند که
ما قرآن برای بزرگان نمی خوانیم و طعام بنام غیر الله نمی دهیم و
جانور برای بزرگان ذبح نمی کنیم بلکه این امور حسنه محض برای خدا
میکنیم و ثوابش به بزرگان می بخشیم تامل نیک باید نمود که این
حیله گرانند اگر برای خدای تعالی میکنند چرا تخصیص ماه می نمایند مثل محرم
و ربیع الثانی و جمادی الاول و شعبان و غیره چرا تخصیص طعام های مرغوب
بزرگان می نمایند مثلا پلاو و مالیده و غیره و حصه باموال خود چرا مقرر میکنند
و او را قبل از ایام مقرره شده هم صرف نمی کنند و جانوری که ذبح می کنند
چرا بروی نشان می بندند و میبش تنور و غیره میبرند این همه شرک خاص است
که شیطان بحیله و فریب بخشیدن ثواب بدل ایمان انداخته است بسبب آنکه
آن ملعون بحضور پروردگار وعده کرده است قال لاتخذن من
عبادک نصیبا مفروضا و لاضلنهم و لامنینهم و لامرنهم
فلیبتکن اذان الانعام و لامرنهم فلیغیرن

خَلْقَ اللهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا

گفت شیطان از خدای عز و جل که بی شک خواهم گرفت از بنده تو حصه
مقرر کرده خود را بی شک گمراه خواهم کرد ایشان را و به تحقیق آرزوی
باطل بدل ایشان خواهم انداخت و بی شک حکم خواهم کرد ایشان را این
طور پس باید که ایشان ببرند بر گوش های چارپایه و بی شک حکم خواهم
کرد ایشان را باین طور پس باید که تغییر کنند خلق خدا را و هر کس که بگیرد شیطان
را دوست سوای خدا پس بی شک در نقصان افتاد نقصانی ظاهر یعنی شیطان
وعده کرده است که از بندگان تو حصه مقرر خواهم کرد باینطور که هر سال در حصه
رجبیه اینقدر نیاز غیر الله بدهند یا هر سال اینقدر غله بنام فلان بزرگ جدا نمایند
و آرزوی باطل بدل اینها انداخته است مثلا این مضمون که هر شخص که
نیاز این بزرگان ادا خواهند کرد ضرور این بزرگان شفاعت کرده بجنت
خواهند برد و حکم میکنند تا خلقت خدا متغیر کنند باینطور که خود را خواجه سرا
کنند یا ریش های خود را تراشند باین طور دیگر خود را منقلب کنند نعوذ بالله منها

اینهمه

اینهمه مکر شیطان است که تقریب ثواب بخشیدن بجا آوردن شرک می اندازد
و دعوی ایمانی خود را انتقاء مینمایند و اگر از وردمان ثواب ختم قرآن طلب نمایند
به بخشیدنش هیچ تامل نمی کنند و اگر بمرده نخواهند هزار حیله می سازند عذر
می نمایند پس ثواب آخرت در دل اینها قدر و قار ندارد و تعویق و تامل می بخشند
بحدیث مذکور است که روز قیامت شخصی را نیکی و بدی بمیزان عدالت
برابر خواهند شد حکم خواهند کرد که یک عمل خیر دیگر بیار تا نیکی تو زیاده
شود و مستحق جنت شوی پس هر یک عزیز و دوست التجا و زاری خواهد کرد مادر
و پدر و زن و فرزند به بخشیدن یک عمل خیر اعراض خواهند نمود او در چه
حالتیست که به بخشیدن هزار ها خیر عمل دریغ نمی کنند مگر قدر اعمال و خوف
آخرت نمیدارند و اعمال را پس خفیف و سبک می انگارند و حقیقت بخشیدن
ثواب باید فهمید که نزد بعضی علماء ثواب را بخشیدن دیگری بدیگر نمیرسد بدلیل قوله تعالی
لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ خاص برای اوست هر چه کسب است و ضرر بسبب بدی
از آیات و حدیث بر همین معنی دلالت میکند الخ و نیز مخالف قیاس است که موز

قبولیت و عدم قبولیت عمل بجناب پروردگار ظاهر نشده و جزا در دست این
شخص موجود نیست بدیگران چه می بخشد و نیز در بعضی علما مثل حضرت
ابو حنیفه رحمه الله علیه ثواب اعمال بدنی مثل نماز و روزه وغیره بدیگران نمیرسد
و ثواب عبادات و ثواب عبادات مالی مثل طعام خورانیدن و چاه کنانیدن
و دادن المهول بعد از بخشیدن و همان بدیگران میرسد قیاس برین که جمله
علمای متفق اند که ادای دین دیگران بعذاب آخرت برای وارثان
رهائی می شود نقل است که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یاری پرسید که
مادرم مرده است میخواهم که چیزی بکنم که بکارش آید حضرت بکندن
چاهی بشارت فرمود اما جمله اهل علم متفق اند برین که بخشیدن اعمال
بدیگران بسیار و متواتر از اصحاب منقول آمده است اصحاب با وجودیکه از
مادران و پدران و برادران محبت بسیار میداشتند و حقوق آنها خوب می
شناختند چیزی که ما بان نمی شناسیم ثابت نیست که اکثر این عمل بفعل
آورده باشند چنان که درین زمان مردمان بکثرت میکنند و علماء جمله

متفق اند

متفق اند برانیکه در بخشیدن اعمال بر دیگران اگر هست نفع قلیل است
اگر شخص هزار نیکانی خود یک پول بدهد بهتر از دادن است که پس از دادن یک
پول بدهد اگر شخص تمام عمر خود را به تحصیل دنیا برباد داده باشد و یک عمل خیر
نکرده و خیراتی از اولاد و زنانش رسیده ممکن نیست که بعد از مردنش اعمال
خیر پس وی روانه کنند و او را از عذاب آخرت خلاص نمایند بلبل شیراز نیز
همین نغمه سراید ع برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو
پیش فرست علاوه ازین هست که بخشیدن ثواب اعمال اگرچه درست است
لیکن موجب شرک است بسبب اینکه عوام الناس فرق نمی کنند درین که ثواب عبادات
به بزرگان می بخشیم یا خود عبادت برای تقرب بزرگان و رضای ایشان
میکنیم آخر عبادت بنام غیر الله می کنند و مشرک میشوند پس درین زمانه
که کثرت اعمال شرکیه خواص را باید که ازین چنین اعمال تغافل و چشم پوشی
نمایند تا سد شرک بسته شود و ثابت است که بخشیدن اعمال ضرور نیست و اگر گمان
فایده است نیز بسیار قلیل که چه ضرور است که بارتکاب امثال این امور

در سر ریگ نکشند ولیکن آن فایده قلیل نزد ما را راه جهنم نمایند از
دیدن قبور موت خود بیاد می آید و دنیا سرد بنماید با این همه
جناب رسالت مآب صلعم اول همه کسان را منع فرمود که کسی
قبر را نه بیند و پیشش نرود بعد ازان اینکه در آن تعظیمات قبور
از حد زیاده بجا می آرند چون ایام جاهلیت رفت و در آن موحد شدند
و تعظیمات قبور موقوف کردند مردان را بدیدن قبور اجازت شد
و زنان را هنوز منع است که زنان ناقص عقل و الدین می شوند ضرور
بالضرور تعظیم خلاف شرع یا نوحه خواهند کرد و در حق زن نوحه کننده در
دوزخ وعید عذاب سخت وارد شده است و اگر کسی شخص را که منظور باشد
از فایده بانبیا و اولیا و پیران و مجتهدان یا مادر و پدر برسد
ازین بهتر نیست که محض لله اعمال خیر و عبادات ادا نماید و
بدل و جان مطیع فرمان الهی گردد و ثواب عبادات بکسی بخشد
بلکه خود هم نخواهد بدل اینقدر دارد که باعث رضامندی و خوشنودی مالک

خود اینکار کرده ایم و مزد در کار نداریم بلکه رحمت و عنایت نفس برای نجات نفس
ما ایشان کفایت میکند چنانچه خواجه حافظ رحمة الله علیه می فرماید بیت
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ٭ که خواجه خود روش بنده پروری
داند ٭ خدای تعالی این مومن را اجر بسیار خواهند داد نیز بذوی الحقوق
ثواب خواهد رسانید که باحادیث صحیح آمده است که ثواب اعمال اولاد
بآبا و اجداد بغیر از بخشیدن میرسد و ثواب عامل نیز کم نمی شود همین
طور ثواب اعمال شاگردان باستادان علم ظاهری یعنی علما و مجتهدین
و استادان علم باطن یعنی پیران طریقت میرسد مناسب است که مردم
مطیع پروردگار شود چون خدای تعالی ازین بنده راضی خواهد شد
و مقبول بارگاه خود خواهند کرد از احوال ذوی الحقوق این بنده که
دلش برای نجات ایشان وی متعلق است غفلت نخواهد کرد
فصل پنجم ملحق بعبادت باید دانست که سوای شارع علیه السلام اقوام
دیگر تعظیماتی که برای خدا مقرر نموده اند اگر شخصی آن را تعظیما بنسبت غیر الله

ادا نماید مشرک میشود چراکه این همه تملق بعبادت اند مثلا شخص
پیش بزرگی یا قبری بایستد یا استاده شود یا سر خود را زیر کند
و پای خود را بالا نکند بشرک مبتلا گرفتار خواهد شد یا تعظیمی جدید
اختراع نماید که لوازم خدا الیق قدر بزرگان نیست البته مشرک خواهد شد
چنانچه مردمان بسوی قبور قدمی چند می روند و باز استاده می شوند و
کج شده باز پس می آیند و بطرف آن قبر پشت نمی کنند بلکه بطرف
پشت گام می نهند و باز می آیند و امثال این هم برین قیاس
باید کرد بعضی مردمان می گویند که ما این بزرگان را شریک خدا نمی دانیم
و حل مشکلات از انبیا نمی خواهیم بلکه ایشان مقرب بارگاه الهی
هستند ما را هم قریب از خدا خواهند کرد باعث همین است که
تعظیمات ایشان زیاده از حد بجا می آریم که جواب ایشان حق سبحانه تعالی
میفرماید والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم
الا لیقربونا الی الله زلفی ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه لیقربونا

یختلفون

یختلفون ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار ۝

و آنانکه دوست گرفته اند بغیر خدا گفتند که عبادت نمیکنیم ایشان را
مگر برای اینکه نزدیک کنند ما را بسوی خدا در مرتبه قرب هر آینه خدا
حکم میکند درمیان ایشان در آنچه اختلاف دارند هر آینه خدا
راه نمی نماید کسی را که دروغ گوی کافر است یعنی درمیان موحدان
و مشرکان اختلاف است موحدان می گویند که این اعمال شرک
از خدا دور می افکند و مشرکان می گویند که این تعظیمات بزرگان
موجب قرب خدا است خداوند تعالی فرمود که ما حکم میکنیم درمیان اختلاف
شمایان و قول فیصل میگوییم مشرکان کاذب اند بدلیل خود در قول
خود که می گویند که ما تعظیم و عبادت بزرگان نمی کنیم مگر برای اینکه ما را
از خدا قریب کنند بلکه عبادت بزرگان دفع بلاها میدانند و بزرگان
را قادر بر دفع حوائج میدانند و غیر الله را دوست داشتن و عبادت کردن
آدم را کافر میکند چگونه موجب قرب الهی خواهد شد و هدایت بذات خدا است

وا و تعالی هدایت نخواهد کرد این مشرکان دروغ گوی را که میگویند قریب
کردن از خدای تعالی باحجار بزرگان است انک لا تهدی من احببت
را فراموش میکنند **فصل ششم در بیان شرک فی العبادات** باید دانست که موحدان
را عادت می باشد و مشرکان را دیگر موحدان در نشستن و برخاستن
و تکیه کردن بین نام خدا بیاد می آرند یعنی یا الله و یا رب و یا کریم و
امثال این الفاظ میگویند چنانکه حکم است واذکروا الله قیاما و
قعودا و علی جنوبهم یاد آرید نام خدا را در برخاستن و نشستن و بر پهلوهای
خود و بعضی مردمان عکس این آیت یا پیر و یا خواجه و یا علی می گویند
مومن را ازین کار واجب است قول خود را موکد بقسم کردن از
عادت ضروریه انسان است بدتر نکوکند چون ذات حق پاک است
که نکوکند و دلالت بر اعلی مرتبه تعظیم و محبت حاضر و ناظر بودن خدا
بکند ممنوع بدتر مشرکان هست اطفال خود را بنام مشهور نباید کرد
که در و شرک لازم آید مثل عبدالرسول و بنده علی و کلب علی و غلام غوث

بروز قیامت روبروی آن شهنشاه چون نتواند که بیارید بنده علی
را صاحب این اسم چه شرم سار خواهد کشید عزیزان وقت رخصت
نباید گفت که فلانی بزرگ را سپردم بلکه مثل این کلمه را بر زبان آرند
که خدا یار تو باد ترا بخدای عز و جل سپردم که حافظ و ناصر از اسمای الهی است
و وقتیکه آب سرد نوشند یا غذای لطیف خورند یا باد خوش وزد و یا بوی
خوش از گلهای و ریحان بدماغ آید شکر خالق آن نعمت بجا باید
آورد و یاد دیگران نباید کرد بی اتفاقی محض است که منعم حقیقی را که
آن نعمت های بیدا که و بخشیده اوست فراموش کنیم و نام غیر الله
بر زبان آریم **بیت** این چه نیکی تا که با من کرده ئی :: با هزاران
نازها پرورده ئی :: آن یکی از نعمت محروم باد :: کان بیارد نام غیرت
فصل هفتم در بیان بت پرستی
را بیاد :: باید فهمید که اگرچه در لغت بت پرستی صورت پرستی را می
گویند اما در شرع معنی دیگر دارد یعنی تراشیده و ساخته دست خود را
پرستیدن بزیده که نصاری تصویر عیسی نبینا علیه السلام را از دست خود مصور ساختند

وپرستش میکنند پس اگر تصویر بزرگان بنا زنند و تعظیماتش بجای می آرند
ویا نقل تربت حضرت حسین بیاد انبیا یا نشانی و غیره بنا زنند و بنام بزرگان
منسوب کنند از اقسام بت پرستی باشد و نشان قدم بر سنگی منقش کردن
وآن را نقش قدم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قرار دادن و تعظیماتش
بجا آوردن نیز همین قیاس باید کرد و از همین اقسام باشد و پرستش پیرها
وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر کسانی که چراغ بر قبور بر بند لعنت فرموده است
و بنا و مکانات بر قبور بلند ساخته اند و خشت پخته بسته اند و از تجصیص سفید کردن
و از بنا محکم ساختنش را منع فرموده اند موجبش همین است که بر زمین قبور
باعث پرستش وی و تعبد و امراض ماست الحکیه حضرت ختمی پناه صلی الله علیه وآله وسلم
حضرت علی کرم الله وجهه را در باب قبور آنکه تعبد بود با حادیث صحیح والروایت
وبهمه کس معلوم و مسلم احتیاج ظهر بخشی نیست تعظیمات درختان و مکانات
بجوانب مسجد بجا آوردن از همین بر همین قیاس باید شنید که بر درختی که بیعت
رضوان واقع شده بود حضرت عمر رضی الله تعالی عنه آن را از بیخ بر کنده بود که

مبادا

مبادا تعظیماتش بجا آرند و بدریای شرک مستغرق شوند بیت
ز نمود رسول آشکارا ... من نیز برادرم شما را ... هرگز نه عبادتم نمائید ...
نه غوث و قطب نه انبیا را ... من مشکل خود بیکه گشایم ... بر غیر خدا کجا
است یارا ... طاقت نبود گدای ابتر ... درویش فقیر وا دنیا را ...
کار پاکان دعا است لیکن ... تبدیل نمی کنند قضا را ... جز حق نبود که
دست گیرد ... مسکین و غریب و بینوا را ... مخصوص بحق بود عبادت ...
با بنده بس است یک بلا را ... غیر از در شاه بنده بر در ... مپسند که بریم
التجا را ... هم در تو داده صدا را ... هم از تو طلب کنم دوا را ... تو مشکل دشمنان
کشائی ... تا چند کنی ای آشنا را ... جز ذات خدا به هیچ کس دیگر ... هرگز نه برید ماجرا
را ... تو بنده بندگان وائی ... بگذاشته در خدا را ... حاجت طلبی بغیر مولا
عیب است عندم با وفا را ... هر کس که شریک با خدا کرد ... در دوزخ دار که جا را ...
از شرک گریز صد منازل ... دوزخ دایم مکن گوارا ... فرمود خدا که در کتابم
نبخشم گناه کس بود را ... زنهار مکن زیاد کیند آن خدا را ... کان می شنود زتو دعا را ...

نابود دلشان و فعل و خونریزه * این جمله فعل سگان کفار است * چه فعل به
شرک و کفر و فسق گرفت یارا * مشغول شده به نقش دیوار * همچو طفل کیسه
بنا را صد حیف که عالمان این دهر * گر زنده شده خود دغا را * قرآن ها
و حدیث را چو خشنید * تبدیل کنند مدعا را * مبتر شده زاهد و مشائخ
کبر عدوای رز زیاد را * گویند همه حکمت چو شد و حق * باید که کنند سجده ما را
خواهی چو رضای حق تعالی * بین گفته خدا مصطفی را * ای مؤمن پاک
دینی مسلمان * اگر خواسته رضا را * قرآن و حدیث را بسنز * بگذار

کلام مالکوانی را * تمام شد

* بسم الله الرحمن الرحیم *

الحمد لله ملهم الحکم و مفیض النعم و الصلواة و السلام علی سید العرب و العجم و علی آله و صحبه اهل الفضل و الکرم اما بعد می گوید ولی الله عفی عنه این کلمات چند است که اولاد و احباب خود را بآن وصیت می کنم سمیتها بالمقالة الوضیة فی النصیحة و الوصیة حسبنا الله و نعم الوکیل و هو الهادی الی سواء السبیل * اول وصیت این فقیر چنگ زدن است بکتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوسته بتدبر هر دو مشغول شدن و هر روز حصهٔ از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد ترجمهٔ ورقی از هر دو شنیدن و در عقاید مذهب قدمای اهل سنت اختیار کردن و از تفصیل و تفتیش آنچه سلف تفتیش نکردند اعراض نمودن و بتشکیکات خام معقولیان التفات نکردن و در فروع پیروی علمای محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث

خلالین کبیرا

۱۷

کردن و دا ایما تفریعات فقهیه را بر کتاب و سنت عرض کردن آنچه موافق
باشد در حیز قبول آوردن و الا کالای بد بریش خاوند دادن است
را هیچ وجه از عرض مجتهدات بر کتاب و سنت استغنا حاصل نیست
و سخن متقشفه فقها که تقلید عالمی را دستاویز ساخته تتبع سنت را
ترک کرده اند نشنیدن و بدیشان التفات نکردن و قربت خدا جستن
به دوری ایشان وصیت دیگر هم امر معروف آنچه بخاطر این فقیر رسید
آنست که در فرایض و کبایر ذنوب و شعایر اسلام بتخصیص امر معروف
و نهی منکر باید کرد و با کسانیکه در این باب تساهل دارند صحبت نباید
داشت و دشمن ایشان باید بود و در سایر اوامر خصوصا در آنچه علما
ناخاصه اختلاف کرده باشند امر معروف و نهی منکر بتنزیع حدیث است
و بسر و عنف در آن مستحسن نیست وصیت دیگر آنست که دست
در دست مشایخ این زمان که بانواع بدعت مبتلا هستند هرگز نباید
داد و بیعت با ایشان نباید کرد و بغلو عام مغرور نباید بود زیرا اکثر غلو
عام بسبب رسم است و امور رسمیه را بحقیقت اعتباری نیست
و کرامات فروشان این زمان الا ماشاء الله طلسمات و نیرنجات را کرامات
دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق اشراف بر خواطر
است و انکشاف واقعات آینده و اشراف و کشف را طرق بسیار

است

است از انجمله است باب ضمیر از علم نجوم و رمل نه پنداری که حکم در
نجوم موقوف است بر تسویه بیوت و رمل بر زایچه درکار است ما تجربه
کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام دقیقه است
از دقایق روز از بجادهن او منتقل می شود بطالع و همه بیوت و مواضع
کواکب در خاطرش صورت می بندد و گویا صفحهٔ تسویة البیوت مقابل او
ایستاده است و همچنین ماهر در فن رمل گاهی در دل خود معین می
کند که فلان انگشت را لحیان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل
و در ذهن صورت می بندد که از این اشکال کدام متولد می شود
مانند زایچه پیش او حاضر می شود و از انجمله باب کهانت با نواعها
و آن بغایت شنیع است تارة با حضار جن و تارة بغیر آن و از انجمله
باب طلسم که قوای کواکب در صورتی بندی کنند و از آن اشراف
حاصل می شود و اعمال جوک که بعضی ملاحظات جوگیه را خاصیتی تام
است در اشراف و کشف من اراد تحقیق ذلك فلیرجع الی
کتب هله الفنون و همت بستن بر کاری و شکل مهیب بر آمدن
در دل بردل کسی داشتن و طالب را مسخر کردن همه از فنون نیرنج
است چند ملاحظه هستند که باین کار میرسانند صلاح و فجور و شقاوت
و سعادت و مقبول بودن یا مردود بودن در این جا هیچ فرق پیدا نمیکند

وهم چنین وجد و شوق و ذوق و مراتب این حالت در حاضران
منشاء آن حدت قوت بهیمه است لهذا هر که قوت بهیمهٔ او قوی تر
وجد او زیاده تر آری این اعمال را این احوال بعض صالحان هم می کنند
بی نیتی از نیات نیک و این قدر آنها از کرامات می کردند کما لا یخفی
و بسیاری از ساده لوحان را دیده ام که چون این اعمال را از شیخی
فرا گرفته اند آن را عین کرامات می دانند چارهٔ کار آنکه کتب حدیث
مثل صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داود و ترمذی و کتب فقه حنفیه
و شافعیه خواند و عمل بر ظاهر سنت پیش گیرد اگر حق سبحانه در دل
وی شوق صادق کرامت فرماید و طالب این راه غالب شود کتاب
عوارف را و آداب نماز و روزه و اذکار معموری اوقات پیش گیرد
و رسایل نقشبندیه در طریق پیدا کردن یادداشت و این بزرگان
این هر دو باب را بوجهی روشن نوشته اند که احتیاج بتلقین هیچ مرشدی
نمانده چون کیفیت نور عبادت و کیفیت نسبت یادداشت حاصل شد
بران مواظبت نماید اگر درین فرصت عزیزی را دریابد که صحبت او
مفتاح جذب است و تاثیر صحبت او در مردمان و زمی گیرد بنادی صحبت
دارد تا آنکه حالت مطلوبه ملکه گردد بعد ازان بگوشه نشیند و بدان ملکه
مشغول باشد درین زمانه هیچ کس نیست الا ما شاء الله که من جمیع

الوجوه

الوجوه کمال داشته باشد اگر از یک وجه کمالی دارد از وجه دیگر
ناقص است پس همان کمال را باید حاصل کرد و از چیزهای دیگر نظر باید پوشید
خذ ما صفا ودع ما کدر تا بر مذهب بعضی صوفیه عظمت کبری است
در سوم ایشان هیچ نمی ارزد این سخن بر بسی گران خواهد بود
اما ما را کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت و بر گفتهٔ زید و عمر تفریع نمی
باید کرد وصیت دیگر آنکه در حق صحابهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بجز مناقب ایشان جاری
نباید ساخت درین مسئله دو صنف خطا کردند قومی گمان می کنند
که ایشان باهم سینه صاف بودند هرگز مشاجرات میان ایشان
نگذشته و این وهم صرف است زیرا که نقل مستفیض شاهد است
بر مشاجرات ایشان و انکار این نقل مستفیض نمی توان کرد و قومی
چون این چیزها بدیشان منسوب دیدند زبان بطعن و لعن کشادند و در
وادی هلاک افتادند و برین فقیر ریخته اند که اگرچه اصحاب معصوم نبودند
و از بعض عوام ایشان ممکن که چیزهای بوجود آمده باشد که اگر از
دیگران مثل آن بوجود آید مورد طعن و جرح گردد اما ما مأموریم بکف
لسان از ایشان و ممنوعیم از سب و طعن ایشان تعبدا برای
مصلحتی و آن مصلحت آنست که اگر فتح باب جرح در ایشان شود

مثل شرح ملا و حاشیهٔ قطبی و غیر آن الی ما شاء الله و اگر میسر آید
که مشکات را یک روز بخواند روز دیگر شرح طیبی بقدر آنچه روز
اول خوانده است بخواند خیلی نافع است وصیت دیگر باید دانست
که میان ما و اهل زمان اختلاف است صوفی منشان می گویند که اصل
مطلوب فنا و بقا و استهلاک و انسلاخ است و مراعات معاش
و اقامت طاعات بدنیه که شرع بدان وارد شده برای آنست که همه
کس آن اصل نمی تواند بجا آورد ما لا یدرك كله لا يترك كله و شارع
بیان اصل فرموده است برای خاصه و متکلمان گویند که غیر از آنچه شرع
بدان وارد شده چیزی مطلوب نیست و ما می گوییم مطلوب باعتبار صورت
نوعیهٔ انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان
بنوعی مخلوق شده که جامع است میان قوهٔ ملکیه و بهیمیه و شقاوت وی
در تقویهٔ بهیمیه و سعادت وی در تقویهٔ ملکیه و بوجهی مخلوق شده که نفس
وی رنگهای اعمال و اخلاق قبول کند و در خود در آرد و بعد موت
آنرا سبب عذاب سازد و بمثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را بر می دارد
و باخود سبب بیماری سازد لهذا به تخمه و حمی و غیر آن مبتلا می گردد و
بوجهی مخلوق است که مستعد اند لحوق بحظیرة القدس و تلقی الهام از
آنجا کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و بهجت اگر بنسبت
آن ملائکه ملایمتی داشته باشد و تلقی ضیق و وحشت اگر بنسبت

ایشان

ایشان منافرتی کسب نموده بود بالجمله چون نوع انسان بوجهی واقع
شده بود که اکثر ایشان را بایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر
افراد در الم برساند حق سبحانه بمحض فضل و کرم خود کارسازی
ایشان کرد و برای ایشان تعیین راه نجات نمود و ترجمان لسان
غیب که حضرت پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان
بدیشان فرستاد تا نعمت تمام شود و بوجهی که اولا مقتضی ایجاد ایشان
بود دیگر بار دست ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیهٔ انسان
حال شرع را از مبدء فیاض دریوزه کرده و حکم آن لازم است جمیع
افراد نوع را بحکم سریان صورت نوعیه در ایشان و خصوصیهٔ افراد را
در ایجاد دخلی نیست و فنا و بقا و استهلاک و غیر اینها مطلوب اند باعتبار
خصوصیهٔ افراد زیرا که بعض نفوس در غایت علو و تجرد مخلوق میشوند
و خدای تعالی انتهار اراده ایشان دلالت می فرماید و آن حکم نوامیس
نیست بلکه لسان حال این مرد از جهة خصوصیهٔ فردیه تقاضای آن کرد
و کلام شارع هرگز بر آن معانی محمول نیست نه هرجا اشاره آری قومی این
مطالب را از کلام شارع فهمیده اند مثل آنکه کسی قصهٔ لیلی و مجنون
شنود و هر سخنی را بر سرگذشت خود حمل نماید و آنرا در عرف ایشان
اعتبار گویند بالجمله افراط در مقدمات انسلاخ و استهلاک و مشغول
شدن هر کس و ناکس بآن اغضال است در ملت مصطفویه خدا رحم
کند کسی را که سعی در اخمال آنها کند و بجهت جمعی استعدادات

اصلی داشته باشد هر چند این سخن بر بسیاری از صوفیهٔ زمان دشوار
خواهد بود اما مرا کاری فرموده اند بر حسب آن میگویم مرا با زید و عمر کار نیست
وصیت دیگر در حدیث آمده است که من ادرك منكم عيسى بن مريم
فليقرءه مني السلام این فقیر آرزو دارد که اگر ایام حضرت روح الله
علیه السلام را دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم و اگر من
آن زمانه در نیابم هر کسی که از اولاد یا اتباع این فقیر زمان بهجت نشان
آن حضرت دریابد حرص تمام کند در تبلیغ سلام تا کتیبهٔ آخره از کتایب
محمدیه ما باشیم وصیت دیگر ما مردم غریبم که در دیار هندوستان آبای ما بغربت
افتاده اند و عربیت نسبت و عربیت لسان هر دو فخر ما است که ما را
بسید اولین و آخرین و افضل انبیا و مرسلین فخر موجودات علیه و علی آله
الصلوة والتسلیمات نزدیک می گرداند شکر این نعمت عظمی است
که بقدر امکان عادات و رسوم عرب اول که منشأ آن حضرت
است صلی الله علیه و آله و سلم از دست ندهیم و رسوم عجم و هنود را
در میان خود نگذاریم اخرج البغوی عن عثمان النهدی قال
اتانا كتاب عمر بن الخطاب رض و نحن باذربيجان مع عتبة
بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا الخفاف
والقوا السراويلات وعليكم بلباس ابيكم اسمعيل واياكم
والتنعم وزي العجم وعليكم بالشمس فانها حمام العرب وتمعددوا
واخشوشنوا واخلولقوا واعطوا الركب وانزوا وارموا

الا

الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل یعنی چون
عرب برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله عنه
ترسیدند که رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک دهند پس بدیشان نامه
نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگذارید موزه ها را و بگذارید
سراویلها را و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعیل را علیه السلام و خود را دور
دارید از تنعم و هیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب هر آئینه آفتاب
حمام عرب است و برسم قوم معد باشید و درشت لباس باشید و سخت کوشان
باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را یعنی بگیرید و رام سازید
و جست کرده سوار شوید بر اسپان و تیر اندازید به نشانها یکی از عادات
شنیعهٔ هنود آنست که چون شوهر زنی بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر
کند و این عادت اصلا در عرب نبوده نه قبل آنحضرت و نه در زمان آنحضرت
و نه بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خدا رحمت کناد بر آن کس
که این عادت شنیعه را استیصال سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم ناس
مرتفع سازد در میان قوم خود اقامت این عادت عرب باید کرد و اگر این
نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دانست و بدل دشمن آن باید
بود که ادنی مراتب نهی منکر همین است دیگر از عادات شنیعهٔ ما مردم
آنست که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که
شرف دین و دنیا بآنحضرت منتهی می شود مهر اهل بیت خود که بهترین
مردم اند دوازده اوقیه و نشی و آن پانصد درم است مقرر فرموده اند

دیگر از عادات شنیعهٔ مردم اشراف است در افراح و در سوم بسیار های
دران مقرر کردن آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شادیها مقرر
فرموده اند در شادی است ولیمه و عقیقه این هردو را باید کرد و
غیر آن را باید گذاشت یا باهتمام و التزام آن نباید کرد دیگر از عادات
شنیعهٔ مردم اشراف است در ماتم ها در سیوم و چهلم و ششماهی
و فاتحهٔ سالینه و این همه را در عرب اول وجود نبود و مصلحت آنست که غیر
تعزیت وارثان میت تا سه روز و اطعام ایشان یک شبانه روز رسمی
نباشد بعد سه روز زنان قبیله جمع شوند و طیب در ثیاب زنان میت استعمال
کنند و اگر زوجه است بعد انقضای عدت قطع احداد نمایند سعید از ما کسی
است که با لسان عرب و صرف و نحو و کتب ادب مناسبت پیدا کند و حدیث
و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه و علم شعر و
معقول و هرچه ضرور به پیدا کرده اند و ملاحظهٔ تاریخها و ماجریات ملوک
و مشاجرات اصحاب همه ضلالت و رعنا لغت است و اگر رسم زمانه بقدر نهی اشتغال
بآن کرده وا این قدر خود ضرور است که این را علم دنیا و اند و ازین متنفر
باشند و استغفار و ندامت کنند و ما را لابد است که بجز همین مختصر معین رد
دروی نود بر ان آستانه ها سعادت ما اینست و شقاوت ما در اعراض ازین

تمت الرسالة المسماة بالمقالة الوضیة فی النصیحة والوصیة
تالیف مولانا شاه ولی الله دهلوی رحمة الله علیه به تصحیح و اهتمام فقیر حقیر محمدان
عبد الله ابن سید بهادر علی عفا الله عنهما در مطبع احمدی بطبع رسید فقط

شجره

* شجره *

* بسم الله الرحمن الرحیم *

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم وعلی رسوله وعلی آله واصحابه
الصلوة والتسلیم * الله کے طالب کو معلوم ہو کہ لوگ گروہ میں حضرت
امیر المومنین سید احمد صاحب کے بہت داخل ہوے * اکثر بسبب رواج کے
شجرہ مانگتے ہین مگر بعضے ناواقفون نے اُسکی تعظیم مین افراط کردی کہ
نوبت شرک و بدعت کی پہنچی * اب ضرور ہوا کہ اول لوگونکو اُسکے
احوال سے آگاہ کیجے اور جو اُنکے کام آوے وہ بات بتائیے * پھر شجرہ معہ ثمرہ
اور ذکر اور شغل طریقۂ نقشبندیہ مین مختصر لکھدیجئے کہ اُنکو مطلب تک
پہنچاوے * پہلی بات یہہ سنئے کہ نادانونکے خیالمین یہہ بات جمی ہی کہ جبتک
مرید نہین ہوے ہمارے گناہونکی پوچھہ ہمسے ہوگی بعد اُسکے اگلے پچھلے
گناہ سارے پیر بخشواوینگے * اور قیامت مین اُنکے جھنڈے تلے جانے سے کوئی
ہمارے گناہ ہم سے نپوچھیگا بلکہ ہمارے پیر سے پوچھینگے * وے جو مناسب جانینگے
وہ بات بتاوینگے * ہمکو اتنا ہی چاہئے کہ پیرونکی جناب مین اعتقاد مضبوط
رکھین * غرض پیر کو عاقبت کا گدھا گناہونکا بوجھہ لادنیکو ٹھہرایا ہی * اس خیال
سے شجرےکو اپنا ایمان جانتے ہین اور اُسکی تعظیم حد سے زیادہ کرتے * بعضے بجاے
قرآن ہر روز پڑھتے ہین * بعضے جاہل سال بھر مین ایکدفع نکالکر اُسکے آگے

متهائي فاتحه كروا كر اپنے پيرزاديكو يا كسي ملا كو پيسے ديكر پڑهواتے هين
آپ اعتقاد سے منتے هين * بنگالے مين بعضي نادان عورتين اُسكو جگاتي هين
اِسطرح كه شبرات كي رات كو جگهه ليپ كر متهائي پهول دهر اُسكے آگے تمام
رات ڈهول بجا كر ناچتي كودتي هين * بعضے نادان ملك دكهن كے اُسكو هر
وقت گلے مين باندهے پهرتے هين * بعضے اُس كاغذ مين هر جمعه كو خوشبو لگاتے
هين * بعضے اُسكو قبر مين مُردے كے سينے پر ركهتے هين اِس خيال سے كه جب فرشتے
عذاب كے اِسقدر نام بزرگونكے ديكهينگے تو ڈر كر چهوڑ دينگے * نهين تو يهه
سب بزرگوار تشريف لا كر اُنكے هاتهه سے چهڑاوينگے * وے اپني دانست
مين گناهونكي معافي كا پروانا يا فرشتونسے مقابلے كو پيرونكي فوج قبر
مين ليجاتے هين * غرض ايسے لوگون كے حق مين يهه آيت ٹهيك هوئي *
ما تعبدون من دونه الا اسماء سميتموها انتم وآباؤكم ما نزل الله
بها من سلطان * تم پوجنے لگے الله كو چهوڑ كر فقط نامون كو جو ٹهرائے
هين تم نے اور تمهارے باپ دادون نے نهين اُتاري الله نے اُسكي كچهه
سند * يے سب باتين شرك و بدعت كي هين مسلمان كو اس سے بچنا ضرور
هي * يون سمجهے كه كوئي كسي كا عذاب بلكه كسيكے سر كا درد اپنے سر
مين نهين لے سكتا * كوئي كسي كے بدلے نهين پوچها جاتا هي * ايك دن
باپ دادے پير اُستاد سب سامهنے سے آنكهين چراوينگے * آخر جسكا خون
اُسيكي گردن هو جاويگي * پڑهنا يا سُننا قرآن اور حديث كي معني كا
شجرے كي جگهه كسي عالم سے مناسب هي اور حاضر هونا مجلس مين وعظ
كي چاهئے شجره سُننے سے يا پڑهنے سے كيا حاصل * كاغذ كي ناك نهين كه
خوشبو سونگهے اور منهه نهين جو متهائي كهاوے * اور خوشبو لگاني اور

متهائي

متهائي ليجاني اپنے كو بدعت مين ڈالنا بے فايده گناه لينا هي * تلاوت
هر روز قرآن كي چاهئے شجره پڑهے كيا حاصل * اور گلے مين باندهنے والونكي
صورت هندوكي سي هوتي هي * بعضے وے بهي مهاديو كا لنگ هر وقت
گلے مين باندهے رهتے هين * شبرات كي رات دعا اور نماز كو بهتر هي نه
ناچنے كودنے كو جو حرام هي * اور قبر مين كاغذ ليجانے سے اگر كوئي بخشا
جاتا تو لوگ سارا قرآن اپنے كفن پر لكهواتے * بلكه ايسي بدعتو نمين
يهه قباحت هي كه جب آدمي كا بدن قبر مين سڑا تو نام متبرك نجاست
مين بهرا * اور هر مريد كو شجره اپنے پاس ركهنا كچهه ضرور نهين *
پيرزادے جو هر سال شجره پڑهوانے كي تاكيد كرتے هين اُنكي غرض هر
سال كچهه كمانيكي هي * اُنكا قول مشهور هي كه بُرا كهيت مولي كا كه ايكدفع
اُكهاڑنے سے ميدان هو جاوے * بهلا كهيت ساگ كا جون جون كاٹو پهر
بڑهے * مسلمان كو چاهئے كه يے بدعتين موقوف كر كے شجرے كے
بزرگونكو اپنا پيشوا اور مقبول الله كا جانے * اور اپنے كو اُنكے سلسلے مين
مريد سمجهے اور قصد اُنكي پيروي كا ركهے * اور جهان سے اُنكي نيك
باتين سُنے اور ذكر و شغل تحقيق هاتهه لگين اپنے عمل مين لاوے *
اور هميشه الله سے اُنكي نجات كے واسطے دعا مانگتا رهے * اول انسان
كو ايمان كي تحقيق ضرور هي * ايمان كي اصل بات يهه هي كه لا اله
الا الله كے معني معلوم كر كے اُسپر اعتقاد لاوے * معنے يهه هين كه نهين
كوئي پوجنے كے لايق الله كے سوا * پس اپنا نفع نقصان فقط الله هي كي ذات سے
سمجهے * جسنے آسمان كو بے ستون برابر كهڑا كيا * چاند سورج كو همارے واسطے
اپنا تابعدار بنايا * وے بندهي چال چلتے هين اور الله كي پاكي بولتے

مین* آسمان سے مینهه اُتارا که اُس سے درخت اور گهاس گل بوتے اُگنے لگے
اور هزارون زبان سے الله کی تعریف اور خوبیونکے دفتر کهولئے* فقیر غریبونکو
بادشاه ملك ومال وفوج سامان والا کرتا هی* بڑے بڑے لشکر والونکو
تا پرسان گم نام لوگونکے ماتهه کرواتا هی* سچ هی که وه بلند مرتبه اور
بڑی عظمت وشان رکهتا هی* لوگونکے دلکو وهی پهیرتا هی* بیماری کهوتا
هی بیتا بیتی روزی رزق دیتا هی* پتا پتا بوتا بوتا یهان کا جانتا هی
دلونکی خبر رکهتا هی* اُسی سے ڈرو اُسی سے طمع رکهو اُسیکی خوشامد کرو*
اور جو یهه حال دلکا الله کے ساتهه نه پیدا هو تو اُسکی صفت اور قدرت جو
مذکور هووے رات دن اُسمین غور رکهو* چند روز مین جلد حال بدلیگا
اُسکے سوا کسی نبی ولی غوث قطب سے بیتا بیتی روزی رزق نمانگو* اُنکی قبرون پر
پهول هار مٹهائی پکوان نذر نیاز ندلیجاؤ* اُنسے کچهه نمانگو نداُنکی نذر نیاز کرو
یے باتین شرک وکفر کی هین* دوسرا ٹکرا کلمے کا محمد رسول الله هی* معنے اُسکے
یے هین که محمد الله کے بهیجے هوئے هین راه بتانے کو* جو طور اُنکا تها نماز روزے
حج زکوة کهانے پینے شادی غمی لڑنے ملنے مین وهی طریق حق هی* اُنهین
باتون کے کرنے سے الله کی رضامندی ملیگی اور همارے نجات هوویگی* حضرت کے
خلاف رستا نکالکر جو لوگ اپنے کئے پر خوش هین وے دهوکهے مین دوزخ کو
جاوینگے کبهی الله کو نپاوینگے* اول نماز پانچ وقت کی لازم کرے بغیر اُس کے هرگز
نجات نسمجهے* رات دن اُسکے کامل کرنے کی فکر مین مشغول رهے* یعنے حضور دل
اور خوف اور دعا وزاری جس مین ترقی پکڑے وه اختیار کرے* روزے رمضان
مبارک کے ادا کرے* نیت اُسکے کمال کی رهے که روزے کو الله کے ذکر اور
قرآنکی تلاوت سے بهر دے* افطار کروا وے زکوة دے* بهوکهه کی شدت مین

سخت گوئی اور غیبت نکرے* زکوة جب فرض هو فورا ادا کرے* صاحب حق کو
التجا کے ساتهه پهنچاوے* بغیر مال دیئے دل پاک نهین هوتا اور غفلت نهین
دور هوتی دل مین ایمان جگهه نهین پکڑتا* حج جسوقت فرض هو اُسیوقت
سے تدبیر چلنے کی کرے که جس نے تمام دنیا دیکهی مگر اپنے خاوند کا در
ندیکها اُسنے کچهه ندیکها* مالک کے در پر جانے سے کسی طرح کا گنهگار
تقصیروار هو امید قوی هی که صاف پاک سونا سا نکل آوے* نهین تو یقین
هی که سنار اُسکو آگ مین گلاوے اپنے هتهوڑے نیچے لاوے پهر زیور بنا کر
گلے لگاوے* جب کوئی کام جیسے شادی غمی یا عید شبرات محرم عرس فاتحه
وغیره کرنا هو تو رسول خدا صلعم کے طریق کو کتاب سے دریافت کرے اور
جو اَنپڑها هو تو کسی دیندار عالم کے پاس جا کر یون پوچهے که حضرت کے وقت
مین یهه کام کیون کر کرتے تهے* جب یهه احوال کهل جاوے تو بے تکلف
ویساهی کرے* هرچند کوئی کهے اب تمهین ویسی بات نچاهئے مگر کسیکی نمانے
اور کهے که هم نے کلمه محمد کا پڑها هی دوسرے طریق پر چلنے سے هلاک هوجاوینگے
جو بات حضرت کے وقت مین تهی اُسیکو بهتر جانے* بیوه هو تو نکاح کی فکر رکهے*
اسلام کی فتح کی آرزو سچی اور امید قوی اپنے دل مین رکهے همیشه اُسکے لئے
دعا اور زاری اور سعی کرتا رهے* اور یے اشغال واذکار پیرون کے طریقون پر عمل
مین لاوے* پهلا شغل طریقهٔ نقشبندیه کا چهه لطیفے هین* پهلے لطیفے کا نام
لطیفهٔ قلب مقام اُسکا بائین پستان کے دو اُنگل نیچے* دوسرے کا نام لطیفهٔ روح
مقام اُسکا دهنے پستان کے دو اُنگل نیچے* تیسرے کا نام لطیفهٔ سر درمیان سینے
کے* چوتها لطیفهٔ نفس عین ناف پر* پانچوان لطیفهٔ خفی پیشانی پر عین
سجدے کی جگهه* چهٹا لطیفهٔ اخفی سر کے اوپر دماغ کی چوٹی پر* طریق

اُسکے ذکر کا یہہ ھی کہ آنکھہ بند کر کے لطیفے کے مقام پر بطور نشانے کے
وھانسے دھیان نہ اُٹھاوے اور خوب خیال کرے کہ اِس مقام سے لفظ
اللہ کا نکلتا ھی اور دل فکر کرتا ھی ٭ دعا اللہ کی جناب مین کرتا جاوے کہ
خداوندا اِس غافل کے دلکو اپنی طرف متوجہ کر اور نرم کر اور اپنی یاد مین
خوش رکھہ اور غفلت دور کر ٭ اللہ کے فضل سے تھوڑی دیر کے تامل مین اُسکا
اثر ظاھر ھوویگا یا آواز اللہ کی دل سے آنے لگیگی یا حرکت دلکی معلوم ھوگی ٭
جیسے آھستہ بولنے والیکی زبان ذکر کے وقت ھلتی ھی مگر آواز نہین آتی ٭
یا نور ذکر کا نمود ھوویگا کہ اللہ نے ھر عبادت کے ساتھہ ایک نور رکھا ھی ٭
غرض یے سب آثار دل کے ذاکر ھونیکے ھین ٭ جب ایسا اثر پاوے تو اللہ کا
شکر بجالا کر دوسرے لطیفے کیطرف متوجہ ھو ٭ وھان بھی اللہ کے محض فضل
سے ایسا ھی اثر پاویگا ٭ اِسیطرح چھوٴن لطیفے ذاکر کرے ٭ کبھی ایسا بھی
ھوتا ھی کہ لطیفے جاری ھوئے مگر ذاکر کو اثر معلوم نہین ھوتا ٭ اُسکی تدبیر
یہہ ھی کہ جب ایک لطیفے پر محنت زیادہ کرے اور کچھہ نہ معلوم ھو تو
دوسرا لطیفہ شروع کرے بند نرھے ٭ دوسرے وقت اُس کا بھی اثر
معلوم ھوجاویگا ٭ دوسرا شغل سلطان الذکر ھی طریق اُسکے ذکر کا یہہ
ھی کہ جیسا ھر لطیفے پر خیال کیا ویسا ھی ایکدفعہ گوشت پوست رگ و
ریشہ بال بال بلکہ تمام بدن پر خوب دھیان کرے کہ یے سب ایکبارگی
اللہ کے ذکر مین جاری ھوے ٭ اثر یہہ معلوم ھوویگا کہ بدن سے ھزارون آواز
ذکر کی چلی آتی ھی جیسے مکتب خانے مین سیکڑون لڑکے پڑھتے ھین ٭
یا تمام بدن مین لرزہ اور ھر بال کو جدا حرکت جاری کی سی معلوم
ھوویگی ٭ یا سیکڑون نور جیسے چراغون کا جھاڑ تمام بدن مین نمود کریگا ٭

جب

جب یہہ اثر نمود ھوے اللہ کا شکر بجالاوے اور شغل نفی شروع کرے ٭
شغل نفی یہہ ھی کہ تمام بدن کو اپنے خیال سے گم کرے اور اللہ کے
حضور کی طلب مین متوجہ ھووے اِسطرح کہ اپنے بدن کو سست اور
سُبک چھوڑ دیوے جیسے پانی مین شکر گم ھوجاتی ھی یا دریا مین حباب کہ
خالی ھلکا ھوتے ھوتے آخر گم ھوجاتا ھی بعد اُسکے اللہ کے فضل سے اُسکا اثر
نمود کرتا ھی ٭ بعضونکو اول ایک سیاھی چمکتی ھوئی چارون طرف سے کہ
نور نفی کا وھی رنگ ھی نمود کرتی ھی اُسکو خیال سے چاک کیا چاھئے ٭ بعد
اُسکے کسی شخص کو توحید صفاتی نمود ھوتی ھی یعنے زیارت بزرگونکی
اور سیر دوزخ کی یا جنت کی یا آسمان کی یا لوح محفوظ کی یا مکان متبرک
اور عجیب چیزین نمود کرتی ھین ٭ بعضونکو توحید ذاتی کا نور ظاھر
ھوتا ھی اُسکو اپنے خیال سے بڑھاوے کہ تمام زمین و آسمان مین جہانتک
نگاہ کام کرے ھوا سے اُس نور کے کچھہ نہ معلوم ھو ٭ بعد اُسکے اُس مین
ایکطرف کو غور کرے کوئی کی صورت نمود ھوویگی کہ دیوارین اُسکی
ایتین رنگا رنگ ھین اور اندر پانی کی جگہہ ایک نور نہایت چمکتا ھوا بھرود نور
آگے نہین بڑھنے دیگا ٭ تدبیر یہہ ھی کہ کمال اللہ سے التجا کر کے کوئیکی
دیوارونکو خیال سے گم کرے اُس نور کو تمام عالم مین پھیلا دیوے ٭ بعد اُسکے
ایکطرف اُس نور مین غور کرے دوسرا کوا پھر نکلیگا ٭ اِسیطرح وھان بھی کرے
جب سب پردے طی ھووینگے تو جناب اقدس الھی کی حضوری سے مشرف ھوویگا
انشاءاللہ المستعان ٭ جسکو توحید صفاتی کھلے اُسکو چاھئے کہ اُسکے تماشے مین
نہ مشغول ھو بلکہ بزرگونسے سلام علیک کر کے اسم مبارک پوچھے دعا چاھے ٭ اور
مکان متبرک مثل کعبہ یا بیت المقدس کے نظر پڑے تو جلد زیارت کرے بعد

آسکے اُن سب چیزونکو بھي بطور سارے عالم کے نفي کرے یہانتک کہ پردۂ انوار ظاہر ہووین ❁

اسامي شجرہ بیعت کي طریقۂ نقشبندیہ اور مجددیہ کے یہہ ہین ❁

امیر المؤمنین حضرت سید احمد صاحب نصرہ اللہ علی اعدائہ ❁ ۲ ❁ قدوۃ العلماء والمؤمنین حضرت شیخ عبد العزیز ❁ ۳ ❁ شاہ ولي اللہ ❁ ۴ ❁ شیخ عبد الرحیم ❁ ۵ ❁ سید عبد اللہ اکبرآبادي ❁ ۶ ❁ سید آدم بنوري ❁ ۷ ❁ شیخ احمد سرہندي مجدد الف ثاني ❁ ۸ ❁ خواجہ باقي باللہ ❁ ۹ ❁ خواجہ محمد امکنکي ❁ ۱۰ ❁ مولانا درویش محمد ❁ ۱۱ ❁ مولانا زاہد ❁ ۱۲ ❁ خواجہ عبید اللہ احرار ❁ ۱۳ ❁ مولانا یعقوب چرخي ❁ ۱۴ ❁ امام الشریعۃ والطریقۃ خواجہ بہاؤ الدین نقشبند ❁ ۱۵ ❁ خواجہ محمد بابای سماسي ❁ ۱۶ ❁ خواجہ علي ❁ ۱۷ ❁ خواجہ محمود ❁ ۱۸ ❁ خواجہ عارف ریوکري ❁ ۱۹ ❁ خواجہ عبد الخالق ❁ ۲۰ ❁ خواجہ یوسف ہمداني ❁ ۲۱ ❁ خواجہ ابو علي فارمدی ❁ ۲۲ ❁ امام ابو القاسم قشیری ❁ ۲۳ ❁ شیخ ابو علي دقاق ❁ ۲۴ ❁ شیخ ابو القاسم نصیر آبادي ❁ ۲۵ ❁ شیخ ابو بکر شبلي ❁ ۲۶ ❁ سید الطایفہ جنید بغدادي ❁ ۲۷ ❁ شیخ ابو الحسن سري سقطي ❁ ۲۸ ❁ شیخ معروف کرخي ❁ ۲۹ ❁ امام علي رضا ❁ ۳۰ ❁ امام موسی کاظم ❁ ۳۱ ❁ امام جعفر صادق ۳۲ قاسم بن محمد بن ابو بکر صدیق ❁ ۳۳ ❁ سلمان فارسي ❁ ۳۴ ❁ حضرت ابو بکر صدیق رض ❁ ۳۵ ❁ خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی صلي اللہ علیہ وآلہ وسلم

اِسطور کا شجرہ مولوي ولایت علی صاحب کي تالیف سے ❁